

تاریخچهٔ روستای «میر» طالقان



تألیف
دکتر بهمن خستو

۱۹۳۳۳

تاریخچه روستای «میر» طالقان

میرزا عزیز
۱۳۸۱
۴ - نسخه

تاریخچه

روستای «میر» طالقان

تألیف: دکتر بهمن خستو

خستو، بهمن، ۱۳۱۶ -
تاریخچه روستای «میر» طالقان / تألیف بهمن خستو. - تهران : دنیا، ۱۳۷۸.
۱۵۹ ص. : مصور، نقشه، نمودار.
ISBN 964-464-010-1 ریال : ۰۰۰
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
الف. عنوان. ا. میر.
DSR ۲۱۲۱ / ۵ خ ۵ ۹۵۵/۵۵۱۲۵۵
کتابخانه ملی ایران م ۷۸-۴۹۹۸



تاریخچه روستای «میر» طالقان
دکتر بهمن خستو
چاپ اول ۱۳۷۸
چاپخانه نیل
تیراژ ۱۲۰۰ نسخه
بها ۰۰ ریال
حق چاپ محفوظ است
شابک ۹۶۴-۴۶۴-۰۱۰-۱
ISBN 964-464-010-1

انتشارات دنیا، خیابان انقلاب، شماره ۱۴۸۶

فهرست

صفحه	مطالب
۷	پیش گفتار.....
۹	۱ - آشنائی با طالقان.....
۱۷	۲ - آشنائی با روستای «میر» طالقان.....
۲۱	۳ - باغات و مزارع روستا.....
۲۵	۴ - چشمه های «میر» طالقان.....
۲۷	۵ - کوههای «میر» طالقان.....
۳۵	۶ - چگونگی زندگی اهالی روستا در قدیم.....
۴۷	۷ - عمران و آبادانی در روستای «میر» طالقان.....
۵۹	۸ - آداب و سنن در روستا.....
۷۳	۹ - داستانهای واقعی از «میر» طالقان.....
۱۱۱	۱۰ - نکات دستوری و کلماتی از گویش روستا.....
۱۱۷	۱۱ - اصل و نسب خانواده‌هایی از «میر» طالقان.....

بنام خدا پیش‌گفتار

به منظور آشنائی جوانان و آیندگان روستای «میر» طالقان به جزئی از تاریخچه محل نیاکان خود اقدام به تهیه این کتاب گردیده است. گرچه تاکنون چند کتاب درباره طالقان نوشته شده است ولی متأسفانه کتابی درباره این روستا تهیه نشده تا بتوان به گذشته های دور آن آشنائی داشت. در این کتاب حتی المقدور سعی شده است تا از اطلاعات معمرین روستا استفاده و مجموعه‌ای تهیه شود که جوانان و آیندگان تاحدودی به تاریخچه زادگاه نیاکان خود آشنا شوند و مسائل این روستا به فراموشی سپرده نشود. بدیهیست به علت عدم دسترسی به منابع موثق نارسائیه‌ها و احتمالاً اشتباهاتی در کتاب خواهد بود، که امید است به کمک بزرگان روستا و خوانندگان گرامی در چاپهای بعدی، نارسائیه‌ها و اشتباهات برطرف، و در جهت تکمیل این کتاب اقدام شود.

شرح داستان «امامزاده خزه‌ای دیم» در این کتاب نوشته شادروان «حسن جلائی» است که با کسب اجازه از فرزندان گرامی شان عیناً در این کتاب آمده است. که با توجه به دقت ایشان در شرح واقعی داستان هیچگونه تلخیصی در

آن صورت نگرفته است.

در تدوین این کتاب از اطلاعات افراد متعددی استفاده شده است که ذکر نام همه آنان در این مقدمه مقدور نیست، سرورانی که همکاری بیشتری داشته‌اند آقایان رمضان قزوینی، محمدعلی رسولی، احمد حمیدیان، حاج کمال ابادری، حاج مطیع‌اله ابادری، رضا میرچی و امیرارسلان میرچی بوده‌اند که در اینجا لازم می‌دانم از همه افراد خصوصاً عزیزان فوق‌الذکر که در تدوین این تاریخچه همکاری بیشتری داشته‌اند سپاسگزاری نمایم.

۱- آشنائی با طالقان

طالقان که از ۸۴ روستا تشکیل شده است، درّه بزرگیست که امتداد طولی آن از شرق به غرب است، در این درّه بزرگ از شرقی‌ترین نقاط آن رودخانه شاهرود سرچشمه گرفته و پس از پیمودن طالقان با رودخانه الموت ترکیب و به قزل‌اوزن که از زنجان و میانه می‌آید می‌پیوندد و در نزدیکیهای منجیل به صورت سفیدرود از سدّ سفیدرود گذشته و درگیلان به دریای خزر می‌ریزد. در دو دامنه جنوبی و شمالی این رودخانه روستاهای طالقان قرار دارند که به ترتیب از شرق به غرب به سه قسمت بالاطالقان، میان‌طالقان و پائین‌طالقان تقسیم شده است، طالقان از شمال به سلسله جبال البرز و روستاهای تنکابن و الموت محدود بوده و از جنوب به بخش ساوجبلاغ و دهستان فشکلدره منتهی می‌گردد.

روستاهای طالقان به نقل از اسامی روستاهای کشور به ترتیب حروف الفبا چنین است: اوانک، اورازان، آیین‌کلایه، آرتون، اردکان، آرموت، اسفاران، انگه، اهوراک، امیرنان، اسکان، اوچان، بزه، باریکان، پراچان، پرده‌سر، پرگه، تکیه جویستان، تکیه ناوه، جزن، جویستان، جزینان، حصیران، حسنجون، خسبان،

خچیره، خودکاوند، خیکان، خوران، خورانک، دیزان، دراپی، ده در، دنبیلید، روشنابدر، زیدشت، سکران چال، سفچ خانی، سکران، سوهان، سیدآباد، سنگین، شهرک، شهراسر، شریف کلا، عالی سر، فشندک، گوران، گلیرد، خوین، کرود، گته ده، گلینک، کولج، کماکان، کلانک، کش، کش رود، کلارود، کجی ران، گراب، لهران، مرجان، مهران، میناوند، میراش، موچان، میر، نویزک، نویز، ناریان، نساء علیا، نساء سفلی، وشته، ورکش، هرنج، هشان.

طول طالقان از «گردنه عسلک» در خاور تا «گردنه انگه» در باختر تقریباً ۴۲ کیلومتر بوده و حداکثر عرض طالقان از گردنه دوزخ درّه واقع در جنوب تا «گردنه مالخالی» واقع در شمال طالقان حدود ۲۰ کیلومتر می باشد.

از آنجائیکه روستاهای طالقان در ارتفاعات و دامنه جبال البرز است زمستانهایی سرد و در سایر فصول هوای مطبوع و خنکی داشته و دور از هرگونه آلودگیهای هوای شهری است.

آبهای خنک و گوارای چشمه ها، باغات و مزارع و مراتع سرسبز، لطافت و زیبایی خاصی به این روستاها می دهد. افراد بومی این روستاها غالباً به کشاورزی و دامداری و نگهداری خانه ها و امور دیگر اشتغال داشته و خانواده های زیادی که شهرنشین هستند غالباً برای گذراندن تعطیلات تابستانی در روستای خود سکونت خواهند کرد، در حال حاضر اکثر روستاهای طالقان دارای مدرسه، راه شوسه، برق، آب لوله کشی و تلفن بوده و در مراکزی نیز درمانگاه موجود است.

در نزدیکی «رشنابدر» سدی ساخته شده است که به کمک یک تونل قسمتی از آب شاهرود را به دشت قزوین منتقل می کند، و قرار است برای تأمین آب تهران در آینده سدّ بزرگی در حوالی سدّ فعلی ساخته شود، که مشکل آب تهران را حل کرده و از این آب جهت کشاورزی دشت قزوین نیز استفاده شود. مرکز طالقان «شهرک» است که در «میان طالقان» قرار گرفته و اکثر ادارات دولتی در این مرکز است، فاصله «شهرک» تا تهران حدود ۱۳۵ کیلومتر است که

حدود ۱۰۰ کیلومتر آن آزادراه تهران-قزوین است.

محصولات کشاورزی طالقان غالباً گندم، جو، لوبیا، عدس، نخود و غیره بوده و محصولات سردرختی آن گردو، سیب، گلابی، انگور، زردآلو، گیلاس، آلبالو، توت، هلو، شلیل، آلو، بادام و فندق و سایر محصولات مناطق سرد و کوهستانی است.

از نظر ارتفاع «میان طالقان» از کنار رودخانه حدود ۸۰۰ متر از تهران ارتفاع داشته و چون خود تهران حدود ۱۱۹۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد بنابراین ارتفاع «میان طالقان» از سطح دریا حدود ۲۰۰۰ متر است، لذا فشار هوا به همین نسبت کمتر از فشار هوای تهران (حدود ۵۹۶ میلیمتر جیوه) با وزن مخصوص حدود ۱/۰۰۶ کیلوگرم به متر مکعب می باشد. از نظر درجه حرارت نیز در فصول مختلف حدود ۶ درجه سانتی گراد سردتر از هوای تهران است. یعنی باتوجه به حداکثر متوسط تابستانی و حداقل متوسط زمستانی تهران در سایه که برابر ۳۸/۶ و ۶/۳- درجه سانتی گراد می باشد، این حداکثر و حداقل متوسط برای «میان طالقان» حدود ۳۲ و ۱۲- درجه سانتی گراد در سایه می باشد.

البته باتوجه به موقعیت روستاها، «بالا طالقان» ۱ تا ۳ درجه سانتی گراد سردتر و «پائین طالقان» ۱ تا ۳ درجه سانتی گراد گرمتر از «میان طالقان» است، (معمولاً به ازاء هر ۱۵۰ متر ارتفاع حدود یک درجه سانتی گراد درجه حرارت کم می شود).

رطوبت نسبی متوسط تابستانی نیز حدود ۲۰ درصد است.

طول جغرافیائی طالقان از نصف النهار مبدأ (گرنویچ) بین ۵۰° و ۲۵'، ۵۱° شرقی و عرض جغرافیائی آن از مدار خط استوا بین ۵'، ۳۶° تا ۲۰'، ۳۶° شمالی می باشد.

طالقان یک قدمت تاریخی دارد که آغاز آن مشخص نیست. در کتاب «تاریخ ایران» تألیف حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی، صفحه ۱۲۹، می خوانیم که در سال ۳۱۶ هجری قمری، حدود ۱۱ قرن پیش، مرداوینج، اسفار را که از قزوین به

الموت و سپس به طالقان متواری شده بود در طالقان به قتل رسانده است. مرداویدج ابن زیار و اسفار ابن شیرویه از سران گیلان و دیلمان بوده‌اند. شاید اسفارن محل این واقعه بوده و به این علت اسفارن نامگذاری شده باشد. قسمتهائی از تاریخ طالقان در کتاب «تاریخ و جغرافیای طالقان» تألیف آقای سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی آمده است که در این قسمت اشارات مختصری به آن خواهیم داشت.

اخیراً هم کتابی داستانی و عشقی به نام «عزیز و نگار» نوشته شده که بنده هنوز آنرا ندیده‌ام، در صورتیکه مناسب باشد در سطح داستان «لیلی و مجنون» و «شیرین و فرهاد» است، که می‌تواند از فولکلور طالقان باشد.

حسن صباح در سال ۴۸۳ قمری به قلعه الموت دست یافت و بر نماینده ملک‌شاه سلجوقی فائق شد و تا سال ۵۱۸ قمری، یعنی ۳۵ سال، زندگی پرماجرایی قلعه‌نشینی در الموت داشت، پیروان حسن صباح تا سال ۶۵۱ قمری در نواحی مختلف الموت و طالقان حدود ۵۰ قلعه مستحکم داشتند و بدین ترتیب بیش از یک قرن و نیم، الموت و طالقان در قلمرو مبارزات فکری و نظامی اسماعیلیه قرار داشت تا اینکه در سال ۶۵۱ قمری قلعه الموت به وسیله «هوکتای» سردار هلاکوخان مغول سقوط می‌کند.

از جمله حکمرانان گیلان که قبل از سلسله صفویه قدرت و نفوذی در مناطق شمال ایران داشتند سلسله کیائی است که سالها در طالقان نیز حکمرانی می‌کردند و طالقان در سال ۱۰۰۱ در جنگ بین شاه عباس صفوی و خان‌احمد دوم، آخرین فرد سلسله کیائی، از توابع گیلان به توابع قزوین درآمده است.

در دوران صفویه چون پایتخت این سلسله تا سال ۱۰۰۶ قزوین بود تأثیر زیادی از نظر فرهنگی و عقیدتی و اقتصادی در وضع مردم طالقان داشته است. از مجموع گزارش مورخین پیداست که نام طالقان از زمان اسکندر مقدونی (۳۳۰ قبل از میلاد مسیح) یعنی بیش از ۲۳۰۰ سال پیش در تاریخ ثبت شده که قسمتی از مراحل تاریخی آن در کتاب «تاریخ و جغرافیای طالقان» تألیف آقای

ابوالقاسمی آمده است. بدیهیست قبل از آنهم قطعاً تاریخی دارد که دسترسی به آن مقدور نبوده است.

درباره اسم طالقان، چند تعبیر وجود دارد. یکی اینکه گفته می‌شود در جریان واقعه کربلا چون یزید قصد کشتن حسین ابن علی (ع) را نمود عده‌ای از ولایات دیگر از جمله قزوین برای اینکه شاهد این بدنامی نباشند به سوی این سرزمین آمدند و چون آنان را «طلاق دادگان» می‌گفتند جایگاه آنان را طالقان نامیدند. عده‌ای معتقدند که طالقان تغییر شکل یافته از کلمه «تالکان یا تالیکان» به معنی جایگاه قوم یا نژادی به همین نام است و عده‌ای نیز معتقدند که در گذشته های دور، این منطقه درختان جنگلی «تالیک یا تللیک»، که چوب آن سخت و برای چوب دستی مناسب است، داشته و طالقان به علت وجود این چوبهای جنگلی نامگذاری شده است.

از نظر فرهنگی و اعتقادی مردم طالقان در ادوار تاریخی از اعتبار خاصی برخوردار بوده‌اند و از این سرزمین مفاخر و مشاهیر فرهنگی، سیاسی و مذهبی زیادی برخاسته‌اند که در کتب مختلف به آنها اشاره شده است، در اینجا تعدادی از این شخصیت‌ها را برای نمونه ذکر می‌کنیم:

مرحوم دکتر ابراهیم حشمت شهراسری که از مبارزان و یاران میرزا کوچک‌خان در نهضت جنگل بود و پس از اینکه در زمان لنین با توافقی که شوروی و انگلستان برسر ایران نمودند تدریجاً نهضت جنگل تضعیف گردید، دکتر حشمت با امان‌نامه‌ای که به او و ۲۷۰ نفر از قشونش داده بودند خود را تسلیم حکومت مرکزی، که وابسته به انگلستان بود، کرد. مقامات نظامی دولت خُلف وعده کرده و در رشت این مرد مبارز و آزاده را به دار آویختند که در قبرستان «چله‌خانه» رشت به خاک سپرده شد. تاریخ مفصل آن در صفحه ۱۸۱ کتاب «میرزا کوچک‌خان»، تألیف ابراهیم فخرائی شرح داده شده است. یکسال بعد از شهادت دکتر حشمت شهر رشت بار دیگر به تصرف میرزا کوچک‌خان درآمد و نخستین اقدام میرزا بعد از اعلام جمهوری حرکت به سوی آرامگاه دکتر

حشمت برای ادای احترام بود.

شادروان جلال آل احمد اورازانی از نویسندگان متعهد که چون مرحوم دکتر علی شریعتی ضمن آشنائی به مکاتب دیگر، کتب متعددی از خود باقی گذاشته‌اند که «خسی در میقات»، «سه تار»، «غرب زدگی» و «اورازان» از نمونه‌های آن هستند.

مرحوم حاج محمد یوسف میری که از بزرگان طالقان بوده و ارتباط طالقان با حکومت مرکزی در سالهای قبل و بعد از انقلاب مشروطه از طریق ایشان صورت می‌گرفته و در کتبی از ایشان به نیکی یاد گردیده است.

مرحوم حاجی نظرعلی طالقانی از مفاخر «میر» که از معتمدین تنکابن نیز بوده‌اند. در صفحه ۹۳ کتاب «سردار جنگل» مداخله و صلاح‌اندیشی ایشان را در آشتی دادن «امیر اسعد تنکابنی» فرزند «سپهسالار» و نماینده «میرزا کوچک خان» و «دکتر حشمت» در نهضت جنگل به نام «میرزا محمد کرد محله‌ای» معروف به «گارینه» که از مردان شریف و وارسته و نیک‌اندیش بوده است را می‌خوانیم.

دیگر شخصیت‌های طالقان: اعظام‌الوزراء قدس اهل سوهان، مهندس خلیل طالقانی اهل اوانک، محمدعلی بوذری اهل کرود و مهندس صالحی اهل گوران، هر کدام سالها در مقام وزارت خدماتی به کشور و طالقان نموده‌اند.

مرحوم میرزا موسی خان سلطانی اهل «میر» که در امور دولتی شغل‌های مهمی داشته‌اند، همچنین مرحوم محمدتقی خستو و مرحوم پرویزداهی اهل «میر» که از قضات عالی‌رتبه دادگستری بوده و هریک سالها در مقامات بالای قضائی خدمات ارزشمندی داشته‌اند. آقای دکتر کریم میربابائی اهل «میر» که در گروه یازده استاد دانشگاه بوده و در صفحه ۳۲۴ خاطرات مرحوم مهندس بازرگان از ایشان یاد شده است. بزرگان دیگری بوده و هستند که نام اکثر آنان در فصل اصل و نصب خانواده‌هایی از «میر» طالقان آمده است.

بعد از انقلاب اسلامی نیز طالقان مشاهیر و مفاخری داشته است که نمونه هائی ذکر خواهد شد.

مرحوم آیت‌اله حاج سید محمود طالقانی که مبارزات ایشان قبل از انقلاب اسلامی و زحماتشان در پیروزی انقلاب اسلامی و هدایت آن در زمان حیات پربرکتشان برکسی پوشیده نیست. عضویت در شورای انقلاب و اولین امامت جمعه تهران از مسئولیتهای ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. تیمسار شهید ولی‌اله فلاحتی اهل کولج، فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران که خدمات ارزشمند ایشان در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، روشن و آشکار است.

البته شخصیت‌های فرهنگی، سیاسی و مذهبی زیادی در طالقان بوده‌اند که شرح حال مختصری از آنان در کتاب «تاریخ و جغرافیای طالقان» و کتاب «مشاهیر طالقان» آمده است.

در جریان انقلاب مشروطه انجمن سیاسی و اجتماعی و مذهبی به امضاء ۱۰۱ نفر از بزرگان طالقان تشکیل گردید که مهر مرحوم حاج محمد یوسف میری در رأس این پیمان‌نامه آمده است و انجمن دیگری به نام «اتحادیه طالقانیان تهران» که هیئت مرکزی آن ۱۲ نفر بوده‌اند تشکیل گردید که مرحوم محمدعلی یوسف‌زاده از «میر» در آن عضویت داشته‌اند که اسامی و پیمان‌نامه این انجمن‌ها در کتاب «تاریخ و جغرافیای طالقان» آمده است.

۲- آشنائی با روستای «میر» طالقان

«میر» به معنای بزرگ و از نظر لغوی مخفف امیر نیز آمده است در گذشته و حال از بزرگترین روستاهای پائین طالقان محسوب می شود. فاصله تهران تا میر ۱۵۲ کیلومتر است که ۱۰۰ کیلومتر آن بزرگراه تهران-قزوین است و ۴۳ کیلومتر آن که به سمت شمال بزرگراه است آسفالت گردیده است و حدود ۱۲ کیلومتر آن جاده خاکی است که انشاءاله به زودی آسفالت خواهد شد. سکنه این روستا در تابستانها حدود ۲۵۰ خانوار است، که در زمستان حدود ۱۵ خانوار در این روستا سکونت دارند.

این روستا در حال حاضر دارای راه شوسه، برق، آب لوله کشی، مدرسه، تلفن خانه می باشد.

ارتفاع این روستا از سطح رودخانه تا سطح دریای آزاد حدود ۱۸۰۰ متر است و فشار هوا نیز کمتر از فشار هوای تهران حدود ۶۱۱ میلیمتر جیوه با وزن مخصوص ۱/۰۲۸ کیلوگرم به مترمکعب است. حداکثر متوسط درجه حرارت در سایه برای یک ماه گرم تابستان حدود ۳۳ درجه سانتیگراد یعنی حدود ۶ درجه کمتر از هوای تهران است و حداقل متوسط درجه حرارت در یک ماه سرد

زمستان (۱۱-) درجه سانتی گراد که حدود ۶ درجه سردتر از هوای تهران است. رطوبت نسبی تابستانی نیز در این منطقه حدود ۲۰ درصد است. طول جغرافیائی میر از نصف النهار مبدأ ۳۴'، ۵۰° شرقی و عرض جغرافیائی آن ۱۵'، ۳۶° شمالی می باشد. هوای خنک و دور از هرگونه آلودگی هوا و صدا، آبهای گوارای چشمه ها، مناظر زیبای باغها، کوهها و مزارع و مراتع این روستا و همچنین ارتباط بیشتر با اقوام و دوستان موجب شده تا اهالی خصوصاً در ایام تابستان جهت استراحت و تجدید قوا و تضمین سلامت خود به این روستا بیایند.

در قدیم مردم پائین طالقان از این روستا عبور کرده و از راه مالرو «گردنه سلمبار» به تنکابن می رفتند. غالباً اهالی این روستا املاک متعددی در دیگر روستاهای پائین طالقان و میان طالقان و روستاهای الموت داشته اند. در حقیقت مرکز بزرگان پائین طالقان غالباً در میر بوده است که اسامی اکثر آنان را در مبحث اصل و نصب خانواده هائی از میر طالقان که در این کتاب آمده است می توان مشاهده نمود.

محدوده مسکونی این روستا از شمال به کابار، از جنوب به رجی سر، از شرق به جوری زمین و از غرب به پایانه میر (ترمینال) محدود می گردد. قسمت شرقی روستا به جور محله، و قسمت غربی روستا به جیر محله و قسمت میانی روستا به میان محله و قسمت شمالی گرمودر یا آن دست محله نامیده می شود، گفته می شود که در گذشته محله میر در بنه خانه ای کند و خزه ای دیم بوده و محله میر فعلی پائین دشت و جوری زمین، سرین دشت نام داشته است.

البته محدوده کلی روستا از شمال به کوههای الموت، از جنوب به کوههای خورانک و خوران و امیرنان، از شرق به کوههای لهران و موچان و از غرب به کوههای اوچان محدود می گردد.

اهالی بومی این روستا غالباً به دامداری، کشاورزی و نگهداری خانه ها و بنائی و کارگری اشتغال دارند و تمام سال را در روستا هستند، در حالیکه اکثر اهالی این روستا فقط در فصل تابستان به روستا آمده و در سایر فصول در

شهرهای تهران، چالوس، نوشهر، تنکابن، عباس آباد، نشتارود، کرج و سایر شهرهای کشور یا در ادارات دولتی و یا غیردولتی شاغل بوده و یا به تجارت و باغداری و کشاورزی و یا به حرف دیگر اشتغال دارند.

مردم میر طالقان غالباً با توجه به هوش و استعداد بالا و اخلاق و رفتار پسندیده که از ریشه‌های فرهنگی و مذهبی آنان سرچشمه می‌گیرد، با فعالیت زیاد خود توانسته‌اند زندگی آبرومند و شرافتمندانه‌ای را برای خود و خانواده خود فراهم نمایند، به دلایل مذکور افراد ناصالح در بین این مردم بسیار نادر است، البته این شایستگی‌ها در اکثر مردم روستاهای طالقان مشاهده می‌شود.

از این روستا تاکنون صدها نفر افراد تحصیل کرده در سطح دکتر، مهندس، قاضی و کارشناسان برجسته در رشته‌های مختلف برخاسته‌اند که در گذشته و حال خدمات ارزشمندی به جامعه خود نموده‌اند. علاوه بر آن افرادی نیز که در امور تجارت و حرف دیگر اشتغال داشته و دارند اکثراً "شایستگی‌های خود را نشان داده‌اند که ذکر نام و شرح حال آنان خود تاریخچه دیگری می‌باشد.

۳- باغات و مزارع روستای میر طالقان

این روستا دارای باغها و مزارع زیادی می باشد. باغهای کابار در شمال روستا و باغهای درباغ، جیری باغچه، جیری دره، اسی سر، رونسی، پشتی دره، زمینانی میان در غرب و باغهای سبزه کار، آلهای دیم، تلی بن، در جنوب غربی قرار گرفته اند و میرباغ جو، چلچلای دیم، هادی باغ، میرباغ، رشتوا، بندسرک، جیرو، دهاله ای ریشه، پیرزنی لات، اسیو پس، یوسف آباد در جنوب، نظرآباد، وجین رو، جوری واگنک، جیری واگنک در جنوب شرقی و مزرعه و باغات جوری زمین در شرق روستا قرار گرفته است.

محصولات این باغها شامل گردو، انگور، توت، شاه توت، گلابی، سیب، آلو، آلو بخارا، زرد آلو، گیلاس، آلبالو، شلیل، هلو، فندق و بادام، سنجد، زالزالک (کاری)، ذغال اخته و سایر محصولات مناطق سرد و کوهستانی است. انگور، خصوصاً انگور سیاه و توت و شاه توت این روستا معروف است.

انگور را به کمک سبدهای بافته شده به نام (سوه و چلک) از باغ به محل حمل می کنند و گاهی انگورها را در پائیز به سقف خانه آویزان می کنند که آونگ نامیده می شود که می توانند تا مدتی در آن هوای سرد آنرا نگهدارند و مصرف

نمایند. گاهی هم از غوره آن به صورت آب غوره استفاده می‌کنند، در اوایل پائیز گردوها را به کمک شخصی که گردو پائین می‌ریزد و (داررون) نامیده میشود و چوب باریک و بلندی بنام (علمبه) دارد پائین می‌ریزند و سهم پائین ریختن گردو را نیز به او می‌دهند. گردوی پوست‌کنده و یا مغزکرده را در آفتاب چندروز خوب خشک می‌کنند تا رطوبت آن موجب خراب شدن گردو یا مغزگردو نشود. درختان تبریزی و چنار را در باغها و کنار نه‌رهای آب به عمل می‌آورند که برای ساختمان‌سازی از آنها استفاده می‌شود. خانه‌های قدیمی را در روستا می‌بینیم که در صورت عدم تماس چوب با آب باران و برف زمستانی چوبهای تبریزی آن حدود ۲۰۰ سال قدمت دارند، گاهی از این چوبها که بخوبی خشک شده و سالم باشد تخته نیز می‌گیرند.

چوب گردو هم که از نظر صنعتی ارزش زیادی دارد در این روستا فراوان است و درختان گردوی حدود چهارصدساله، هنوز در جوری زمین دیده می‌شوند. چند درخت کهنسال که در کنار نه‌ر جوری زمین بوده از جنوب به شمال به ترتیب طویله‌دار، دویله‌دار، پلکان‌دار، حاجی نصیری تلک، مکس لهان‌دار، کاغذی‌دار نام داشتند. چقدر با ارزش است که این درختهای ازین‌رفته را با درختان گردوی خوب در کنار نه‌ر آب جایگزین نمائیم که متأسفانه در موارد کمی جایگزین شده است. بهترین گردوی این روستا گردوی کاغذی‌دار بود که در کاباردیمه کنار نه‌ر آب نزدیک باغ مشهدی قربان بود، پوست آن کاغذی و مغز آن سفید و شفاف و روغنی بود. ای‌کاش یک گردو از این ده‌ها هزار گردوی این درخت در روستا تکثیر می‌شد. گفته می‌شود خیلی از درختهای گردو را کلاغها و یا موشهای صحرایی کاشته‌اند یعنی گردو را مخفی کرده و نتوانسته‌اند پیدا کنند و نهال گردو سبز شده است، که اصطلاحاً " (کلاغ کاشت) می‌نامند.

در اینجا لازمست اضافه کنم که باغهای روستا در گذشته غالباً محصور بوده و آبیاری آن، کرت‌بندی آن، هرس آن، شخم آن، کود آن و غرس نهال آن به موقع صورت می‌گرفته و تولیدات زیادی برای اهالی داشته است، شاید نیمی از

نیازهای خود را از این باغها و مزارع به دست می‌آوردند. بطوریکه سالخوردگان نقل می‌کنند محصول انگور بعضی از باغات به قدری زیاد بود که به صورت تازه انتقال به محل مقدور نبود و در باغ مبادرت به پختن انگور می‌نمودند و از آن شیر و کچر انگور تهیه می‌کردند که از آذوقه های زمستان قدیمیان بوده است. در حال حاضر چون هریک از این باغها را دهها نفر شریک هستند مسئولی برای آن نیست، چقدر خوبست که وراثت تکلیف باغهای خود را با تقسیم‌نامه‌هایی چون نیاکانمان، مشخص کرده و در حفظ و نگهداری آنان توجه نمایند.

در گذشته آب زمینی چشمه و در باغ به میرباغ می‌رفت و هر باغی سهمیه آب داشت که متأسفانه به علت احداث جاده نهر آن پر شده و باغها بی‌آب مانده‌اند گرچه باغهایی هم که آب دارند آبیاری و رسیدگی نمی‌شوند. این از مسائلی است که باید به آن پرداخته شود تا بیش از این ناظر تخریب باغها نباشیم. در گذشته میرباغ و پسی‌باغ و هادی‌باغ، واگنگ دشتبان داشت که مرحوم محب علی میرچی و مرحوم آقاداتاش و آقای علی ادنا رزاقی نمونه‌ای از آنان بودند که با نظم خاصی از محصول باغها مراقبت می‌کردند و کسی جرأت ورود به باغ دیگری را نداشت ولی امروز باغها بدون مراقب و حتی بعضاً بدون صاحب مانده و هیچگونه نظم و کنترلی بر باغها نیست و اگر این نسل هم برود دیگر کسی باغ خود را نخواهد شناخت البته اگر باغی باقی مانده باشد. در گذشته باغها را به صورت عمل ملکیت در اختیار روستائیان می‌گذاشتند و از محصول اعم از میوه و چوب بطور مشترک استفاده می‌کردند و روستائیان هم در نگهداری باغ توجه لازم را می‌نمودند.

در گذشته در جوری‌زمین و دامنه های پشین‌چال، یوسف‌آباد و مناطق دیگر روستا زراعت می‌شد و گندم، جو، عدس، لوبیا، نخود، یونجه، کلم، شلغم، کدو، سیب‌زمینی، پیاز، گوجه‌فرنگی و غیره می‌کاشتند و آب‌کابار به کمک استخر (عسل) کابار برای افرادی که در جوری‌زمین و یا در منزلها باغچه و سهمیه آب داشتند جهت آبیاری تقسیم می‌گردید و زمینهای خود را یا به صورت

عمل ملکیت و یا شخصاً کشت می کردند، متأسفانه در حال حاضر از اراضی زراعی بطور مختصر و آنهم برای خوراک دام استفاده می شود و از این اراضی و آب کابار بهره برداری خوبی نمی گردد. البته تمام این زمینها دارای پلاک به نام افراد می باشد که در اداره ثبت «شهرک» موجود است.

۴- چشمه های میر طالقان

در روستای میر طالقان و کوههای اطراف آن چشمه ها با آبهای سبک و گوارائی موجود است با توجه به اینکه این چشمه ها از اعماق کوهها سرچشمه گرفته عاری از هرگونه آلودگی است، بعضی از این چشمه ها در منبعی ذخیره و سپس به کمک لوله کشی وارد شبکه لوله کشی روستا می گردد، که از نظر آشامیدنی آب بسیار گوارائی است. در آینده در صورت لزوم می توان آب چشمه های دیگر را هم برحسب نیاز به شبکه لوله کشی وارد نمود، که در این صورت اصلاحاتی هم باید در شبکه لوله کشی روستا صورت گیرد.

در این قسمت چشمه هایی از میر طالقان را توضیح خواهیم داد:

«چشمه کابار» در شمال روستا و در منتهی الیه تپه کابار قرار گرفته که به نظر به شکل قناتی می باشد. آب بسیار خوب و فراوانی دارد. در گذشته از این آب به کمک عسل کابار برای اراضی و باغهای جوری زمین و باغچه افرادی که سهمیه این آب را دارند استفاده می شد. در حال حاضر افراد معدودی از این آب استفاده می نمایند، البته هرکسی که در این آب سهمی باشد می تواند از آن استفاده نماید. چون افراد زیادی این آب را سهمی هستند، این آب می تواند در

صورت لزوم با مختصر هزینه‌ای، لااقل روزها که مصرف آب زیاد است، به شبکه لوله‌کشی آب روستا متصل و شبها افراد محدود برای آبیاری از آن استفاده نمایند.

«پراکسی چشمه» که در منتهی‌الیه «گرمودر» در شمال روستا قرار گرفته اخیراً مورد استفاده چند خانوار در گرمودر قرار می‌گیرد که منبعی ساخته شده و از آن به چند خانه لوله‌کشی گردیده است.

«جیری چشمه» که در ضلع غربی روستا قرار گرفته است. با توجه به اینکه در مجاورت و بالای آن اخیراً خانه‌هایی ساخته شده و ممکنست آب چاههای فاضلاب به این چشمه نشت کند و بهداشتی نباشد ترجیحاً بهتر است برای شستشو و مصرف غیرخوراکی از این آب استفاده شود. این آب به درّه در باغ سرازیر می‌گردد.

«زمینی چشمه» که در ضلع غربی روستا قرار گرفته و در گذشته آسیابی هم در آنجا بوده و این آب به سمت میرباغ می‌رفته است، در حال حاضر با پرشدن نهر میرباغ جو و میرباغ به سمت جیرو، سرازیر می‌گردد و گویا استفاده چندانی از آن نمی‌شود، ضمناً غسال‌خانه روستا در نزدیکی این چشمه است، آب این چشمه و چشمه کابار هر یک نزدیک به یک سنگ آب است. (یک سنگ آب مقدار آبی است که یک کانال به سطح مقطع 10×10 سانتیمتر را پرکند).

«پسین درّه‌ای چشمه» در شرق روستا قرار گرفته که از طریق لوله‌کشی در مسیر پسین چال به منبع واقع در جوری زمین مربوط می‌گردد که از آن منبع شبکه لوله‌کشی روستا تغذیه می‌شود.

«کوانکی چشمه» که آب بسیار سبک و گوارائی دارد و به فاصله حدود ۶ کیلومتر در کوههای شمال روستا قرار گرفته است. این آب به کمک لوله آهنی به قطر ۸ سانتیمتر به منبع آبی که در تپه مجاور کوری سراحداث شده وارد و از این منبع به منبع دیگری که در جوری زمین است متصل و به لوله‌کشی آب روستا مربوط می‌شود.

«سرچشمه» آب این چشمه هم بسیار گوارا بوده و در فاصله حدود ۵ کیلومتر در کوه‌های شمال روستا قرار گرفته است این آب نیز به کمک لوله‌های پلی اتیلن به لوله آهنی فوق‌الذکر مربوط و به منبع آبی که در تپه مجاور کوری سر احداث گردیده وارد شده و از آنجا به لوله‌کشی آب روستا مربوط می‌شود.

«چشمه کچل درّه»، آب این چشمه که در پشت گرم‌در و پائین کابار است در گذشته با آب چشمه پراکرس ترکیب و به صورت آب وقف تمام روز از سر یخچال می‌گذشت و از آنجا به داخل روستا می‌آمد و از حیاط مسجد می‌گذشت، در سر یخچال ناودان بلندی بود که چند خروجی داشت و مردم از آن آب جهت مصرف استفاده می‌کردند، آب حمام هم از آن تغذیه می‌شد، در حال حاضر آب کچل درّه برای آبیاری بعضی از باغها استفاده می‌شود. این آب را می‌توان در صورت لزوم با مختصر هزینه‌ای روزها به شبکه لوله‌کشی روستا متصل نمود، برای شبها طبق موافقت‌نامه اجدادمان که سند آن موجود است متعلق به باغهایست که با این آب آبیاری و احداث شده‌اند.

علاوه بر چشمه‌های فوق‌الذکر چشمه‌های دیگری مثل آب بنه‌خانه‌ای‌کند و سایر چشمه‌های درباغ که در پائین روستا قرار گرفته موجود است، این چشمه‌ها چون احتمال نفوذ از چاه فاضلاب خانه‌های مجاور را دارد ممکنست خوراکی و بهداشتی نباشد ولی برای آبیاری باغها مناسب است، این آبها را می‌توان در صورت لزوم به کمک پمپ برای آبیاری باغچه‌های روستا نیز در آینده استفاده نمود، در باغات دیگر هم چشمه‌هایی دیده می‌شود مثل واگنگ و رشتوا و غیره. ضمناً چشمه‌ها با آبهای بسیار گوارائی در کوه‌های شمال روستا موجود است که در صورت لزوم می‌توان از این آبها نیز استفاده نمود مانند زردولچالی چشمه، کوانکی چشمه، سیفاچالی چشمه، دریاوکی چشمه، خنجر چشمه، نری بنی چشمه، در کوه‌های خسروشیند، دورانی دره، طویلی در، غورچال، لمچاله، چپیرکش، وای مازنیز، چشمه‌هایی موجود است. آب بعضی از این چشمه‌ها وارد دورانی دره شده و همراه با آب چشمه‌های دیگر بدون

استفاده از طریق وجین رود وارد رودخانه شاهرود می شود.

آب دریاوکی چال که در بهار آب در گودالی در اثر برف و باران جمع شده و به شکل استخر بزرگی در می آمد در گذشته به صورت نهري در تابستانها جهت آبیاری به روستا هدایت می گردید که آثار آن هنوز در این مسیر موجود است و در پائین این استخر مجرائی داشت که درپوش آنرا (گنگ) می گفتند و با بازکردن این گنگ آب به روستا جهت آبیاری سرازیر می شد.

در گذشته قبل از لوله کشی، اهالی از آب سریخچال یا چشمه های دریاغ برای مصرف استفاده می کردند که آب را به وسیله قابدان و یا پیت حلبی و یا سطل و غیره به خانه حمل و در دیگهای بزرگ (قرقان) ریخته و برای شستشو و توالی استفاده می کردند و آبیاری باغچه ها از آب کابار بود، خیلی از اهالی سهمیه آب نداشته و نمی توانستند باغچه ای احداث نمایند و غالباً درخت افاقیا که آب کمتری می خواست جهت استفاده از سایه و سرسبزی آن در حیاط های خود می کاشتند.

از آب چشمه ها نیز برای خوردن استفاده می کردند و معمولاً آب بیار داشتند که آب مصرف و آب چشمه برایشان می آورد، آب چشمه را در کوزه های سفالی که به علت تبخیر سطحی در سطح خارجی کوزه چند درجه، درجه حرارت آب را کم می کرد و خنک می نمود استفاده می کردند، البته تخلخل کوزه و هوای خشک طالقان در این تبخیر و سرد کردن مؤثر بوده است.

یخچال هم در سریخچال داشته اند که در عمق ۸ متر داخل خاک بوده و به شعاع حدود ۲/۵ متر و سر آن نیز به صورت طاق قوسی و کروی شکل به ارتفاع حدود دو متر بالاتر از خاک پوشیده بود و پله ای داشت برای رفتن به پائین یخچال. زمستانها یخ را در آن انبار می کردند و تابستان از یخ آن استفاده می نمودند. فعلاً این یخچال سنتی که مدتی زیاله ها را در آن می ریختند پر شده و بر روی آن اخیراً ساختمانی ساخته شده است. گویا این یخچال در زمان مرحوم حاج محمد یوسف احداث شده بود و تا ۳۰ سال قبل از آن استفاده می گردید. که هنگام

غروب یا ظهر بچه‌های ده جهت دریافت یخ به آنجا مراجعه می‌کردند و فردی که از طرف بانیان ذخیره یخ در آنجا حضور داشت یخ سهمیه آن روز را بین آنان تقسیم می‌نمود.

قبل از اینکه به روستا برق بیاید چند سالی در تابستانها مرتباً از شهر قالبهای بزرگ یخ می‌آوردند و مردم از این یخها برای نگهداری مواد غذایی و آب خوردن استفاده می‌نمودند، البته عده‌ای هم یخچال نفتی داشتند. امروزه با بودن برق و یخچالهای برقی ضرورت یخچال سنتی و کوزه‌های سفالی و قالب یخ احساس نمی‌گردد.

هنوز هم در تابستانها برای تقسیم آب لوله‌کشی، که ساعتی است، میراب می‌گیرند و هر منطقه دو یا سه مرحله و هر مرحله حدود ۲ ساعت آب دارد که هر خانواده می‌توانند آب مورد مصرف خود را در منبع خود ذخیره و در موقعی که آب در منطقه نیست استفاده نمایند، آقایان سهرابی، قلی میرچی و کاظم کاظمیان فرد به ترتیب در سالهای اخیر در تقسیم آب روستا مسئولیت داشته‌اند.

۵- کوههای میر طالقان

کوههای میر طالقان که غالباً در شمال روستا قرار گرفته‌اند، چراگاه گوسفند و گاو که به صورت (ده‌مال، کوه‌مال، وره‌کولی، گوگل) است بوده، این کوهها در بهار و تابستان سرسبز و پرگل است، در این کوهها خصوصاً در بهار گل‌های صحرایی متنوع مناظر بی‌نظیری را در کوههای سرسبز ایجاد می‌نمایند. علفهای خوبی چون (الهو، گُما، گُرز، جرنند، وایه و غیره) دارد که برای تعلیف دامها بسیار مناسب است، قسمتی از این کوهها را گاهی دامداران اجاره می‌نمایند و هزینه آن صرف امورات عمرانی روستا می‌گردد. که در حال حاضر گویا اجازه مسئولین منابع طبیعی را هم باید کسب نمود.

اهالی هم برای مصرف زمستان دامهای خود، علف این کوهها را در بهار و تابستان می‌چیدند و در کوه به صورت لوک قرار داده تا خشک شود و سپس به صورت کوله‌بار بزرگی به کمک چوب بلندی (واشارچو) که بر آن سوار و کوله‌بار را به آن تکیه می‌دهند به روستا می‌آوردند. البته گاهی هم با قاطر و الاغ انجام می‌دادند.

در فصل بهار اهالی برای چیدن سبزی کوهی (آتک، شورک، کلخاجه،

سریش، پیازک، سیر و غیره) به کوه می‌روند و آنرا خشک کرده به صورت سبزی خشک در پلو می‌ریزند که (آتک پلو، تندرپلو) بین اهالی معروف است. دیگر از محصولات کوه در فصل بهار قارچ کوهی (کمانگوش) است که گاهی قطعات آن به پهنی یک بشقاب می‌باشد، که می‌گویند در هنگام رعد و برق آسمان بیشتر بیرون زده و می‌روید، این قارچها از قارچهای پرورشی به مراتب لذیذتر است. محصول دیگر کوه ریواس (اشقنچ) است که برگهای بسیار بزرگی داشته و ساقه آن را پوست کنده و می‌خورند و یا در خورشت می‌ریزند. از پیاز سبزی کوهی آتک و جوانه گل نشگفته گیاه الرگ ترشی درست می‌کنند که بسیار معطر است. تخم رسیده گیاه الرگ را نیز در تابستان چیده و خشک می‌کنند که (گل پر) نامیده می‌شود، گاهی با اسپند مخلوط و دود می‌دهند که عطر خوبی داشته و ضد عفونی کننده است و معتقدند که مانع چشم‌زدن شده و بلا را دور می‌کند. از پودر گل پر نیز برای ترشی و ادویه استفاده می‌نمایند و گاهی با نمک مخلوط و پرتقال ترش را با آن می‌خورند.

در این کوهها گون نیز موجود است که از آن برای سوخت استفاده می‌نموده و گاهی گون کوه را به اصفهانها برای گرفتن کتیرا از ساقه آن اجاره می‌دادند، ساقه گون را با یک میله آهنی سرتیز یا سرپهنی تیغ می‌زدند و پس از مدتی شیره گون به صورت صمغی که کتیرا نامیده می‌شود از جای تیغ‌زده خارج و آنرا جمع می‌کردند این ماده که مصارف طبی دارد از صادرات ایران بوده است. اهالی هم آنرا گاهی همراه با جوشانده برای سرماخوردگی و سینه‌درد استفاده می‌نمودند. البته گیاهان دارویی دیگری نیز در کوهها موجود است که افراد مطلع از آنان استفاده می‌کردند.

در اکثر کوهها که به صورت صخره‌های سنگی است انواع حیوانات از قبیل بز کوهی که غالباً شکارچیان روستا به شکار آنان می‌روند موجود است که ممکنست تا ۱۴ سال عمر داشته باشند. تعداد گره در شاخهای بلند و قوسی شکل این شکارها سال شکار را تعیین می‌نماید. یک شکار ۱۴ ساله ممکنست

حدود ۴۰ تا ۵۰ کیلو گوشت داشته باشد. گوشت شکار لذیذ و کم چربی است، گاهی در روستا برای فروش گوشت شکار در بام مسجد جار می‌زدند ولی امروزه با توجه به محدودیتهای شکار کمتر شکار می‌گردد، مگر در مواردی که مجوز داشته باشند. از شکارچیان روستا مرحوم مشهدی شیردل، مشهدی ثعرب، حاج مطیع‌اله، آقای علی عمران و دوتن از فرزندان مشهدی نیاز را می‌توان نام برد. حیوانات دیگری چون پلنگ، گرگ، خرس، خوک، روباه، خرگوش، از سایر حیوانات این کوهها هستند. خرس برای خوردن توت و انگور و سایر میوه‌جات شیرین در باغها دیده شده است. خوک هم گاهی خرابیهائی در باغها به عمل می‌آورد و زمین را می‌کند که مشخص نیست در جستجوی چیست پلنگ و گرگ نیز صدماتی به دامهای کوهستان می‌زنند، روباه هم گاهی به روستا آمده و مرغ و خروس شکار می‌کند.

در باغها و کوهها گاهی مارهای گزنده از قبیل افعی و غیره مشاهده می‌شود. عقرب و رتیل کوچک (وندر) نیز در روستا مشاهده می‌گردد. البته در مورد مارگزیدگی که موارد نادری پیش آمده رساندن به دکتر در اسرع وقت الزامیست در صورتیکه برای گزیدگی این نوع عقرب و رتیل الزامی نمی‌باشد. در گذشته شخصی به عنوان افسونگر از روستاهای دیگر با یک کیسه متقالی که چند مار نیش کشیده در آن داشت به منزلها می‌آمد و یک قندان قند یا خوراکی دیگر را افسون می‌خواند و می‌گفتند کسی ذره‌ای از این خوراکی افسون شده را بخورد از مارگزیدگی مصون است، گرچه از نظر علمی درست نبود ولی افراد خصوصاً بچه‌ها ترسشان می‌ریخت و خیالشان از مارگزیدگی راحت می‌شد و از نظر روحی مؤثر بود و اگر موردی پیش می‌آمد و مارکسی را که افسون هم خورده بود می‌زد می‌گفتند حتماً به افسون شک کرده و یا این ماری که زده است به افسون نمی‌آید.

و اما کوههای میر طالقان که غالباً در شمال و شمال شرقی و شمال غربی روستا قرار گرفته است به شرح زیر است:

کوری سر، شهوردی خاک، اسپه سنگان، زراورمازی گردن، میانین دره، خزی سر، کوانکی چشمه، دریاوک، کندسرکی گردن، دورانی دره، اسب‌نشینی تله، زردولچال، چپه دره، غازمینار، چپیرکش، الهوچال، دنگاچال، سیفاچال، ازانی خرطو، وی ماز، غورچال، همرابن، طویلی در، وزدره، شاهین دره، میان‌کوه، چوکی لانه، نری‌بن، رشنووروند، خرنای دره، لم‌چاله، برنو، سری گل‌گنده، لطان، رونا، کندوی دیم، زردتله، آقای کین مال، آقالی خری پرتگاه، پلنگ لهانی بور، گوتله، ماله‌سنگ، احمدبیکه تله، پسین دره، پس محله پشت، قبله‌ای تله، دروازکی دره، میخ‌تله و غیره.

البته این اسامی به دلایلی نامگذاری شده‌اند که بطور نمونه مواردی را ذکر می‌کنیم، مثلاً زراورمازی گردن به معنای گردنه‌ای است که از راه مازنداران است، یا اسب‌نشینی تله، کوه سنگی است که شبیه زین اسب است، و یا سیفاچال گفته می‌شود درگذشته درخت سیب محلی داشته است، و یا زردولچال شاید زردگلچال بوده است چون در تابستان گل‌های زردی دارد، یا قبله‌ای تله چون قبله میر به سمت قله آنست و همینطور است برای سایر اسامی کوهها. در بعضی از این کوهها غارهایی هم دیده می‌شود که پناهگاهی در هنگام بارندگی بهاری و همچنین آفتاب تند تابستان کوهستان است، نمونه‌ای از این غارها که به (اسکول) نامیده می‌شود عبارتند از: فاطمه‌ای اسکول، خراسکول، گل‌چالی اسکول، دورانی دره‌ای اسکول، محمد باقری اسکول و غیره.

۶- چگونگی زندگی اهالی روستا در قدیم

در گذشته نیاکان ما در این روستا باغها و مزارع مختلفی احداث کرده و اکثراً به کشاورزی و دامداری اشتغال داشته‌اند. جهت تأمین گوشت و لبنیات دارای گاو و گوسفند بوده‌اند دامداران گاهی دامهای سایر افراد را به صورت (نیم ولد نیم طراز) نگهداری می‌کرده‌اند یعنی دام اصلی متعلق به صاحب آن بوده ولی بره و بزغاله و محصولات دامی بین نگهدارنده و صاحب دام بالمناصفه تقسیم می‌شده است. اهالی برای نقل و انتقال خود و بارکشی اعم از محصولات و علف و هیزم و غیره از قاطر و الاغ و ندرتاً اسب استفاده می‌نموده‌اند و غالباً دارای یک یا چند چهارپا بوده‌اند. غالباً چهارپایان خود را با پالان و زین، افسار، مگس‌پران و خرمره و سایر وسایل زینتی در پیشانی مجهز می‌کردند، البته مالکین این روستا که تعدادشان هم زیاد بود املاک و دامهائی در روستاهای دیگر طالقان و الموت داشته‌اند که از محصولات کشاورزی و دامی آنان نیز استفاده می‌نمودند.

راه‌های مالرو و نه‌رهای روستا را همه ساله به صورت بسیج همگانی ترمیم می‌نموده‌اند. ارتباط روستا از طریق راه‌های مالرو به آبیک و قزوین و ارتباط

دیگر آنان از طریق گردنه سلمبار به تنکابن و شمال بوده است. البته راههای مالروی دیگری داشته‌اند که روستاهای نزدیک را به این روستا متصل می‌نمود. برای کارهای عمومی و عمرانی به دستور بزرگان، فردی در پشت بام مسجد جار می‌زد و مردم را برای کار مربوطه دعوت می‌نمود.

علاوه بر روح تعاون در کارهای عمرانی در این روستا از قدیم پدیده تعاون در جمیع جهات مشاهده می‌شده که شرکت عموم در گل بام منزل تازه‌ساز و یا بردن قند و شیرینی به خانه عروس و داماد و یا دادن شیر گوسفند و گاو به صورت کت‌زدن (واره) و یا دادن یک وعده شیر گوسفند به حمامی و یا کندن تال (گمره) طویله‌ها نمونه‌هایی از آن بوده است.

هراز چند گاهی قاصدی از تنکابن یا قزوین می‌آمد و نامه و صورصات و پیغامی برای سایرین می‌آورد، اگر غلاج (نوعی کلاغ) در پشت بام یا روی درخت منزلی می‌خواند و یا در حین پختن نان تکه‌ای از خمیر در تنور می‌افتاد و به شکل چوب در می‌آمد و یا بچه کوچکی دولا می‌شد و دستها را به زمین می‌گذاشت و پاهایش را باز نگاه می‌داشت همه آنان را نشانه آمدن مسافر و یا قاصد می‌دانستند و به آن دلخوش بودند.

معمولاً "نزدیک عید نوروز دو یا سه نفر به نام قاصد از روستای میر روانه شمال و دو یا سه نفر عازم تهران می‌شدند و این افراد مأمور بودند که نامه‌هایی را که از طرف خانواده آنان در روستا نوشته شده بود به بستگان و یا بچه‌هایش برسانند و جواب آنها بیاورند، این قاصدها اغلب با سوغاتیهای مخصوص ده که نان شیری، سبزی خشک کوه، حلوا و تخم مرغ و یا مرغ کشته بود از ده می‌بردند و از آن طرف لوازم عید که اغلب، نخودچی، کشمش، خرما، انجیر و یا لباس و پول بود می‌آوردند و در موقع مراجعت قاصد تمام مردم ده جلوی مسجد جمع می‌شدند و شخص باسوادی پشت پاکتها را که قاصد با خود آورده بود با صدای بلند قرائت می‌نمود و هرکسی پاکت خود را با خوشحالی تمام گرفته و دنبال شخص باسوادی می‌گشت تا نامه او را بخواند.

چند روز قبل از عید نوروز افرادی از دیگر آبادیهای طالقان یا اطراف قزوین به نام نوروزی خوان به روستای میر می آمدند و با اشعار خاصی فرارسیدن عید نوروز را تبریک گفته و از خانه ها عیدی دریافت می کردند.

محصولات کشاورزی مانند گندم، جو، عدس، لوبیا، گردو، انگور و سایر محصولات زراعی و میوه های تازه و خشک شده را برای مصرف سالیانه خود تولید و مازاد آنرا به شهرهای اطراف جهت فروش می بردند. همچنین محصولات دامی از قبیل گاو و گوسفند، کره، پنیر و غیره تولید و از پشم گوسفند و پوست آن نیز استفاده می کردند. مثلاً آرد را در انبان و پنیر و کره را در خیک که هر دوی اینها پوست خشک شده گوسفند بود نگاهداری می نمودند. در روستا آسیابهای آبی متعددی بود که یکی از آنها در زمینی چشمه و دیگری در وجین رود و همچنین در قلمستان نظرآباد که به کمک این آسیابها که توسط مردم روستا اداره می شد گندم و جو تولیدی خود را در آنجا آرد می کردند. از آسیابانها می توان استاد علی خان، مشهدی ابنیامین، مشهدی خدا بخش، مشهدی آقاجان، مشهدی ولی خان، مشهدی فتحعلی، حاجی کمال و مشهدی ابوالقاسم را نام برد.

لباس آنان غالباً شلوار گشاد با پیراهن بلند و قبا، گاهی با کلاه نمدی که به سر می چسبید، عده ای هم عبا و لباده داشته و کلاه نمدی یا ماهوتی استوانه شکل به سر می کردند. خانمها نیز با پیراهن گل دار و شلوار غالباً سیاه و گاهی شلیطه گل دار روی شلوار و بعضاً با جلیقه دکمه دار از پول نقره و سربند از پارچه سفید و گاهی زیر آن کلاه پارچه ای. البته در مجالس و مراسم همراه با چادر، می دانیم لباس اکثر ایرانیان در اوایل سلطنت پهلوی به تقلید از خارج کت و شلوار و کت و دامن و بلوز دامن و بلوز شلوار شد. قبلاً لباسهای سنتی دیگری داشتند. جوراب، دستکش، کمرشال و کلاه پشمی را خانمها می بافتند و گاهی مردها از کمرشال هم استفاده می کردند. گیوه طالقانی، یا شکرناپی و یا کرمانشاهی و یا ملکی در تابستان پا می کردند که بسیار نرم و خنک بود زیر

گیوه‌های طالقانی را از کرباسهای آبی که لباسهای کهنه‌شان بود و با قیطان چرم به هم فشرده می‌کردند که (گیوه‌کش) درست می‌کرد و روی آنهم مثل گیوه‌های معمولی از نخهای ضخیم پنبه‌ای بود. و گاهی اطراف آنرا با پوست ظریف محصور می‌کردند یا به اصطلاح آلمان می‌کردند که دوام بیشتری داشت، زمستانها کفش چرمی (چارق) یا لاستیکی به پا داشتند. خانمها از ارسی که از شهر می‌آمد استفاده می‌کردند. مردان بعضاً چپق یا غلیان می‌کشیدند، البته گاهی خانمهای مسن هم غلیان می‌کشیدند، چپق را غالباً با سنگ چخماق و قو روشن می‌کردند، و گاهی هم با ذره‌بین و نور خورشید کانون نور را روی توتون چپق متمرکز و چپق روشن می‌شد، گاهی سر چوبهای نازک و بلند و مخصوصی را گوگرد می‌مالیدند و به جای کبریت از آن استفاده می‌کردند، مردان غالباً ریش می‌گذاشتند تا سنت مذهبی را رعایت کرده و در عین حال از گرما و سرما مصون باشند دلیل دیگر هم نداشتن وسیله تراش مناسب بود.

حدود ۹۰ سال پیش که ماشین نبود وسایل حمل و نقل شهرها، درشکه، کالسکه، دلیجان، گاری و مال بود، حج و کربلا و مشهد رفته‌های این روستا هم همانطوریکه نام آنان در جداول اصل و نصب خانواده‌ها خواهد آمد زیاد بودند، برای مکه رفتن حدود یکسال و برای کربلا و مشهد رفتن حدود ۶ ماه طول می‌کشید این سفرها غالباً با وسایل فوق‌الذکر و مال و شتر و کجاوه و غیره بود. قبل از رفتن این سفر بدرقه می‌شدند و چاوشی (زواری) می‌خواندند چاوشی خوانی در پشت بام زائر و کیلومترها در مسیر مشایعت خوانده می‌شد و استقبال هم از زائر صورت می‌گرفت و پس از مراجعت نیز با سخیها و مشکلاتی را که گذرانده بودند و به سلامت برمی‌گشتند چند روز به شکرانه آن ولیمه می‌دادند و لقب حاجی، کربلائی (کبلی)، مشهدی (مشدی) را چون با زحمت زیادی کسب شده بود و غالباً استحقاقش را هم داشتند همواره جلوی اسم افراد ادا می‌کردند. چون آقایان و خانمهای زائر نمی‌توانستند با اشخاص نامحرم دیده‌بوسی نمایند دستمالی که از طرف زائر متبرک شده بود به استقبال کننده داده می‌شد که

شخص به جای زائر دستمال را ببوسد و برمی گرداند تا به شخص دیگری به همین منظور داده شود.

آنهايي که استطاعت بيشتري داشتند بعضاً چند همسر مي گرفتند و فرزندان متعددي داشتند. سالي چند گوسفند خصوصاً در پائيز مي کشتند و آنرا قرمه کرده و در خيک نگهداري مي کردند، و ماهها به جای گوشت تازه از قرمه استفاده مي نمودند، قرمه آبگوشت، قرمه پلو، از آثار آن است البته در تابستان که جمعيت بيستر مي شد تقريباً همه روزه چند گوسفند و يا یک گوساله قصابي مي کردند و گاهي هم گوشت شکار مي آوردند و مي فروختند. در حقيقت اکثر مواد غذائي خود را جز قند و چائي و جزئيّات ديگر که از شهرها وارد مي کردند خود توليد مي نمودند. غالباً مرغ و خروس هم داشتند تا تخم مرغ مورد مصرفشان را تأمين نمايند.

هر خانواده براي خود نان چند روزه را خودشان و يا به کمک نانوا و وردانه کن مي پخت.

نان لواش گرد ساده يا شيري يا روغني بود. قرصک (کلاس)، ميان دار، زنجيفلي، قاق نیز از انواع نانهاي روغني روستا مي باشند که روي آنان تخم مرغ نیز زده مي شد که بسيار خوش خوراک است. البته در گذشته پنجکش، جوکلاس، و کوله هم از نانهاي روستا بوده است. در هر خانه اي وسايل نانوايي که شامل (تنور، لاک، لاگيجه، خان، وردانه، اسام، تندرآشين، ديزندان، انبر بزرگ) بود داشته اند.

غذاي اهالي بيستر با نان بود، آبگوشت و آشهاي با گندم، ارزن، بلغور، برنج و حبوبات و سبزي درست مي کردند که با شير يا ماست يا دوغ و يا کشک مي خوردند مثل تلي آرداله، بلغور آش، گندم آش وغيره که آش ماست، آش رشته، آش آلو، و بعضي از آشهاي ديگر هنوز رايج است، گاهي هم پلو سبزي يا چلو با خورشهاي مختلف مثل قيمه و فسنجان و متن جن از غذاهاي ديگر آنان بوده است.

امروزه می‌گویند پنیر دارای کلسیم است و مصرف زیاد آن باعث کندذهنی می‌شود ولی در صورتیکه با گردو که دارای فسفر است خورده شود کندذهنی نمی‌آورد، گذشتگان ما خوردن نان و پنیر و گردو را توصیه می‌نمودند، خیلی از ترکیبات غذایی و دارویی که بکار می‌برده‌اند غالباً دلایل علمی و تجربی داشته و می‌تواند قابل استفاده باشد گرچه در حال حاضر نظر پزشک ارجح است.

ساختمانها در گذشته از خشت گلی بوده و بر روی دیوارهای گلی که گاهی قسمت زیرین آن سنگچین بود تیرهای چوبی از تبریزی و چنار قرار داده و روی آن چوبهای هیزمی می‌گذاشتند و سپس شاخه و برگها را روی این چوبها قرار داده و روی آن حدود ۳۰ سانتی متر گل می‌ریختند به اصطلاح گل بوم می‌کردند و سپس با کاه گل و نمک روی آن اندود می‌نمودند که نکاس نامیده می‌شد، در حقیقت نکاس سرتیرهای بیرون مانده از ساختمان است.

بنا، نجار و کارگر هم در روستا داشتند و ساختمانها را غالباً خود اهالی می‌ساختند.

ساختمانها معمولاً دارای ایوان، خانه، پسینه، اطاق، تنورسان، طویله، بهاربند، توالی بوده است که معمولاً طویله و توالی در کنار حیاط و دورتر از محل سکونت بود زمستانها تماماً در خانه سکونت داشتند و دارای تنور بود و کرسی می‌گذاشتند و تابستانها در اطاق و ایوان سکونت می‌کردند. سوخت آنها هم هیزم باغها و گون کوهها بود، از گمره هم که فضولات گاو است و از طویله به دست می‌آید، خشک شده آنها به صورت سوخت در تنور و اجاق استفاده می‌نمودند و گاهی هم مختصر از نفت که از راههای دور با چهارپا می‌آوردند استفاده می‌کردند در سقف خانه و پسینه سوراخی گرد به قطر ۲۵ سانتیمتر به نام درجی که نورگیر است موجود بود، که زمستانها آنها می‌پوشاندند که برف و باران وارد نشود، پنجره گاهی به صورت اورسی (شبکه های چوبی با اشکال هندسی منظم و زیبا)، درها تمام از چوب غالباً با نورگیری مختصر در قسمت فوقانی و گاهی قسمت فوقانی به صورت قوسی شکل با شیشه های منظم و

کوچک و رنگی در داخل شبکه‌های چوبی.

زمستانها برف پشت بامها را پائین می‌اندازند و سپس گاهی به کمک غلطکی سنگی به نام بوم‌گردن روی پشت بام می‌غلطانند تا گل پشت بام سفت شود و از نشت آب به داخل جلوگیری شود. ضخامت دیوارهای خشتی از ۵۰ تا ۸۰ سانتیمتر بود که غالباً طاقچه‌های متعدد و رف (رب) (طاقچه ای نزدیک سقف) در دیوارها داشتند که وسایل خود را در آن قرار می‌دادند گاهی این طاقچه‌ها درب چوبی هم داشت که دولاب نامیده می‌شد. در پسینه گاهی سیلوهای کوچک گلی به نام کندو که برای نگهداری آرد و گندم بود داشتند. بعضی اطاقها و ایوانها یک نوع بخاری دیواری که شبیه شومینه بود داشتند. در این بخاریهای دیواری دود حاصل از احتراق هیزم به خارج از اطاق هدایت می‌شد تنورها هم به کمک یک مجرائی گرد به قطر ۱۰ سانتیمتر به هوای خارج ارتباط داشت تا هوای لازم جهت احتراق را به قسمت زیرین تنور برساند. در حقیقت گاز تنور که گرم و سبک است بالا رفته و به جای آن هوای سرد خارج جایگزین آن می‌گردد تا احتراق بهتری در مجاورت هوای بیشتر صورت گیرد، البته وقتی احتراق تمام می‌شد ورودی هوا را که کلوه نامیده می‌شد می‌بستند. غالباً حیاط ساختمانها دارای دروازه ورودی دو لنگه بزرگی بودند که چهارپا بتواند با بار از آن عبور کند، روی این دروازه‌ها میخهای آهنی که سر آن کروی است به قطر حدود ۶ سانتیمتر برای استحکام و زیبایی نصب می‌شد و دو دق الباب داشت یکی میله با مقطع چهارگوش به ضلع مقطع ۱/۵ سانتیمتر و طول ۸ سانتیمتر در سمت راست با صدای بم و دیگری به شکل تسمه گرد شده (گاهی به شکل قلب) به ضخامت چند میلیمتر و عرض ۱/۵ سانتیمتر و شعاع داخلی و خارجی حدود ۲/۵ و ۴ سانتیمتر در سمت چپ که صدای ظریف و زیر دارد. گفته می‌شود مردان از دق الباب سمت راست و زنان از دق الباب سمت چپ استفاده می‌کرده‌اند تا آن کسی که برای باز کردن دروازه می‌آید بداند پشت دروازه مرد است یا زن، در حقیقت به نظر میرسد که ریشه مذهبی داشته باشد.

داشتن دو دق الباب در یک دروازه دلیل دیگری به نظر نمی‌رسد داشته باشد البته شاید هم برای زیبایی و زینت بوده است، پشت دروازه‌ها هم چوب چهارگوشی که در محفظه‌ای حرکت می‌کرد داشته است که کلان نامیده می‌شود. که آن برای بستن دروازه از داخل بود. این شکل دروازه‌ها کم و بیش با این مشخصات هنوز در روستا دیده می‌شود، که در گذشته نیز در مناطق مختلف کشور بوده است.

در ورودی حیاط غالباً علاوه بر دروازه دالانهای بزرگی داشتند که بر روی این دالانها گاهی اطاق می‌ساختند به نام بالخانه، این دالانها که در تابستان خنک است ممکنست محلی بوده برای استراحت و ارتباط بیشتر با همسایگان و عابرین کوچه، شاید هم محل بارگیری چهارپایان و اطراق (چارواداران). کف و تا ارتفاع یک متر از کف اطاقها، خانه، ایوان و همچنین روی طاقچه‌ها را با خاک رس مخلوط با کاه اندود می‌نمودند و با دسته سنگی صو می‌دادند، تا هیچگونه گردی به فرش، یا پستی و یا به لباس افرادی که به دیوار تکیه می‌کنند نچسبد، ضمناً رنگ قهوه‌ای سوخته براق این اندود با تضادی که با رنگ خاک سایر قسمت‌های دیوار داشت زیبایی خاصی به اطاقها می‌داد، این اندود تا وقتی که آب با آن تماس نداشت سالها می‌ماند. گاهی گل سفید می‌آوردند و دیوارهای خانه خود را با گل سفید می‌پوشاندند که به اصطلاح (گلو) می‌زدند، البته در مواردی ساختمانها را گچ‌کاری نیز می‌کردند. جهت نگهداری خانه‌های گلی همه ساله و یا هر دو سال پشت بامها را نکاس می‌کردند یعنی کناره‌های پشت بام و اطراف ناودانها را با کاه گل و نمک ترمیم می‌نمودند، نمک برای اینست که اثر یخ زدگی در زمستان کمتر شود و کاه هم نگاهدارنده گل است که دیرتر در اثر برف و باران شسته شود.

اهالی غالباً در روز به کارهای کشاورزی و دامداری و سایر امور مشغول بوده، در شبهای طولانی زمستان یکی از سرگرمیهای اهالی رفتن به شب‌نشینی نزد اقوام بود که در زیر کرسیها می‌نشستند و از تنقلاتی مثل گردو، کشمش،

سنبج، و غیره استفاده می کردند و قصه های شنیدنی بزرگان را گوش می دادند که برای جوانان و بچه ها آموزنده و خوش آیند بود. و آنهایی که سواد داشتند برای دیگران فال حافظ می گرفتند و کتابهای امیرارسلان نامدار، اسکندرنامه، جودی و فردوسی را که طرفداران زیادی داشت برای مستمعین می خواندند. گاهی افرادی بودند که آواز دل نشین امیری و یا آوازهای چوپانان در صحرا و آوازهای دیگر را در این مجالس می خواندند.

در روستا معمولاً خانمها وظایف سنگینی داشتند علاوه بر بچه داری که بچه های خود را در گهواره بزرگ می کردند به امورات خانه و درکارهای متعددی با مردان مشارکت می نمودند. در حقیقت جز در شخم زدن، آبیاری شبانه و کارهای بنائی در سایر امور با مردان همکاری داشته اند، گاهی بچه را با چادرشبی به کول می بستند و به همسران خود کمک می کردند. همه ساله از طرف بزرگان روستا شخصی به عنوان کدخدا تعیین می شد که این شخص کلیه امورات روستا را نظارت داشت و مشکلات را با کمک و راهنمایی بزرگان حل و فصل می نمود، کدخداهائی را که بیادمانده می توان از مرحوم کربلائی حبیب اله دراج، مرحوم کدخدا حسن رسولی، مرحوم بخشعلی بخشی، مرحوم کربلائی ابراهیم علی درویش، مرحوم مشهدی آقاجان اباذری، مرحوم مشهدی علی حسین میرچی و حاج نقره علی میرچی (حاج عباس) و حاج مطیع اله اباذری نام برد، مرحوم مشهدی علی حسین میرچی ضمناً سلمانی روستا بوده و ختنه کردن بچه ها را عهده دار بود و گاهی عملیات پزشکی مثل دندان کشیدن و یا نیشدر زدن را نیز انجام می داد. گاهی کدخداها به منظور حفظ و حراست از باغها کمکی به عنوان پاکار هم داشتند، که به آنان کمک می کرد و مراقب انضباط در باغها بود و کمک به دشتبانها.

قبل از اینکه مرحوم پرویز داهی مدرسه ای در روستا بسازد این روستا مکتبی در جوار مسجد داشت که معلم مکتب را میرزا یا ملا می گفتند که سواد قرآن به بچه های ۷ تا ۱۴ ساله یاد می داد. از میرزاهای روستا می توان از مرحوم

میرزا ابوالقاسم فرزند حاج محسن سلطان که پایه گذار مکتب بود و همچنین مرحوم ملا ننه، مرحوم عبدالکریم، مرحوم ملا شیرمحمد، مرحوم شیخ ابراهیم بهرامی شهراسری، مرحوم شیخک، مرحوم رحمت‌اله تقی‌منش، مرحوم کربلائی ابراهیم‌علی درویش، مرحوم ملا اسحاق، مرحوم آقا سید محمد، آقای حاج کمال ابادری و آقای ملا رستم نام برد. والدین هر یکه موظف بودند در هرمه یک ظرف که غالباً "سینی بزرگ" (مجمعه) بود همه گونه مواد خوراکی که در منزل داشتند به نام نوبه به منزل ملا ببرند.

همه ساله برای دایر بودن حمام روستا حمامی می‌گرفتند، مردان سرانه خود را سالیانه طبق قرار بزرگان و اهالی گندم و غیره میدادند، خانمها نیز هر وقت حمام می‌رفتند حق الزحمه‌ای از قبیل نان و غیره می‌دادند از حمامیهای روستا مرحوم مشهدی کامیار، مشهدی نوروز، مشهدی عرب، مشهدی خزراله، مشهدی ناصر، مشهدی عارف، مشهدی نیاز، مشهدی علی اکبر، آقای عبدالمحمد، آقای ذوالفقار، آقای اسداله، آقای ابراهیم، آقای علی بخش، آقای ابراهیم‌علی را می‌توان نام برد. البته امروزه حمامیها با قرارداد سالیانه هستند.

همه ساله برای روستا افرادی را برای تعلیف گاوها گاوچران (گوگل چران) و همچنین برای تعلیف گوسفندان چوپان (ده مال) و چوپان (وره کولی چران) می‌گرفتند از چوپانها مرحوم مشهدی شیردل، مشهدی متعب، مشهدی محبعلی، مشهدی ابراهیم‌علی، مشهدی عرب، مشهدی کامیار، مشهدی حسین، مشهدی حکمت‌اله و مشهدی یونس را می‌توان نام برد. همینطور بود برای مراقبت از باغها که دشتبان می‌گرفتند که حدود سه ماه از باغها مراقبت می‌کرد تا به موقع از محصول خود برداشت نمایند. از دشتبانها می‌توان از مرحوم ملا عبداله، مشهدی محمد، مشهدی متعب، مشهدی محبعلی، مشهدی آقاداتاش، مشهدی علی اشرف، مشهدی بال محمد، مشهدی علی ادنا نام برد. و در قبال حق باغبانی در صدی از محصول باغ را به عنوان حق الزحمه به باغبان می‌دادند.

در گذشته اهالی روستا در این آب و هوای خوب زندگی ساده و سالمی

داشته تولیدات کشاورزی و دامی آنان به نحوی بود که در اکثر موارد خودکفا بوده‌اند، دارای اخلاق و رفتاری پسندیده و دور از هرگونه تزویر و ریا بودند. در پرتو فرهنگ و اعتقادات مذهبی عمیق و کنترل بزرگان حق یکدیگر را ضایع نمی‌کردند و یک زندگی پرزحمتی را با رفاه کمتر از امروز می‌گذرانند و از قیودات و مشکلات زندگی ماشینی امروز نیز به دور بوده‌اند. قطعاً ما دیگر نخواهیم توانست با پیشرفت علم و تکنولوژی جز در مواردی که لازم است نحوه زندگی آنان را الگو قرار دهیم ولی از نظر اخلاق و رفتار و انضباط روستا و سلامت محیط می‌توانیم از نیاکانمان سرمشق بگیریم که با آن عرق جبین چگونه شرافتمندانه امرار معاش می‌کردند و حقوق یکدیگر را بدون دخالت ارگانی از خارج از روستا محترم می‌شمردند و هرگونه مشکلی را بین خود به صورت کدخدامنشی به وسیله بزرگان و معمرین حل و فصل می‌نمودند. حتی اگر اختلافی در سایر آبادیهای طالقان بین اهالی پیش می‌آمد برای رفع آن به «میر» می‌آمدند و نیازی به بخشداری و یا دادگاه و ژاندارمری و غیره نبود.

از صاحبان حرف در این روستا می‌توان از مرحوم استاد علی خان اباذری و فرزندانش به عنوان آسیابان، بناء، نجار، و مرحوم شهدی علی حسین میرچی به عنوان آرایشگر که ختنه کردن و دندان کشیدن را نیز می‌دانست و مرحوم شیردل اباذری به عنوان شکسته‌بند نام برد. البته صاحبان حرف دیگری بودند مثل مرحوم حسینعلی قزوینی که نعلبند و دامپزشک تجربی بود و مرحوم کربلائی یوسف که رنگرز بود و همچنین یک کفاش و پینه‌دوز که به درخواست مرحوم حاج محمد یوسف این سه نفر از قزوین به میر آمده و مقیم شدند، البته مرحوم استاد امیرقلی اباذری در نجاری و مرحوم استاد ذلفعلی در کفاشی نیز مهارت داشته‌اند آقایان علی اکبر اباذری در بنائی، علی میرچی و علی بخش اباذری در لوله‌کشی و آقای عبدالمحمد میرچی در حلب‌سازی و لحیم‌کاری مهارت لازم را دارا می‌باشند، قطعاً افراد دیگری در روستا بوده‌اند که مهارتهائی داشته و دارند مثل مرحوم آمنه خانم که در مامائی آشنائی داشته که در اینجا ذکر

نام همه آنان مقدور نبوده و فقط به نمونه‌هائی از آنان اشاره شده است.

۷- عمران و آبادانی در روستای میر طالقان

نیاکان ما با توجه به نیازمندیهای آن روز خود ضمن احداث و ترمیم منازل خود، باغات و مزارع جدیدی احداث می نمودند و باغات موجود خود را به موقع شخم زده، نهال کاری می کردند، درختان را هرس و نهادهای آب را پاک و حصار باغها را با دیوارهای سنگی و گلی و پرچین بر روی آن محصور می نمودند. همه ساله راههای مالرو اطراف روستای خود را به طرف لهران، اوچان، گردنه زردولچال که معبرشان بود و به علت یخبندان زمستان و سیلاب بهار خراب می شد با بسیج کردن اهالی روستا ترمیم می نمودند. چشمه ها و نهادهای آب کابار و آب وقف و میرباغ و آب دریاوکی چال به روستا و غیره را لایروبی می نمودند. جهت ساخت و ترمیم حمام، مسجد و مکتب، نهایت توجه را داشته اند و در حدود مقدورات و نیازمندیهای روستا با اتحاد و همبستگی به امور عمرانی می پرداختند.

این کارهای عمرانی در زمان نیاکان ما با توجهات بزرگانی چون مرحوم حاج محسن سلطان، مرحوم حاجی مولی، مرحوم حاج عبدالعلی، مرحوم حاجی آقا محمد، مرحوم حاج محمدیوسف، مرحوم حاج نظرعلی طالقانی،

مرحوم حاج اسماعیل سره، مرحوم حاج سید عبدالله میربابائی، مرحوم حاج نصرالله یوسفی، مرحوم مرتضی طالقانی، مرحوم حاج عبدالعلی داهی، مرحوم حاج یعقوب جباری با مساعدت سایر بزرگان روستا که اسامی اکثر آنان در قسمت اصل و نصب خانواده‌ها آمده است با همکاری و زحمات بی دریغ اهالی در سالهای مختلف انجام می‌پذیرفت، که توضیح هر یک مفصل است.

در سال ۱۳۴۵ مرحوم احمد رسولی و مرحوم حاج جمشید خستو با مبالغی در حدود ۳۰ هزار تومان از خودیاری اهالی و با کمکی حدود ۷۰ هزار تومان از طرف دولت که مرحوم پرویز داهی در تأمین این اعتبار مساعدت نموده بودند توانستند با کمک اهالی لوله‌کشی آب را از چشمه پسین دره به منبعی که در جوری زمین احداث شد رسانده و همچنین از آن منبع به تمام کوچه‌ها لوله‌کشی نموده و آب چشمه را به تمام روستا برسانند، که این شبکه لوله‌کشی هنوز مورد استفاده اهالی قرار می‌گیرد، که در بعضی از مسیرها تغییراتی به علت کثرت جمعیت داده شده که باز هم تغییراتی از نظر قطر لوله‌ها و تغییر مسیرها لازم است انجام پذیرد.

در سال ۱۳۴۵ به همت مرحوم آقای پرویز داهی مدرسه‌ای در نزدیکی یخچال احداث گردید تا فرزندان روستائیان بتوانند به جای رفتن به مکتب از این مدرسه استفاده نمایند و همه ساله از طرف وزارت آموزش و پرورش به صورت سپاه دانش و یا معلم برای این مدرسه که چند شاگرد بیشتر نداشت معلم فرستاده می‌شد هزینه ساخت این مدرسه نیز به وسیله خود ایشان تأمین گردید.

مرحوم آقای محمدرضا طالقانی جهت تعمیرات حمام روستای میر طالقان در مراحل مختلف اقداماتی به عمل آوردند تا مردم این روستا بتوانند از حمام مناسبتری استفاده نمایند البته فرزندان ایشان نیز همواره مساعدتهایی در امور خیریه روستا داشته‌اند.

در سال ۱۳۵۰ بنا به دعوت عده‌ای از میریها و لهرانیهای مقیم تهران جلسه‌ای در منزل حاج مطیع‌اله اباذری در تهران تشکیل و تصمیماتی جهت

رساندن جاده از رشنابدر به وجین رود که تا آن زمان فقط مالرو بود اتخاذ شد که در این جلسه آقایان رمضان قزوینی، رضا میرچی، حاج مطیع اله اباذری، حاج عباس میرچی، ابراهیم میرچی، امیر میرچی از روستای میر و دو نفر از روستای لهران انتخاب و این عده مأمور جمع آوری وجوه و احداث جاده گردیدند و با توجه به اینکه می بایستی جاده از زمینهای مزروعی و باغات شهراسر و لهران عبور نماید توانستند مسیر جاده را از رشنابدر به قلمستان نظرآباد تعیین و مقدمات آنرا فراهم نمایند که این طرح در سال ۱۳۵۲ با پی گیری شرکت تعاونی به ثمر رسید که شرح آن داده خواهد شد.

در سال ۱۳۵۱ به ابتکار مرحوم حسن جلائی جهت عمران و آبادانی روستای میر طالقان یک شرکت تعاونی تأسیس گردید که چند سال در جهت عمران و آبادانی این روستا فعالیت نمودند و همه ساله در مسجد میر انتخاباتی برای هیئت مدیره و بازرسان شرکت تعاونی صورت می گرفت افرادی که در این هیئت های مدیره و بازرسان بوده اند تا آنجائیکه به خاطر دارم به شرح زیر است: آقایان مرحوم حاج قاسم میرچی، مرحوم حسن جلائی، مرحوم ابوالفضل داهی، حاج قدرت اله دراج، قدرت اله داهی، هوشنگ سلطانی، حسن حسینی ایزدی، مرحوم محمد محمدی میری، حسین سره، بهمن خستو، رضامیرچی، مرحوم ولی مهدوی، چنگیز داهی، محراب حسینی، اسماعیل فروزان، گودرز خستو، ابراهیم میرچی، علی میرچی، نجف قزوینی.

معمولاً جلسات هیئت مدیره برحسب لزوم حدوداً هر ماه یا هر دو ماه تشکیل می گردید محل تشکیل جلسات چند سالی در دفتر کار آقای قدرت اله داهی و بعدها در دفتر کار آقای عباس طالقانی بود. گاهی هم در خانه های اعضاء تشکیل می شد و این دعوتها توسط مرحوم حسن جلائی که نایب رئیس بودند به وسیله تلفن به اطلاع می رسید. هر یک از اعضاء با توجه به توانائیهایشان اعم از جمع آوری خودیاری و یا پی گیری اعتبارات دولتی و یا اجرای امور با علاقه و جدیت کارها را دنبال می کردند، از بین اعضاء هیئت مدیره آقایان مرحوم حسن

جلائی، مرحوم حاج قاسم میرچی، آقای حاج قدرت‌اله دراج، آقای قدرت‌اله داهی، آقای حسن حسنی ایزدی و آقای رضای میرچی و اینجانب مدت بیشتری در هیئت مدیره بوده و در امور عمرانی و آبادانی روستا زحمات بیشتری را متقبل شده‌اند.

بزرگان و معتمدان و به طور کلی اکثر اهالی همواره با پشتیبانی و حمایت‌های بی دریغشان اعضاء را در امور عمرانی روستا از هر جهت یاری می‌نمودند، البته اقلیتی هم انتقاد می‌کردند که همواره این اختلاف سلیقه‌ها بوده است.

کارهای عمرانی عمده‌ای که با پی‌گیری شرکت تعاونی و کمک‌های دولت و خودیاری اهالی روستا در این مدت صورت گرفته به شرح زیر است:

همانطوریکه اشاره شد مقدماتی برای احداث جاده رشنابدر به قلمستان نظرآباد از سال ۱۳۵۰ به وسیله افراد خیر فراهم شده بود. با پی‌گیری شرکت تعاونی در سال ۱۳۵۲ به کمک آقای هوشنگ سلطانی که وسایل راهسازی در اختیار گذاشتند جاده میر که به رشنابدر رسیده بود با زحمات آقای رضا میرچی تا قلمستان نظرآباد ادامه یافت خودیاری اهالی در این طرح حدود ۲۰۰ هزار تومان بود، البته چند سال بعد از طرف وزارت راه این جاده تعریض و شن‌ریزی شد و تا میرادامه یافت که در جای خود توضیح داده خواهد شد.

آقای قدرت‌اله داهی ضمن همکاری‌هایی که دائماً در امور عمرانی و آبادانی روستا داشته‌اند، خصوصاً در جمع‌آوری خودباریها، کمک‌های قابل توجهی از وکیل مجلس طالقان گرفتند که برای این راه و سایر امور عمرانی هزینه گردید.

در سال ۱۳۵۵ لوله‌کشی آب کوانکی چشمه با لوله آهنی ۸ سانتیمتر به روستا انجام شد که این پروژه با حدود ۳۷۰ هزار تومان کمک مالی دولت و مقداری هم با خودیاری اهالی انجام پذیرفت که هنوز قسمت عمده آب روستا از این مسیر تأمین می‌گردد، طول لوله در این طرح نزدیک به ۶ کیلومتر است. در تأمین اعتبار آن آقای مهندس نیکخواه (داماد مرحوم فتح‌اله شفیعیان) مساعدت نموده‌اند که با معرفی آقای حسین سره بوده است.

در سال ۱۳۵۷ با آشنائی اینجانب که از اعضاء هیئت مدیره شرکت تعاونی بودم با وزیر وقت راه و ترابری موافقت احداث جاده رشنابدر به میر از وزارت راه گرفته شد که در بودجه سال ۱۳۵۸ منظور گردید، با پی گیری اعضاء شرکت تعاونی خصوصاً مرحوم حسن جلائی این پروژه با مسیر سنگی و سختی که در بعضی قسمتها داشت در سال ۹-۱۳۵۸ با بودجه ای متجاوز بر ۱۰ میلیون تومان به اجرا درآمد. در آن زمان وزارت راه اجرای طرح را به تعاون و روستا و استانداری محول نمود، گرچه استانداری پیمانکاری برای این پروژه تعیین کرده بود ولی پیمانکار جهت شکافتن صخره های میخ تله و دروازی دره قراردادی با آقای رضای میرچی منعقد نمود و ایشان با توجه به علاقه ای که به زادگاه خود داشت با آتش کار و کارگران خود در شکافتن این صخره ها به کمک دینامیت همت گمارد و بالاخره جاده میر در سال ۱۳۵۹ ساخته شد که از این جاده روستاهای کش، کش رود، لهران، موچان، میر، اوچان، بهره مند شدند.

ساختن این جاده نقطه عطفی بود در عمران و آبادانی روستا زیرا از آن پس مصالح ساختمانی مثل، آجر، ماسه، سیمان، گچ، درب و پنجره و چوب و حلب و غیره با کامیون وارد روستا شد و خانه هایی به سبک خانه های شهری با سقف شیروانی ساخته شد و اهالی بیشتری به روستا روی آوردند و در حقیقت روستا رو به آبادانی گذاشت.

جاده طالقان تا سال ۱۳۲۵ تا آبیک بود و تا سال ۱۳۳۶ به صمغ آباد و تدریجاً به زیدشت و شهرک رسید و تا سال ۱۳۴۶ به رشنابدر و شهراسر کشیده شد و در سال ۱۳۵۲ به قلمستان نظرآباد آمد و بالاخره در سال ۱۳۵۹ به میر رسید.

در فاصله این سالها مردم این روستا بقیه مسیر از پایانه جاده تا میر را با قاطر ایاب و ذهاب می کردند. در روستا چند چهارپادار (چرودار) داشت که هر یک دو سه قاطر را برای انتقال مسافر و بار هدایت می نمودند. تا وقتی که جاده در آبیک و صمغ آباد بود اهالی با قاطر از مسیر دوزخ دره و گردنه آن به شهراسر

و میر می آمدند و هنگامیکه جاده به زیدشت رسید مسیر زیدشت به میر را با قاطر طی می نمودند و در سالهای بعد هم از پایانه جاده به میر را به همین شکل ایاب و ذهاب می کردند.

در سال ۱۳۶۱ با توجه به کمبود آب روستا منبعی به حجم ۸۰۰ متر مکعب از بتن آرمه در کوری سرحدات گردید هزینه این منبع یک میلیون و سیصد هزار تومان گردید که با خودیاری مردم ساخته شد و مبلغ ۳۰۰ هزار تومان از هزینه این منبع را یکی از بازرگانان خیر تهران که با مرحوم حاج فریدون شکیبائی آشنائی داشتند پرداخت نمودند. در حال حاضر آب کوانکی چشمه و سرچشمه در آن جمع و وارد شبکه لوله کشی آب روستا می گردد گاهی آب این منبع به منبع کوچکتز رفته و از آنجا شبکه لوله کشی روستا را تغذیه می نماید. پیمانکار این منبع آقای رضا میرچی بوده که با توجه به محل نامناسب آن زحمات زیادی برای رفت و آمد خود و کارگران و نقل و انتقال مصالح کشیده اند.

در سال ۱۳۶۹ با آشنائی اینجانب که از اعضاء هیئت مدیره بودم با معاونت وزارت جهاد سازندگی و مدیر کل برق رسانی این وزارتخانه موافقت با برق رسانی روستای میر طالقان به عمل آمد. البته آقای فرزین یوسفی نیز با آشنائی افرادی در وزارت برنامه و بودجه که به میر نیز آمده بودند در تصویب این بودجه مساعدت نموده و با پی گیری مکرر در سال ۱۳۷۰ با مبلغ یک میلیون و سیصد هزار تومان خودیاری اهالی به جهاد سازندگی و حدود ۷۰۰ هزار تومان جهت کندن گودها و نصب تیرهای سیمانی از لهران به میر و تیرهای چوبی داخل روستا برق رسانی از طرف جهاد سازندگی در این روستا انجام پذیرفت و مردم کنتررا از وزارت نیرو خریداری نمودند. پیمانکار کندن گودها و نصب تیرها به کمک جهاد سازندگی در این قرارداد آقای رضا میرچی بوده اند، در این پروژه حدود ۴۰۰ هزار تومان کسری خودیاری بود که یکصد هزار تومان آنرا سهامداران صندوق قرض الحسنه میر طالقان به سرپرستی آقای رمضان قزوینی تأمین و سیصد هزار تومان دیگر را چند نفر از اعضاء تعاونی و خیر

پرداخت نمودند. در این پروژه از هر ساختمان ۱۰ هزار تومان به عنوان خودیاری دریافت گردید و هر ساختمان کنتور خود را به مبلغ ۱۲ هزار تومان از اداره برق خریداری نمود، البته هزینه کل پروژه بالغ بر ۲۰ میلیون تومان بود که حدود ۲۰ درصد را اهالی خودیاری نمودند.

آقای حاج حسن ایزدی نیز علاوه بر همکاریهایی که همواره در امور عمران و آبادانی روستا داشته‌اند در کلیه طرحها بازوی توانمندی برای شرکت تعاونی و دیگر هیئت‌های خیریه خصوصاً در جمع‌آوری خودیارها بوده‌اند.

این بود خلاصه‌ای از فعالیت‌های شرکت تعاونی در مدت مسئولیتشان که به کمک و یاری اهالی انجام پذیرفته است که شامل: احداث راه در دو مرحله، لوله‌کشی آب کوانکی چشمه به روستا، ساخت منبع ۸۰۰ متر مکعبی ذخیره آب و برق‌رسانی روستا، البته امورات دیگر روستا را نیز به کمک شوراهای روستا انجام می‌دادند که در اینجا به آنان اشاره‌ای نشده است.

به منظور تغییر مسیر راه میر که از باغهای انگور شهراسر می‌گذشت و سربالائی سختی بود و رانش زیادی داشت از پیچ‌کش تا دره میناوند تغییر مسیر داده شد که این امر به کمک آقای علی اصغر ویلان و همکارانشان با خودیاری اهالی انجام پذیرفت.

در سال ۱۳۷۲ هیئتی به اسامی آقایان رمضان قزوینی، حاج نقی اباذری، حاج سید جعفر میربابائی و ولی‌اله اباذری از طرف اهالی روستا انتخاب شدند تا به جای مسجد قدیمی روستا که یک تاریخ حداقل ۲۵۰ ساله داشت و گلی بود و رو به خرابی می‌رفت و ظرفیت مراسم سوگواری، ترحیم و اجتماعات مختلف روستا را نداشت، مسجد جدیدی با ابعاد بزرگتر و مصالح بهتر احداث نمایند، خوشبختانه با درایت آقایان رمضان قزوینی و حاج نقی اباذری و خودیاری اهالی مسجد میر که درخور شئونات اهالی این روستا می‌باشد ساخته شد. زحمات صادقانه و خداپسندانه این اشخاص و خودیاری همه اهالی خصوصاً مردان خیریه چون آقای حاج قدرت‌اله درّاج که خودیاری مهمی را در

احداث مسجد داشته‌اند قابل تحسین است. بنای این مسجد مرحوم استاد نظام میری است که با فرزندانشان با علاقه زیاد مسجد را ساخته‌اند.

در سال ۱۳۷۲ با زحمات آقایان مرحوم حاج فریدون شکیبائی، حاج نقی اباذری، حاج مطیع‌اله اباذری و آقای علی اباذری با خودیاری اهالی آب سرچشمه با لوله‌های خوبی از مواد پلی اتیلن لوله‌کشی شد و به لوله آهنی ۸ سانتیمتر که از کوانکی چشمه می‌آید متصل گردید، که این آب کمک زیادی به تأمین آب روستا نموده است.

در سال ۱۳۷۲ با معرفی آقای حسین سره و همکاریهای آقای فرهاد حیدرنیا (داماد آقای حسن سره) از طرف سیمای جمهوری اسلامی ایران گیرنده و تقویت کننده امواج تلویزیونی (ماهواره) در ورودی روستا (سوی سر) با هزینه چند میلیونی نصب گردید که مردم این روستا و سایر روستاهای پائین طالقان بتوانند از کانال ۱ تلویزیون بهره‌مند شوند، در این مورد نیز مردم خودیاری داشته و پیمانکار ساختمانی آن آقای رضا میرچی بوده است.

در سال ۱۳۷۵ تلفن‌خانه‌ای که از ضروریات روستا می‌باشد با هزینه‌ای متجاوز بر ۳ میلیون تومان وسیله آقای مهندس اسکندر داهی در ترمینال میر احداث گردیده است، که امید است انشاءاله بزودی از آن بهره‌برداری شود. این خود یک نمونه از توجهات ارزشمندی است که اهالی این روستا همواره به زادگاه نیاکان خود داشته‌اند. آقای اسماعیل میرچی و آقای مهندس ساسان جبّاری نیز در ارتباط با شرکت مخابرات همکاریهایی در این زمینه داشته‌اند.

در سال ۱۳۷۵ معاون ریاست جمهور در امور مناطق محروم و معاون طرح و برنامه وزارت جهاد سازندگی موافقتی کرده‌اند و حدود ۴۵ میلیون تومان بودجه جهت احداث پل سوهان و آسفالت از کمپ سد طالقان به مسیر لهران را توافق کرده‌اند و از مردم پائین طالقان حدود ۵ میلیون تومان خودیاری دریافت داشته‌اند که سهمیه میر در این خودیاری ۷۰۰ هزار تومان بوده است که فعلاً آسفالت تا دوراهی کش رسیده و انشاءاله تا لهران ادامه خواهد یافت که

امیدواریم با پی‌گیری و خودیاری این آسفالت را به روستای میر برسانیم. در سال ۱۳۷۵ در محل میخ تله تحقیقاتی در جهت احداث سدّ انجام گرفت که شاید از این محل برای بستن سدّ طالقان استفاده نمایند که تاکنون برنامه اجرای سد مشخص نشده است.

افرادی که تاکنون در شورای روستا فعال بوده‌اند آقایان حاج قدرت‌اله دراج، رضامیرچی، حاج عباس میرچی، حاج مطیع‌اله اباذری، خیراله اباذری، احسان نقدی، ابوالفضل یزدانی، اسداله میرچی، علی اکبر اباذری، علی‌بخش اباذری، ابراهیم علی میرچی، رمضان کاظمیان فرد بوده‌اند. البته اعضاء هیئت مدیره نیز بعضاً در شورای روستا بوده‌اند که چون مدت فعالیتشان کوتاه بوده از ذکر نام آنان خودداری می‌گردد.

آقای حاج مطیع‌اله اباذری و همکارانشان آقایان محرم‌علی اله‌بداشتی، قلی میرچی، شعبان کاظمیان، کاظم کاظمیان، هادی میرچی، یداله میرچی و سایرین در کلیه مراسم عاشورا و گاهی مجالس ترحیم و مجالس عروسی به عنوان مسئول پخت تغذیه روستا با زحمات فراوانی غذا برای تمام جمعیت روستا فراهم می‌نمایند و هیچگونه انتظار پاداشی هم از کسی ندارند. این خود از نشانه‌های بارز انسانیت و جوانمردی است که همراه با تعصبات محلی بوده و قابل تحسین است.

آقای حسن جانی که سالیانه چند ماه در روستا هستند، ضمن کمکهای بی‌دریغی که به اهالی دارند، در سالهای اخیر درختان اقاچیا در پایانه (ترمینال) روستای میر و همچنین در پسین‌چال کاشته‌اند و برای آبیاری و به ثمر رساندن آنان زحماتی کشیده‌اند، که استفاده از سایه آنان و فضای سبز برای روستا از اهمیت خاصی برخوردار است، ضمناً سکوهائی هم در ترمینال میر برای نشستن آقایان و خانمها بطور جداگانه به ابتکار ایشان ساخته شده که قابل تقدیر است. افراد دیگری نیز در روستا هستند که در امورات عمرانی از کاشتن درخت گردو، توت و غیره در معابر و یا مساعدتهای بی‌دریغی در موارد خاص به اهالی

داشته‌اند که اینجانب ممکنست بی اطلاع باشم، گرچه اگر بخواهیم از همه اینها نام ببریم این کتابچه به پایان نخواهد رسید.

البته در کلیه امور عمرانی همواره اعضاء شورای اسلامی روستای میر مشارکت داشته و علاوه بر آن به امور جاری روستا هم به نحو مطلوب رسیدگی نموده‌اند که در اینجا لازم است که از یکایک آنان به پاس زحماتشان قدردانی گردد.

چند سالی آقای ذوالفقار اباذری با وانت خود راه این روستا را دایر نگاه می‌داشت و چندین سال است که آقای علیمردان گرشاسبی با مینی‌بوس خود در تابستانها همه روزه و در سایر فصلها در هفته چند روز در مسیر تهران-میر و بالعکس سرویس مینی‌بوس را برای ایاب و ذهاب اهالی دایر داشته‌اند که همواره موجب قدردانی اهالی بوده است.

این روستا در حال حاضر دارای دو مغازه جهت خرید اجناس برای اهالی می‌باشد، یکی متعلق به آقای خیراله اباذری و دیگری متعلق به آقای حاج عباس میرچی است، که احتیاجات اولیه ساکنین را در اکثر موارد برطرف می‌نمایند که موجب رضایت و قدردانی اهالی می‌باشد.

در گذشته نیز مغازه های دیگری وسیله مرحوم مشهدی نور محمد میرچی و مرحوم مشهدی علی حسین میرچی و مرحوم کربلائی قربانعلی دراج دایر بوده است که پس از درگذشتشان تعطیل گردیده است.

در این روستا یک مغازه تعمیرات لوله کشی آب به همت آقای علی میرچی (علی زیل) ایجاد شده که احتیاجات روستا را چه در لوله کشی خانه‌ها و چه در لوله کشی روستا برطرف می‌نمایند که بسیار حائز اهمیت است.

مرحوم ولی مهدوی و مرحوم بهرام مهدوی در گذشته و در حال حاضر آقای عزت‌اله اباذری در تابستانها که حضور داشته باشند اغلب با دارو و کمکهای پزشکی اولیه احتیاجات روستا را برطرف می‌نمایند که بسیار باارزش است.

تابستانها در هفته دو یا سه نوبت وانت همه گونه تره بار و میوه جات را جهت رفع نیازمندیهای اهالی به روستا می آورند، البته این امکانات با توجه به اهمیت روستا بوده، در حالیکه در بعضی از روستاهای کوچک و دوردست ممکنست هیچیک از این امکانات نباشد و زندگی را مشکل کند.

درخاتمه باید عرض کنم که در این روستا با توجه به موقعیت جغرافیائی آن که در منطقه ای دوردست است، در سالهای اخیر به همت فرد فرد اهالی عمران و آبادانی قابل توجهی صورت گرفته است. بنابراین باید این اتحاد و همبستگی را حفظ کرده و علاوه بر شورای اسلامی که نهادی قانونی است همواره هیئتی داشته باشیم که با هم فکری اهالی کارهای عمده عمرانی و ضروری روستا را برنامه ریزی و پی گیری و اجراء نمایند و نظارتی هم در امور شورای روستا داشته باشند و سالیانه گزارش ارائه و تجدید انتخاباتی صورت گیرد. در گذشته ها هم فرد یا افرادی این نقش را داشته اند در غیر این صورت ممکنست امور عمرانی روستا متوقف و در مواردی شاهد هرج و مرج و بی نظمی باشیم که در شئونات اهالی این روستا با تاریخ درخشانش نیست. همانطوریکه متأسفانه مواردی از این بی نظمی ها را در سالهای اخیر در روستا داشته ایم که امید است با درایت معتمدین و اهالی محترم، از این پس شاهد اینگونه اعمال در روستا نباشیم.

۸- آداب و سنن اهالی میر طالقان

در این قسمت سعی می‌شود تا مختصری از آداب و سنن و اخلاق و رفتار و همچنین مراسم عروسی و جشنها، مراسم عزاداری و تعزیه‌خوانی، بازی بچه‌ها در زمان گذشته که جزئی از فرهنگ این روستا بوده است اشاره‌ای داشته باشیم، گرچه ممکنست خیلی از این مراسم امروز به صورت گذشته نبوده و متحول و یا منسوخ شده باشد.

مردم این روستا غالباً دارای هوش و استعدادی بالا و اخلاق و رفتاری پسندیده و در کار خود فعال و پرتلاش هستند و اکثراً دارای فرهنگ و اعتقادات مذهبی بالائی بوده و در پرتو این عوامل غالباً در زندگی خود موفق بوده‌اند. اتحاد و همبستگی آنان در امور خیریه و عمرانی بی‌نظیر است.

در این روستا مسافری که می‌آید فامیلها و نزدیکان غالباً بطور دسته‌جمعی به دیدارش می‌روند و این فرد هم وظیفه خود می‌داند تا از تمام افرادی که به دیدارش آمده‌اند بازدید نماید، و در این دید و بازدیدها ضمن پذیرائی از میهمانان گفت و شنودی برقرار شده و از اوضاع و احوال هم با خبر و گاهی لطیفه‌هایی گفته می‌شود تا اوقات خود را به شادی بگذرانند.

خانمها نیز در حال حاضر دوره‌هایی دارند که هر چند روز بطور دسته‌جمعی در منزل یکی از خانمها جمع می‌شوند و ضمن پذیرائی اوقات خوب و خوشی را در بین اقوام و آشنایان می‌گذرانند.

یکی از مسائل جالب توجه دید و بازدیدهای دسته‌جمعی آقایان و خانمها بطور جداگانه در ایام عید نوروز است، معمولاً اول خانه کسی که عزادار است رفته و سپس تا روز سیزده نوروز با برنامه تنظیم شده روزی چند خانه را بطور دسته‌جمعی می‌روند و دید و بازدید می‌نمایند و پذیرائی می‌شوند، در گذشته زنجفیلی و تخم‌مرغ و سایر تنقلات آن روز از وسایل پذیرائی بوده است در قدیم در شب عید بعضی از مردها بره سفید کوچکی را با حنا پیشانی و پشت و دنبه آنرا رنگ می‌کردند و جهت گرفتن عیدی به داخل خانه‌ها می‌فرستادند خود پشت در منتظر می‌ماندند.

در حین جلسات دید و بازدید عید، کدخدا، حمامی، باغبان (دشتبان) چوپان و پاکار تعیین می‌کردند.

در مواردی که بین افراد اختلافی باشد معمولاً بزرگان و نزدیکان کوشش می‌کنند تا رفع اختلاف شده و گسترش نیابد. در صورتیکه مشکلی برای فردی از روستا پیش آید سایرین در رفع آن نهایت کوشش را خواهند داشت، در حقیقت همه خود را از یک خانواده دانسته و شاید ابیات زیر درباره رفتار این اهالی نسبت به یکدیگر دوزاخ واقعیت نباشد.

بنی آدم اعضاء یکدیگرند	که در آفرینش ز یک پیکرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

سعدی

و یا:

سرکه نه از بهر عزیران بود بارگرانی است کشیدن بدوش

مراسم عروسی و جشنها: در این روستا معمولاً عروسیها در گذشته در یک یا دو مرحله با توجه به تعداد آنان که از ۲ تا ۸ عروسی بوده است، در تابستانها انجام می‌پذیرفت، خیلی از افراد مقیم شهرها نیز عروسی را در طالقان برگزار می‌نمودند.

ازدواج را امر خیر و مقدسی دانسته و معتمدین محل و بزرگان خانواده‌ها جوانان را به این امر خیر تشویق می‌نمودند و تسهیلاتی نیز فراهم می‌کردند. مثلاً در نسل گذشته بزرگان روستا مهریه ثابتی که برای همه یکسان بود و مبلغ آن ۱۹۰ ریال بود تعیین کرده بودند، جهیزیه نیز در حد مقدوراتشان پس از صورت‌گیری به وسیله معتمدین محلی در خانه عروس با یک یا چند صندوق با کول افراد و یا مال به خانه داماد منتقل می‌شد. و گاهی از داماد رسید دریافت می‌گردید.

در روستا عاقد نداشته از شهراسر و یا جای دیگری عاقد می‌آوردند که مرحوم ملاعبداله شهراسری یکی از آنان بود.

پس از خواستگاری از طرف بزرگان فامیل قرار عروسی می‌گذاشتند و چند شب قبل از عروسی درخانه داماد معمولاً پشت‌بام را فرش می‌کردند و جشن داشتند و جوانان و نوجوانان روستا شرکت می‌کردند. در این جشنها یکی از بازیها قاف‌بازی بود، قاف می‌انداختند، یکی پادشاه میشد و دیگری وزیر و سپس دستور قاف انداختن از طرف پادشاه برای دیگران که رعیت نامیده می‌شدند صادر می‌گردید و مأمور اجرای آن وزیر بود که با یک شلاق که لنگ محکم پیچیده‌ای بود اجرا می‌گردید، اگر کسی دزد می‌شد (قسمت گود قاف می‌آمد) به دستور پادشاه باید هنرنمایی می‌نمود، مثلاً رقص کند یا آواز بخواند و یا دستورات دیگر شاه را اجرا نماید، و اگر کسی هنری نداشت تعدادی شلاق به دستور پادشاه به دست و پای او می‌زدند. اگر کسی در ریختن قاف پادشاه می‌شد دولت دیگری روی کار می‌آمد و از پادشاه قبلی می‌خواستند که قاف بیاندازد در صورتیکه دزد می‌شد همین اعمال و شاید سخت‌تر را از او

می‌خواستند، گاهی مسئله به انتقام‌جوئی البته در سطح بازی می‌کشید و دستورات سختی مثلاً در نیمه شب باید با وزیرت بروی از فلان باغ انگور برای ما بیاوری و یا تکالیف سنگین دیگر به آنان محول می‌شد و انجام می‌دادند. افرادی بودند مثل مرحوم علی نقی نقی پورگاهی برنامه‌های جالبی از قبیل (گرم تنوری نانوا- نان بیند زودی بیا و یا بلبلیک فک بیارده- ببین چه خوبک بیارده) و امثال آن اجرا می‌کردند که برنامه‌های جالبی برای شادی نوجوانان بود.

در خانه عروس نیز یک یا دو روز قبل از عروسی جشن و حنابندان داشتند که در شب حنابندان دست و پای عروس و داماد را برای شگون مختصر حنائی می‌زدند.

روز قبل از عروسی اقوام و نزدیکان هدایائی از قبیل پارچه و قند و شیرینی و غیره در یک سینی بزرگ برای خانواده عروس و داماد هدیه می‌فرستادند. یک یا دو روز قبل از عروسی نان تازه می‌پختند و نزدیکان جهت مبارکباد هدایائی در این مرحله به نانوا می‌دادند.

روز عروسی سلمانی سر داماد را در منزل داماد اصلاح می‌کرد و هدیه‌ای از طرف نزدیکان به سلمانی داماد داده می‌شد، سپس داماد با ساق دوشها (زمادست‌برار) که دو نفر بوده و چراغ‌گردسوز روشن به دست داشتند و عده‌ای از همراهان داماد با دایره و دمبک و ساز و دهل به سمت حمام روستا می‌رفتند، همراهان در محوطه حمام مانده و ساق دوشها با داماد به حمام می‌رفتند و داماد لباس دامادی را می‌پوشید. پس از مراجعت از حمام به خانه خود و همچنین به خانه عروس برای زدن پول به پیشانی داماد می‌رفتند و سپس در خانه خود در دامادخانه مستقر شده و نزدیکان پیشانی داماد را پول می‌زدند (هدیه به داماد) و پس از جشن و خوردن شام میهمانها جشن را ترک می‌کردند و پاسی از شب گذشته، داماد را به اتفاق ساق دوشها جهت صرف پس شام به منزل عروس می‌بردند و پس از صرف پس شام گاهی داماد از خانه عروس چیزی به عنوان

باچ می‌گرفت و فرار می‌کرد، اگر ساق‌دوشهای عروس متوجه می‌شدند او را تعقیب و باچ دریافتی را پس می‌گرفتند.

عروس هم در روز عروسی با همین تشریفات به حمام می‌رفت و سپس در منزل خود در عروس‌خانه که جشن داشتند مستقر می‌شد.

معمولاً روز قبل، از همه خانواده‌ها بطور شفاهی به وسیله فردی برای صرف نهار و یا شام عروسی و یا هر دو دعوت به عمل می‌آمد. غذای عروسی هم ساده بود مثل پلو خورشت فسنجان یا قیمه یا غذای دیگر همراه با ماست و غیره، گاهی هم غذا آبگوشت با نان و ترشی محلی و ماست و غیره بود.

گوشت عروسی را با یک یا دو گوسفندی که می‌کشتند تأمین کرده و سایر وسایل از قبیل شیرینی و وسایل عروس و داماد را قبلاً به شهری مثل تهران، کرج یا قزوین رفته و خرید عروسی (عروسی خرید) می‌کردند. مطرب عروسی را هم از شهرها یا روستاهای اطراف می‌آوردند. غالباً ساز و دهل یکی از الزامات عروسی بود.

بعد از ظهر عروسی خانواده داماد برای آوردن عروس به منزل پدر عروس می‌رفتند و با دادن عقدنامه، عروس را تحویل می‌گرفتند. عروس را با همراهان به سوی خانه داماد با آینه و شمع‌دان یا چراغ گردسوز روشن حرکت می‌دادند و در این فاصله نیز داماد و همراهان به استقبال عروس می‌آمدند، رسم بر این بود که داماد و همراهان مسیر بیشتری رانسبت به عروس و همراهان طی نمایند، در حقیقت این احترامی بود که به عروس و خانواده او می‌گذاشتند، گاهی تعیین این محل بحث‌انگیز می‌شد. در کوچه حدفاصل بین خانه داماد و عروس، داماد در فاصله حدود ۱۰ متری عروس و همراهان ضمن تعظیم به عروس، به فاصله چند متری پشت عروس و همراهان نار می‌انداخت دو تا با دست راست یکی با دست چپ (نار همان انار است که میوه بهشتی می‌نامند) که شامل قطعه‌های کوچک سرکله قند، انار، سیب، آب‌نبات، و خشکبار و پول‌خرد و غیره و سریع داماد و همراهان به منزل داماد مراجعت می‌کردند تا در انتظار عروس باشند در

حالی که دو نفر از خانواده عروس دو بازوی او را از منزل پدرش گرفته بودند در نزدیکی منزل داماد توقف می کردند و در اینجا خانواده داماد که اکثر پدر و مادر داماد بودند عروس را از آن دو نفر تحویل و در حالی که دو بازوی عروس را در دو طرف در اختیار داشتند با شادی خاصی وارد حیاط داماد می شدند و شمعدان و یا گردسوز را تحویل خانواده داماد می دادند، و دست داماد که حنا بسته شده بود می بایستی با اجازه بزرگترها شسته شود، عروس که به حیاط داماد می رسید، که گاهی جلوی پای عروس قربانی می کشتند، داماد و همراهان در پشت بام خانه خود باز هم برروی عروس و همراهان خشکبار، نقل و پول خرد می ریخت. عروس و همراهان به ایوان رفته و گاهی عروس را از روی مجمع و دیزیندان (سه پایه فلزی که روی تنور می گذارند) عبور داده و نزدیکان جلوی عروس می رقصیدند و شادی می کردند، در حقیقت به عروس خوش آمد می گفتند، البته اسپند دود کردن و استقبال از عروس به وسیله بزرگان فامیل داماد نیز انجام می پذیرفت.

چنانچه اختلافی بین خانواده عروس و داماد بر سر مهریه یا سایر مسائل پیش می آمد با پادرمیانی افراد خیر و مورد احترام طرفین حل می شد. گاهی در مسیر حرکت داماد و همراهان که به استقبال عروس می رفتند، افرادی کلاه داماد را ناگهان از پشت می گرفتند و طلب شیرینی می کردند که این نشانه بی توجهی ساق دوشهای داماد بود. کلاه هم غالباً کلاه شاپو مخملی و یا ماهوتی بوده است.

گاهی در شب عروسی ساق دوشهای داماد بچه های کوچک فامیل را به گروگان می گرفتند و والدین بچه ها می بایستی یک سینی شیرینی و تنقلات آن زمان را جهت آزاد کردن بچه بدهند.

بعد از ظهر روز عروسی نیز معمولاً همه دامادها را به جوری زمین می بردند و زیر دو بل دار که سایه خوبی دارد در حضور جوانان و نوجوانان روستا جشنی برگزار می کردند، البته مطربهای عروسیها در همه این جشنها مجلس را اداره

می کردند و گاهی به اصطلاح دوران می کردند و برای خود پول جمع می نمودند، البته صاحبان عروسی نیز جداگانه هزینه مطربها را می دادند. در اینجا مراحل مختلف عروسی پایان می یافت، بعد از عروسی هم اقوام نزدیک داماد و عروس تدریجاً میهمانی می دادند و به اصطلاح عروس را پاگشا می کردند.

فردای عروسی صبح جوانان و دوستان داماد به منزل داماد رفته و داماد را که شب عروسی را گذرانده از اطاق بیرون می آورند، داماد هم به همه گلاب می داد و میهمانان پذیرائی می شدند.

فردای عروسی خانمها به دیدن عروس رفته و هدایائی به عروس در خانه داماد می دادند (هدیه به عروس یا رونما) و جشنی نیز برگزار می کردند که این مجلس را پاتختی می نامند.

بعد از ازدواج عروس خانم می بایستی مدتی برای پدر و مادر و برادر و خواهر بزرگتر داماد "توک" بگیرد، یعنی با چارقدی که بر سر دارد همیشه دهان خود را بپوشاند و در حضور آنها غذا نخورد.

البته امروزه در روستا بعضی از مراسم حفظ شده و بعضی دیگر تحت تأثیر عروسیهای شهری حذف گردیده است. اهالی این روستا به تولد نوزاد اهمیت زیادی می دادند و مادران معمولاً در روستا به کمک قابله محلی فارغ می شدند و اسم نوزاد را غالباً بزرگترها انتخاب می کردند و شب ششم تولد دعوتی از نزدیکان به عمل می آمد و در صورتیکه نوزاد پسر بود مراسم ختنه سورانی می گرفتند و نزدیکان را دعوت می نمودند.

مراسم سوگورای : معمولاً در ماه رمضان و ماه محرم مراسم سوگورای در مسجد روستا برگزار می گردید و روحانی برای این ایام از مناطق دیگر دعوت می کردند و روزها و شبها روزه خوانی داشتند، مرحوم حاج محمد یوسف، مرحوم حاج نظرعلی و مرحوم حاج نصراله که از شخصیتهای باتقوا بوده اند و قبل از آنان نیز بزرگان روستا روحانیون مختلفی را در این ایام به روستا می آوردند که از جمله حاج شیخ محمد آقا و حاج شیخ علی آقا کردی بودند، مرحوم حاج

جمشید خستو نیز چند مورد روحانی به روستا دعوت کرده که یک مورد آن مرحوم آیت‌اله حاج سید محمود طالقانی بود که ده روز محرم را برای سخنرانی به میر آمده بودند. آقایان حسین سره، حاج نقره‌علی میرچی، رضا میرچی، حاج مطیع‌اله اباذری نیز چند سالی روحانیونی از جمله حاج بیان‌الحق، حاجی فلاحی و حاج مرعشی را به روستا دعوت نموده‌اند. روزها و شبهای تاسوعا و عاشورا برنامه سینه‌زنی در مسجد و روز عاشورا از مسجد به ترمینال برقرار بوده و روز عاشورا مردم در مسجد نهار می‌خوردند.

مرثیه‌خوانی در این مراسم سوگواری بسیار رایج بوده و در این زمینه بزرگانی چون مرحوم کربلائی عبدالغفار (عاصی) مرثیه می‌سروده و می‌خواند. مرحوم حاج نصراله، مشهدی مختار، مشهدی کاظم، میرزا عبدالحمید حمیدیان، آقای محمدصادق خستو، میرزا علی اکبر غفاریان، مشهدی فتح‌علی اباذری، مشهدی علی حسین میرچی، حاج کمال اباذری، آقای قنبر میرچی و بزرگان دیگری بودند که در مراسم سوگواری مرثیه می‌خواندند، مرثیه که روی یادداشتهای کوچکی نوشته می‌شد آنرا فرط می‌نامیدند. مرحوم حاج سیدعبداله میربابائی، حاج علی اشرف رسولی، آقای محمدربیع رسولی، آقای محمدصادق خستو، آقای علی احمد بهرامی و افراد دیگری هم بودند که در مسجد قرآن را خوب قرائت می‌نمودند.

علاوه بر سینه‌زنی گاهی در گذشته زنجیرزنی و قمه‌زنی هم که در ترمینال صورت می‌گرفت داشته‌اند، البته این نوع عزاداریها با علم و کتل از زمان صفویه بااهمیت بیشتری در بین شیعیان رواج یافته است، در حال حاضر فقط سینه‌زنی آن در روستا برگزار می‌گردد.

در ایام ماه مبارک رمضان نیز بعد از ظهرها قبل از افطار قرائت قرآن و روزه‌خوانی و شبها نیز روزه‌خوانی در مسجد برقرار بوده، شبهای احیاء (۲۱، ۲۳، ۲۷) رمضان عزاداری بیشتری می‌کردند و گاهی قرآن به سر می‌شدند، البته نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را نیز به امامت روحانی به جماعت در

مسجد برگزار می‌کردند.

در قدیم در موقع سحر بعضی از مردها به پشت بامها می‌رفتند و شروع به کوبیدن حلب همراه با مناجات می‌کردند و بعضی هم در کوچه راه رفته و حلب می‌کوبیدند قطعاً در آن وقت چون ساعت زنگی نداشتند بدینوسیله اهالی را برای سحر بیدار می‌کرده‌اند که ثوابی کرده باشند.

روز عید فطر حیاط بزرگ مسجد را که درختان توت کهنسالی داشت با آب وقف آب‌پاشی و فرش می‌کردند و تمام اهالی به امامت روحانی نماز عید فطر می‌خواندند و بزرگانی چون مرحوم محمد ربیع رسولی و دیگران قنوت آنرا با صدای بلند و بدون بلندگو قرائت می‌کردند.

مراسم سوگواری دیگری که در روستا برگزار می‌شد تعزیه‌خوانی (شبیه‌خوانی) بود، گاهی در جوانی و نوجوانی بزرگانی چون مرحومان حاج نصراله، حاج سید عبدالله، کربلائی میرزا عبدالغنی، مصطفی‌خان طالقانی، محمدصادق خستو، حاج علی‌اکبر ویلان، علی‌احمد ویلان، عبدالحمید حمیدیان، علی‌احمد بهرامی، علی‌محمد لطانی، محمدحسین رسولی، سیدجلال میربابائی، ملا اسحاق، کربلائی ابراهیم‌علی درویشی، غلامحسین هاشمی، مشهدی علی حسین میرچی، محمدربیع رسولی و بزرگان دیگری بودند که ندرتاً برای روستای خود آنهم برای ثواب، به درخواست بزرگان روستا تعزیه می‌خواندند و مردم بیشتر تشویق و تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. تعزیه‌خوانهای دیگری از روستاهای دیگر می‌آمدند و چند روزی بودند و روزی یک تعزیه اجرا می‌نمودند هر تعزیه اسمی داشت مثل (تعزیه حضرت عباس، یا حُرّ، یا دو طفلان مسلم و غیره) در حقیقت یک تأثیر مذهبی بود و یک هنر، چون چگونگی حرکات، سخن گفتن، تعزیه‌خواندن، لباس پوشیدن و غیره در اجرای نقش بسیار مؤثر بود.

تعزیه‌خوانهایی که از روستاهای دیگر می‌آمدند در هر تعزیه از آقایان و خانمهایی که به تعزیه آمده بودند پول جمع می‌کردند، صحنه تعزیه برای

خانمها و آقایان گاهی گریه‌آور بود بعضی صحنه‌های جنگ و غیره برای بچه‌ها جالب و دلپذیر بود و گاهی هم خنده‌آور. هنوز هم بعضاً تعزیه‌خوان به روستا می‌آید.

مراسم سوگورای در حال حاضر چه در ماه مبارک و چه در ایام محرم کماکان در روستا با همان اهمیت برگزار می‌گردد خصوصاً در صورتیکه این ایام در تابستان باشد که اهالی بیشتری در روستا هستند مفصل‌تر خواهد بود.

یکی از عادات اهالی عصرها رفتن بر سر مزار و فاتحه‌خوانی برای گذشتگان بوده است، در حال حاضر هم این اجتماع در عصرها در ترمینال جهت دیدار یکدیگر و فاتحه‌خوانی انجام می‌گیرد.

افرادی علاقه‌مندند نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در مسجد بخوانند که ثواب بیشتری دارد.

در اینجا باید از آقای حاج سیدجعفر میربابائی که همواره در کلیه مراسم سوگواری و ترحیم با قرائت قرآن و دعا اهالی را به فیض می‌رسانند قدردانی نمود، البته مرحوم پدرشان آقای سیدجلال میربابائی نیز در گذشته مؤذن و از قاریان این روستا بوده‌اند.

همچنین زحمات آقای حاج مطیع‌اله اباذری و همکارانشان که در روزهای عاشورا و همچنین غالب مراسم ترحیم مدیریت تغذیه اهالی روستا را دارند قابل تحسین است، معمولاً پس از درگذشت فردی در روستا با بلندگوی مسجد خبر تأسف بار به صورت اذان به اطلاع اهالی می‌رسد و همه مردم در تشییع و خاک‌سپاری شرکت می‌نمایند و جهت همدردی با بازماندگان اکثراً به خانه متوفی می‌روند، خاک توسط مردان ده‌کنده می‌شود و خاک‌سپاری بدون جواز دفن و گواهی فوت بوده و به رایگان انجام می‌پذیرد. مجلس ترحیم در روز سوم برقرار می‌گردد، گاهی روحانی و قاری نیز می‌آورند آقای حاج سیدجعفر میربابائی هم همواره در اداره مجلس و قرائت قرآن همکاری می‌نمایند، در مجالس ترحیم که صبحها منعقد می‌شود از طرف صاحب عزا از شرکت‌کنندگان

پذیرائی نهار می شود و اگر مجلس ترحیم بعد از ظهر منعقد شود از شرکت کنندگان با چای و خرما و حلوا و میوه پذیرائی می نمایند. در قدیم اگر خدای ناکرده دو یا سه نفر در فاصله کوتاه فوت می کردند بنا به پیشنهاد بزرگترها شیلاں می کشیدند که عبارت از پختن غذا توسط عموم و صرف آن در مسجد و دعا کردن بود که بلا را از ده دور کنند.

گاهی خانمها سفره ابوالفضل و سفره انعام برگزار می نمایند که معمولاً در مقابل نذری که دارند برگزار می گردد. در این مجالس غالباً حاجیه عفت خانم حشمتی و حاجیه گلستان خانم میرچی و خانمهای دیگر دعا و قرآن می خوانند، البته گاهی قربانی نذری و یا آش و حلوا و غذای نذری هم در روستا در برابر نذری که دارند بخش می گردد.

تفریحات جوانان: تفریحات و بازیهای جوانان و نوجوانان در روستا بسیار سالم و دلپذیر بوده که به شرح آن می پردازیم. گاهی در گذشته مدت یک هفته اکیپی حدود ۱۰ نفر با چادر برزنتی، رختخواب و آذوقه چند روزه به کوههایی مثل زردولچال و سیفاچال می رفتند، در آب و هوای بسیار عالی، در محیطی سرسبز و پرگل تفریح می کردند، لبنیات از قبیل (شیر، ماست، پنیر، سرشیر، قیماق، لور) را از گله دارهای کوههای میر یا الموت که در نزدیکی چادرهایشان بودند تهیه و معمولاً با خود آشپز و شکارچی همراه می بردند در صورتیکه شکار هم نمی زدند گوسفند از گله دارها می خریدند و چند روزی را در کوه تفریح و کوهنوردی کرده و با خاطرات خوشی به روستا مراجعت می نمودند، در حال حاضر متأسفانه این برنامه ها انجام نمی پذیرد که می تواند تفریح خوبی برای آقایان و جوانان باشد.

جوانان و نوجوانان گاهی برای ماهیگیری در اکیپ چند نفری به طرف رودخانه در مسیر وجین رود یا جیرو یا اوچان می رفتند و هر یک حدود ۲۰ تا ۳۰ ماهی به بزرگی حدود ۲۰ سانتیمتر و گاهی بزرگتر از طریق قلاب ماهیگیری یا تور ماهیگیری، می گرفتند، نهار خود که غالباً نان و پنیر و یا چیز دیگری بود را

زیر درختها می خوردند و کتری با خود برده چای درست می کردند، در رودخانه شنا نموده و از میوه باغهای خود و یا غفلتاً از باغهای دیگران استفاده کرده و عصر به روستا مراجعت می نمودند. در حال حاضر به علت سد سفیدرود و کم شدن آب رودخانه با سد رشنا بدر تعداد ماهیها کاهش یافته ولی رفتن کنار رودخانه و شنا کردن و استفاده از زیباییهای طبیعت با تحرک و پیاده روی که در هوای مناسب انجام می شود، هنوز بین جوانان رایج است. گردابهای روستا به گردابهای واگنک، رشتوا، جیرو، خورشیدی لات، زیر پل اوچان، اوچانی لات و غیره می باشند.

دیگر تفریحات جوانان رفتن به پیک نیک های خانوادگی به کنار رودخانه و باغها بوده است. البته این تفریحات که خانواده ها بطور دسته جمعی می رفته اند هنوز کم و بیش انجام می پذیرد.

تفریحات دیگری که در میادین روستا انجام می گیرد، بازیهای فوتبال و والیبال در پسین چال و میادین دیگر است، که جوانان ما خصوصاً در زمینه فوتبال علاقه زیادی داشته و حتی مسابقات بین روستاها را در محل ناظر هستیم، این ورزشها می تواند با توجه به اهمیت آن برای سلامت جوانان گسترش بیشتری داشته باشد.

یکی از تفریحات هم کوهنوردی در کوههای اطراف روستا می باشد، این کوهنوردی ورزش بسیار خوب و سالمی است خصوصاً در آن آب و هوا و سکوت و آرامش کوهستان. اواسط بهار که کوهستان سرسبز و در مناطق مختلف گلهای صحرایی متنوع روئیده می شود این کوهها جلوه و زیبایی بی نظیری دارند، البته اهالی در فصل بهار برای چیدن سبزی کوهی، ریواس، قارچ به کوه می روند ولی به قصد کوهنوردی کمتر جوانان از این تفریح دلپذیر استفاده می نمایند. بهتر است در کوهنوردی چند نفر باشند و لااقل یک نفر آشنائی به کوهها را داشته باشد ضمناً اگر تفنگ برای شکار همراه ندارند بهتر است چوب دستی همراه داشته باشند.

سرگرمیهای دیگری از قبیل بازی شطرنج و تخته و پاسور و غیره مشاهده شده است که جز شطرنج موارد دیگر در صورت برد و باخت در شرع اسلام حرام و در عرف محلی نیز تقبیح می‌گردد و جزء تفریحات سالم محسوب نمی‌شود.

شکار پرنده مانند گنجشک و غیره با تفنگ بادی و یا تیرکمان (کش تفنگ) در روستا مشاهده می‌شود که آنهم در داخل محل به علت برخورد به افراد و شیشه و غیره بهتر است مجاز نباشد مگر در مراکز دور دست چون ممکنست ضایعات جبران‌ناپذیری همراه داشته باشد.

از وقتی که گردو مغزش سفت می‌شد بچه‌ها پوست سبز آنرا در آب می‌کنند (اقو می‌کردند) و این عمل در آب انجام می‌شود تا دستهایشان کمتر سیاه شود. و سپس با یکدیگر در میادین و کوچه‌ها گردو بازی می‌نمودند که سرگرمی سالم و مناسبی برای پسرهای ۷ تا ۱۴ سال بود، چند نوع بازی داشتند که (چاله‌چاله، اوکشک، لنبر، عرقه‌مال، نکورنکور) نامیده می‌شد که تشریح هر یک از حوصله این کتابچه خارج است. نوجوانان می‌توانند از بزرگان و نزدیکان خود تشریح این بازیها را جویا شوند. بازی عرقه‌مال و نکورنکور می‌توانست در ایوان یا اطاق هم انجام پذیرد.

البته بازیهای دیگری چون (توپ‌کاج، الک‌دولک، قایم‌موشک، دست‌رشته، جفتک چهارگوش، شرشرتراپ، گرگم و گله میبرم و غیره) بوده است، که می‌توان به جوانان آموخت. در گذشته که در روستا زراعت داشتند و گندم و جو را که می‌خواستند از ساقه جدا کنند، در خرمن کوب شخصی روی چپری می‌ایستاد و دو‌گاو را سریع در مسیر دایره شکلی روی ساقه‌های گندم یا جو به حرکت در می‌آورد و گاهی بچه‌ها با اجازه چپرران چپر سواری می‌کردند. از تفریحات دیگر بچه‌ها الاغ سواری است که هنوز در روستا رایج است. گاهی بزرگترها برای تفریح با تفنگ ساچمه‌ای یا چهارپاره و یا گوله‌زنی به شکار کبک و خرگوش و بزکوهی به اطراف روستا و کوهها می‌روند که در صورت

دارا بودن مجوز لازم بلامانع است و در غیر اینصورت جرائمی خواهد داشت. سرگرمیهای دیگری در خانواده‌ها از قبیل قصه گفتن و یا مشاعره کردن و یا بازیهای خانگی و دستجمعی چون انگشتر بازی و غیره متداول بوده است. اغلب این بازیها که سرگرمی مناسبی برای جوانان و نوجوانان بوده امروزه در روستا کمتر مشاهده می‌شود. و بازیهای دیگری جایگزین گردیده که بعضاً سرگرمیهای مناسبی نیستند.

چند سال قبل به ابتکار آقای عبدالحسین خستو وسایلی برای بازی بچه‌ها در ترمینال نصب گردید که سالها مورد استفاده قرار گرفت، این اقدامات جهت ورزش و سرگرمی نوجوانان و بچه‌ها می‌تواند بسیار مفید واقع شود و در این زمینه کمکهائی هم می‌توان از تربیت بدنی یا نهادهای دیگر دریافت داشت تا فکری هم برای سرگرمی نوجوانان و بچه‌ها شده باشد.

گاهی جوانان شبهای تابستان در پشت بامها می‌خوابیدند و تا قیام ماه و ستاره‌ها را در آسمان صاف نظاره می‌کردند و در این رؤیا به خواب می‌رفتند چون در معرض آسمان شفاف بودند که درجه حرارت آن حدود (۵۰-) درجه سانتی‌گراد بود تشعشع بدنشان به آسمان و وزش نسیم سرد کوهستان لحاف و پتو هم طلب می‌نمود. گاهی هم نم باران نیمه شب آنان را به ایوان یا اطاقها می‌کشاند. بعضی از خانواده‌ها برای اینکه در دید نباشند زیر پشه‌بند می‌خوابیدند و بند آنرا به چوبهای بلندی که با پایه گلی (گل پا) استوار می‌شد محکم می‌کردند. امروزه با خانه‌های شیروانی شده، امکان خوابیدن در این شرایط نخواهد بود.

۹- داستانهای واقعی از روستای میر طالقان

داستان امامزاده میر طالقان

مقدمه

داستانی را که مطالعه خواهید فرمود تماما " واقعی و بدون کم و کاست نوشته شده و حتی اسامی اشخاص اعم از زن و مرد واقعی بوده و در هیچ مورد تغییری در آنها داده نشده و هم اکنون کسانی هستند که این داستان در زمان طفولیت آنها اتفاق افتاده و هنوز از آن خاطره‌ای در ذهن خود دارند.

«حسن جلایی»

میر کجاست؟

- میر قریه‌ای است از قراء پائین طالقان با جمعیتی در حدود ۳۰۰ (سیصد) خانوار با فاصله‌ای از رودخانه شاهرود که چون در دامنه کوه قرار گرفته نمی‌تواند از آب رودخانه استفاده نماید و چون وسعت آن چندان زیاد نیست فاقد اراضی زراعتی است و فقط در اطراف آن مقداری باغهای انگور و سایر درختان میوه است.

تا زمانی که جمعیت آن از نظر تعداد قابل ملاحظه نبود شاید در زمانهای خیلی قدیم مردم آنجا با استفاده از زراعت دیم مختصر و همچنین باغهای میوه

که از چشمه سارها مشروب می شد زندگی می کردند. اما با افزونی جمعیت، اراضی محدود آنجا جوابگوی نیاز آنها چون نشد از اینرو از قریه خارج شده در بلاد دیگر، علی الخصوص تنکابن مشغول کسب و کار شدند.

این مردم پراکنده شده وجه مشترکی داشتند و این وجه مشترک این بود که در اواخر بهار یا اوایل تابستان به زادگاه خود مراجعت می کردند تا هم از هوای لطیف این ناحیه استفاده کرده باشند و هم از گزند پشه های مالاریا که در سابق در اراضی شمالی ایران به حد وفور وجود داشت محفوظ مانده باشند.

شغل عمده آنها در شمال خرید و فروش برنج، پارچه و همچنین باغداری مرکبات بوده است و از آنجائیکه دارای سواد و به اصطلاح خط و ربط بودند، به شغل مکتب داری، معلمی، معلمی سرخانه و روضه خوانی نیز مبادرت می کردند.

وجه مشترک دیگر این مهاجرین، مسافرت مجرد آنها بود به این معنی که از به همراه بردن زنان و اطفال خود، پرهیز می کردند و فلسفه وجودی این امر، این بود که در آن سالها امنیت در تمام شمال ایران وجود نداشت و جنگ و جدالهای خوانین و مجاورت با روسها از یک طرف و اینکه آنها در اقلیت بودند و امکان تعرض به آنها بیشتر از بومیان وجود داشت از طرف دیگر و همچنین تعصب ذاتی آنان که فکر می کردند بردن زن و فرزند به دیار غربت ممکن است برایشان گرفتاری ایجاد کند. به هر حال خود به تنهایی یعنی مردان فقط این مسافرتها را انجام می دادند.

در سمت مغرب قریه میر تپه ای با شیب ملایم به طرف جنوب و شرق واقع شده که آنرا (خزه ای^۱ دیم^۲) می گویند و فاصله بین این تپه تا ده را که دره ای مصفا با چشمه سارهای آب گوارا است باغات انگور و فندق و گردو و درختان صنوبر به وفور قرار گرفته که به (دریاغ) معروف است.

۱- شن و ماسه به زبان محلی

۲- به زبان طبری و طالقانی به معنی صورت و طرف

سطح (خزه‌ای دیم) را شنهای فراوان پوشانده و درسالهائیکه این داستان اتفاق افتاد دو سه درخت کهنسال زبان گنجشک بر حسب تصادف و یا عوامل دیگر در مقابل غار کوچکی که هم اکنون نیز آن غار وجود دارد روئیده بود و به غیر از این دو سه درخت تمام سطح این تپه برهوت و لم یزرع است و در حال حاضر از آن درختها اثری نیست.

از قراریکه قدیمی‌ها می‌گفتند وجود این چند درخت منظره بسیار جالبی به تپه (خزه‌ای دیم) بخشیده بود.

آنچه پیشینیان اظهار می‌کردند در بعضی از شبهای بسیار ظلمانی آنهم به ندرت در این تپه و در حول و حوش این درختان کهنسال روشنائی شگرفی مشاهده می‌شد که سبب اعجاب اهالی می‌گردید. بسیاری از مردم میر معتقد بودند که این مکان مقدس است و احتمالا اولیاءالله در چنین شبهایی از این مکان عبور می‌کنند و این نور یا از جمال مبارک آنان ساطع است یا نور چراغی است که برای عبور آنان فراراه آنها قرار داده شده است.

۱... آقا

۱... آقا مارگیر بسیار زبردستی بود از اهالی یکی از قراء پائین طالقان.
۱... آقا به همه دهات و قراء دور و نزدیک طالقان رفت و آمد می‌کرد و به مردم افسون مصونیت از گزند مار می‌خوراند. علاوه براین، حبه‌های قند و توت را هم افسون می‌خواند تا آنهایی که در ده نیستند و مسافرت رفته‌اند از این توتها و یا حبه‌های قند بخورند و از گزیدگی مارها مصون بمانند. او حتی طویله‌های گاو و گوسفند اهالی را هم افسون می‌کرد تا این حیوانات هم گرفتار بلیه نیش مار نشوند و یا نیش مار و زهر او کارگر نگردهد، و اگر کسی ماری در خانه خود سراغ داشت به ۱... آقا متوسل می‌شد و او با استادی خاص خود، جانور را می‌گرفت و اگر مار در آن وقت و ساعت در لانه نبود محل را افسون می‌کرد تا خیال طرف از هر جهت آسوده باشد.

روی همین اصل بود که این مرد در نزد اکثریت اهالی طالقان از جمله مردم قریه میر محبوبیت بسزا و احترام قابل توجه داشت. ...آقا مردی عامی و کاملاً بی سواد بود اما تعداد زیادی از آیات قرآن و او را و ادعیه را از برداشت.

م.... آقا

...آقا در کار مارگیری و هم در کارهای دیگرش دستیاری داشت به نام (م.... آقا) م.... آقا جوانکی ریزاندام و ظریف بود که معلوم نیست از کی به عنوان شاگرد مارگیری ضمن سرسپردگی و غلام مخلص در خدمت ...آقا به سر می برد. حالت ...آقا نسبت به م.... آقا درست حالت مولائی نسبت به بنده اش بود و در عین ارادت این بنده نسبت به مولا همیشه یک حالت وحشت در دل م.... آقا از اربابش وجود داشت که علت آن بر کسی معلوم نبود. دیگر از مزیت های م.... آقا این بود که سواد داشت و در این مورد کمک بزرگی برای ...آقای بی سواد بود.

اولین جرقه

...آقا به کرات ساطع شدن نور از خزه ای دیم را از مردم میر شنیده بود، آخر او هر بهار و تابستان برای دادن افسون به میر می آمد و مردم میر هم به او اعتقاد کامل داشتند مخصوصاً وقتی که زبردستی او را در مارگیری می دیدند به او و کارهای او نسبت اعجاز می دادند. تا اینکه در یکی از روزهای بهار در سال ۱۲۸۵ شمسی که برای افسون دادن به مردم و خواندن او را در منازل و اماکن نگاهداری حیوانات اهلی وارد میر شد، نزدیکیهای ظهر به منزل زنی از سادات میر به نام سیده فاطمه رفت.

سیده فاطمه، بانوی مسن و از زنان عامی و بسیار مقدسه و از معتقدین به ...آقا و مومنین به قدوسیت (خزه ای دیم) بود. ...آقا ضمن افسون خوانی و احوال پرسی با قیافه جدی به سیده فاطمه

گفت: «سیده خانم، من می‌خواهم رازی را به تو بگویم اما الامان، این سر تا زمانی که وقت آن نرسیده باشد باید همچنان پوشیده بماند».

سیده فاطمه با حیرت در چشمان ا... آقا خیره شد و گفت: «ا... آقا آنچه بگوئی اگر راز است تا ابد مکتوم خواهد ماند» و چشم به دهان ا... آقا دوخت، ا... آقا نگاهی به اطراف کرد و چون از تنهایی خود و سیده فاطمه مطمئن شد، با نهایت احتیاط و به صورت نجوا گفت: «هرگز پشت به خزه‌ای دیم نکن زیرا آنجا مقدس‌تر از آن است که ما فکر می‌کردیم، اگر گوش به این فرمان ندهی خودت و همه خانواده‌ات بدبخت خواهید شد».

سیده فاطمه با سابقه ذهنی که از خزه‌ای دیم داشت پریشانحال و رنگ‌پریده و لرزان از او توضیحات بیشتری خواست اما ا... آقا، در جواب او فقط به گفتن این جمله: «اگر گویم زبان سوزد» اکتفا کرد و در حالی که سیده فاطمه، زن بینوارا در دریای حیرت و وحشت و سرگردانی رها کرده بود خانه او را ترک کرد و بلافاصله از ده هم خارج شد.

بیتوته دو زن

بعد از رفتن ا... آقا، سیده فاطمه گیج و مبهوت، ساعتی چون کلاف سردرگم در خانه خود به‌سربرد و طرفهای غروب از منزل و بی‌اراده و به صورت فرار خارج و یک‌وقت متوجه شد که در منزل کبل‌فضه (کربلائی‌فضه) است. کبل‌فضه هم سن و سال سیده فاطمه و این دو نفر انیس و جلیس یکدیگر بودند. این خانم هم مانند سیده فاطمه از زنان مومنه قریه میر بود که نسبت به خزه‌ای دیم بطور ناخودآگاه همیشه حالت احترام و به ا... آقا هم به دیده معجزه‌گر می‌نگریست. همینکه چشم کبل‌فضه به قیافه در هم و فرورفته سیده فاطمه افتاد از پریذگی رنگ صورت و لرزش لبهایش وحشت‌کرد و پرسید: «سیده فاطمه طوری شده؟ آیا اتفاق بدی افتاده، خبر بدی از کبل‌یعقوب (کربلائی‌یعقوب) یا از

ابراهیمعلی و حجت‌اله رسیده که تا این اندازه گیج و گم شده‌ای؟^۱
سیده فاطمه با حالت دستپاچگی در عین اینکه تظاهر به خونسردی می‌کرد، جواب داد: «نه به جان حجت‌اله، هیچ خبر بدی نشنیده‌ام و حالم بسیار خوب است و خدا نکند خبر بدی شنیده باشم» و تظاهر به قهقهه مصنوعی کرد. در حالی که از دو چشمش اشک سرازیر بود.

از طرز جواب علی‌الخصوص خنده بغض‌آلوده همراه با اشک چشم، کبل فضا را بیشتر در کار او کنج‌کاو کرد لذا با اصرار تمام شروع به پرس و جو کرد: «خواهرم، سیده فاطمه، من و تو عمری با هم گذرانده‌ایم من و تو غم‌خوار یکدیگریم، در این سکوت جانفرسای میر با دوری از شوهران و فرزندانمان، اگر حرف دلمان را به هم نگوئیم و غم‌خوار یکدیگر نباشیم از درد و غم نابود می‌شویم، حرفت را بزن، اگر هم راز است بین من و تو برای همیشه پنهان خواهد ماند. درد دلت را بگو و خودت را سبک کن چرا گریه میکنی؟ چرا زار می‌زنی؟ و....».

سیده فاطمه بغضش ترکید و با آواز بلند شروع به گریه کرد و در میان زاری با صدای گریه آلود گفت: «آخر او به من تأکید کرده است که این راز را به کسی نگویم و افشا نکنم، من هم به او این قول را داده‌ام و حالا چگونه بازگو کنم؟». کبل فضا در مقام توضیح خواستن پرسید: «این کیست که چنین گفته؟ و این چیست خواهر، که باید تو بدانی و من ندانم؟ مگر نه این است که من و تو خواهر توامان هستیم و من همانطوریکه بارها گفته‌ای از خواهر به تو نزدیکترم، پس به من بگو، دردت چیست و غمت از کیست؟.....»

سیده فاطمه صیحه‌ای کشید و فریاد زد: «ا... آقا گفته تا این راز را به کسی نگویم.»

ا... آقا گفته؟ چه گفته، چه خبری ا... آقا به تو داده است که تو باید زبان

۱- کربلائی یعقوب شوهر و ابراهیمعلی و حجت‌اله پسران سیده فاطمه بودند که هنوز از مسافرت برگشته بودند.

درکشی و به کسی نگوئی حتی به من؟... آقا کو؟... آقا کجا است؟ یکاش او را می دیدم و دامنش را می گرفتم و عجز و التماس می کردم که برای رهائی غم تو هم شده مطلب را برای من هم بگوید. من می دانم هر مطلبی را که برای تو قابل گفتن بداند از من هم پنهان نمی دارد. ... آقا مثل برادر من است و با ایمانی که من به او دارم هیچ چیز را از من پنهان نمی کند.....

بالاخره با اصرار بیش از اندازه کبل فضا، سیده فاطمه در حال تشنج موضوع را در حالی که روی هر کلمه آن مثل آدمهای خواب آلود مکث می کرد شرح داد. (هرگز پشتت را به خزهای دیم نکن زیرا آن جا مکان مقدس تر از آنست که ما فکر می کردیم اگر گوش به این فرمان ندهی خودت و همه خانواده ات بدبخت خواهید شد).

کبل فضا پس از شنیدن مطلب، با سابقه ذهنی که از خزهای دیم داشت در حالی که در حیرت غوطه ور بود، در چشمان سیده زل زد و لحظه ای بعد استغفار کرد و با هول و هراس از جا برخاست و استغفارکنان وضو گرفت و روی به طرف خزهای دیم کرد و سه بار به تعظیم سر فرود آورد.

آن شب این دو خواهرخوانده پهلوی هم بودند اما تا وقت نماز صبح خواب به چشم هیچیک راه نیافت و به ذکر ادعیه و اوراد آنچه شنیده بودند و به یاد داشتند مشغول بودند. صبح سیده فاطمه با حال نزار به خانه خود رفت و کبل فضا به پریشانی در خانه خود ماند.

افشای راز

از آنجائیکه راز در میان زنان مکتوب نمانده است این راز هم تا غروب آنروز، در قریه میر چنان شایع شد که حتی بچه های مکتبی هم از آن آگاه شدند و شایعه در ده از گفته ... آقا و سیده فاطمه بالا گرفت و هر یک از اهالی قریه بر آن شاخ و برگ می افزودند و به مقتضای سلیقه خود بر آن پیرایه ای بستند بطوری که توده عوام که اکثریت آنها را زنان تشکیل می دادند به خزهای دیم از مرحله

احترام به مقام والای قدوسیت کامل رسید البته آمیخته با ترس و وحشت.

سکوت... آقا

ا... آقا آن سال تابستان و پائیز به قریه میر نیامد و اگر به مردم این آبادی برخورد می‌کرد، در این باره سکوت مطلق داشت سال بعد و بعد از آنهم هر بار که به میر می‌آمد این سکوت را رعایت می‌کرد و هر پرسشی که در این باره از او می‌شد جواب صحیح نمی‌داد و به اصطلاح جا خالی می‌کرد.

یک خبر دیگر

دو سه سالی از این قضیه گذشت تا اینکه یک روز که ا... آقا برای افسون دهی به منزل مرحوم حاجی محمد یوسف بازرگان معروف میری که در تنکابن تجارت معاملات برنج با روسها را داشت وارد شد.

فصل بهار بود، هنوز مردان میر چنان که گفته شد به اطراف پراکنده بودند و حاجی هم برنگشته بود، عیالش مرحوم کبل (کربلائی) شهربانو معروف به کبل خانم با بچه‌های کوچک و نواده‌های مکتبی‌اش در خانه بود مرحوم کبل خانم به اعتبار معروفیت شوهرش حاجی محمد یوسف از زنان سرشناس تمام بخش طالقان بود مضافاً به اینکه خودش هم زن باسواد و مدیره‌ای بود. این خانم در غیاب شوهرش نه ماه از سال با بودن کدخدا، عملاً حل اختلافات مردم ده ولدی‌الاقتضا دهات دیگر را عهده‌دار می‌شد، از اینرو ا... آقا هم نسبت به کبل خانم احترام خاصی مرعی می‌داشت.

وقتی که چشم کبل خانم به ا... آقا افتاد گفت: «ا... آقا آخر نگرستی موضوع خزه‌ای دیم چیست؟ مردم حرفهائی می‌زنند. تو چیزهائی به مردم گفته‌ای. آیا راست است که خزه‌ای دیم نظر کرده است؟.....».

ا... آقا در حالی که دو دست خود را بر سینه نهاده بود به احترام جواب داد: «کبل خانم، آنچه می‌دانم این است، کسی که در خزه‌ای دیم دفن است در مقام و

مرتبه آن کسی است که در قم مدفون است.»

کبل خانم از او توضیحات بیشتری خواست اما... آقا سر به زیر افکند و زیر لب گفت: «من اذن گفتن بیش از این را ندارم.» هر دو سکوت کردند و بعد از ساعتی که... آقا خانه و حیاط و طویله‌ها را و خلاصه همه جای منزل را افسون کرد و به بچه‌ها قند افسون شده داد، خانه را ترک کرد و کبل شهربانو را در دریای خیالات و اندوه تنها گذاشت.

در زمان بسیار کوتاهی همه اهالی ده از مکالمات کبل خانم و... آقا آگاهی یافتند و در کمتر از یک هفته شایعات زیاد پیرامون این گفتگو در سایر دهات طالقان هم به سرزبانها افتاد و به عظمت خزه‌ای دیم چندین برابر افزوده شد و ورد زبان همه گشت: «کسی که در خزه‌ای دیم دفن است در مقام و مرتبه آن کسی است که در قم مدفون است».....

تابستان فرارسید مردان قریه میر همه بازگشتند و داستانها شنیدند، عده‌ای باور کردند و گروهی منکر شدند. پرسشهای از... آقا هم بی نتیجه بود. چون او هم همه چیز را به سکوت می‌گذراند. دیگر کار به آنجا کشید که مردم کمتر جرأت می‌کردند برخلاف گفته... آقا اظهار نظر کنند، زیرا معتقدین چندین برابر منکرین بودند. باز هم مدتی گذشت.....

پیدایش سنگ قبر

در بهار سال ۱۲۹۱ شمسی، یک روز... آقا اهالی را در حیاط مسجد جمع کرد و خود بالای سکورفت و با خوشحالی تمام به مردم چنین اعلام کرد: «ای مردم میر، به شما مژده باد که شب گذشته، بالاخره بعد از چندین سال که در تمام این مدت در عبادت و راز و نیاز بودم، به من امر شد که راز نگفتنی را بر شما فاش سازم و آن این است که: خزه‌ای دیم مدفن حضرت سکینه خاتون ملقب به (بی بی) دختر امام موسی کاظم (ع) و خواهر امام رضا (ع) و حضرت معصومه (س) است.»

فریاد از حاضرین بلند شد. مرحبا - آفرین،.....

مرحومان حاجی اسمعیل، حاجی ابوالقاسم، مهدی محمد، از بازرگانان که به علتی زودتر از هر سال به ده مراجعت کرده بودند و مرحومان میرزا حبیب‌اله‌خان معروف به سرهنگ و میرزا ابوالقاسم که سمت معلمی جوانان و اطفال ده را در طول سال به عهده داشته در این اجتماع حاضر بودند و با اینکه در دل به حقه‌بازی ا... آقا می‌خندیدند اما از ترس عوام و معتقدین جرأت دم‌زدن نداشتند مضافاً اینکه اگر کسی به خلاف نظریه ا... آقا دم‌می‌زد به بابی بودن متهم می‌شد.

بالاخره ا... آقا در دنباله سخنانش که دقایقی چند در اثر فریاد و هلهله شادی مردم قطع شده بود، افزود: «به من الهام شده است که مدفن بی‌بی سکینه خاتون(س) در خزه‌ای دیم است و سنگ قبر هم که با مشخصات او تطبیق می‌کند در آن مکان موجود است».

من مکان حقیقی قبر را که سنگ همچنان بر آن استوار است در خواب دیده‌ام اما حالا هر چه فکر می‌کنم آن مکان را درست به خاطر نمی‌آورم، لازم است یکی از مؤمنین این زحمت را بکشد و با کلنگ سطح این تپه را کاوش نماید، تا با این عمل سنگ پیدا شود.

برای این کار مرحوم کبل (کربلائی) سید جعفر معروف به (کبل سید آقا) برگزیده شد.

کبل سید آقا بدون درنگ در حالیکه یک قطیفه سفید بر شانه خود انداخته بود، با کلنگ شروع به کاوش کرد. او که از این انتخاب خشنود و به دیگران مباحثات می‌کرد، چند روز متوالی با خواندن چاوشی و نوحه‌سرایی، عرق‌ریزان به کاوش در زمین در پی یافتن سنگ فعالیت کرد. بالاخره یک روز هنگام غروب آفتاب مردم از صدای فریاد کبل سید آقا که می‌گفت: «یافتم، یافتم، یافتم» به خزه‌ای دیم هجوم بردند.

سنگ با آن مشخصات که ا... آقا گفته بود، پیدا شد. سنگ از نوع مرمر و بر

آن به خط نستعلیق «سکینه خاتون بنت موسی بن جعفر» حک شده بود. در این موقع ا...آقا به ده خود رفته بود. قاصدان دونده و تیزپای برای مزده دادن به ا...آقا به آنجا دوان شدند. «ا...آقا، چه نشسته‌ای، سنگ پیدا شد». او را در آن شب با سلام و صلوات وارد کردند. او در حالی که اشک شوق از چشمانش سرازیر بود چون فاتحی قلعه گیر به خزه‌ای دیم آمد و خود را بر روی سنگ انداخت و فریاد و ناله و ندبه سرداد الهی شکر که روسفید شدم، خدایا ترا شکر می‌گویم که این کشف بزرگ را نصیب من روسیاه کردی.....»

جمعیت معطل نشدند، لباس، علی‌الخصوص پیراهن، او را تکه پاره کردند و هر یک تکه‌ای از آنرا به عنوان تبرک و تیمن با خود بردند. غوغا و همهمه درده افتاد و از میر به سایر دهات به سرعت برق رسید. این کشف در نواحی دوردست هم مثل توپ صدا کرد.

سنگ را در همان مکان در سطح خاک تعبیه کردند و اطراف آنرا با ساروج بستند و چادری بر بالای آن افراشتند. ا...آقا، م...آقا شاگرد و دستیار خود را مأمور حفاظت سنگ کرد که مبادا از طرف مخالفین و منکرین ربوده شود و خود برای کارهای دیگر به ده خود بازگشت.

مردم میر شروع به تقدیم نذورات کردند. کم‌کم دهات مجاور هم که آوازه کشف امامزاده را شنیده بودند سعی داشتند از مردم میر عقب نمانند.

اما ا...آقا بعد از سه روز به میر بازگشت و به مردم گفت: «شب گذشته چنین الهام شد که مقبره بی‌بی قدری بالاتر از محل کشف سنگ است، شاید باد و باران علی‌الخصوص سیلابهای بهاری آنرا از مکان اصلی به محل فعلی آورده است. و گفت: «مکان قبر در حدود ده قدم بالاتر و درست در دهانه غار نزدیک درخت زبان گنجشک بالائی است». و همان شبانه خودش و م...آقا و کبل سیدآقا و شاید نفرات دیگر سنگ را به محل مورد نظر انتقال دادند و چادر را بر بالای آن برافراشتند.

هجوم میری‌ها و قراء اطراف برای زیارت دیدنی بوده است. این زائرین با

خود هدایائی از قبیل پارچه از جنس‌های مختلف، چادرشب ابریشمی، انواع چراغ، گوشواره، دستبند و... آورده بودند که عموماً تحویل ...آقا و م...آقا شاگردش می‌شد.

بعد از گذشتن چند روز ...آقا دو سه چادر دیگر هم در مجاورت چادر اولی نصب کرد تا زائرین که از راه‌های دور می‌آمدند بتوانند ساعتی و یا شبی در آنجا بپایسایند.

دیگر خزه‌ای دیم تاریک و در حال سکوت نبود، روشن شدن چراغهای لاله، و انواع چراغهای دیگر و شمع نذری خزه‌ای دیم را تبدیل به صحرای نور و روشنائی کرده بود.

دستبوسی

چند روز بعد از گذاشتن سنگ قبر به محل جدید، یک روز ...آقا در جلوی یکی از چادرها گفت: «شب گذشته بی‌بی را در خواب مشاهده کردم که برخلاف گذشته بسیار غمگین است اما تا خواستم علت آنرا سؤال کنم روی از من برگردانید و محو شد». این خبر هم اندک مدتی در همه جا پخش شد و مؤمنین را دچار نگرانی کرد. تا اینکه دو سه روزی از این خبر نگذشته بود که ...آقا ساکنین میرا برای عصر یکی از روزها در مسجد احضار کرد و گفت: «ای مردم، چنین می‌دانم که بی‌بی از مردم ناراضی است و به علامت عدم رضایت در شب جمعه آینده دست خود را از قبر بیرون می‌آورد».^۱

مردم بیچاره گفتند: «...آقا ما چه کرده‌ایم؟ چه ناخدمتی از مردم سرزده

۱- در خیلی از نقاط ایران از جمله طالقان یکی از علائم عدم رضایت افراد و اشخاص از کس یا کسان خود تهدید بیرون آوردن دست از قبر است. مثلاً مادری که پسرش به حرفهای او اعتنا نکند و به نصایحش گوش ندهد او را تهدید می‌کند: از تو ناراضی‌ام و بعد از مرگ دست خود را از قبر بیرون خواهم آورد. خود من شاهد این مطلب بودم که مادری پسر خود را تهدید می‌کرد که اگر با دختر که مورد نظرت است ازدواج کنی من دست خود را بعد از مرگ از گور خارج می‌کنم تا تو در دنیا همیشه گرفتار عذاب باشی.

است که مورد خشم بی‌بی واقعه شده‌اند؟»

- «نمی‌دانم، علتش بر خود من هم مجهول است. آنچه من می‌دانم این است که بی‌بی به علت عدم رضایت در شب جمعه دست راست خود را از قبر بیرون می‌آورد.»

- «چاره چیست؟»

... آقا بعد از تفکر زیاد و سر به زانو گذاشتن و خود را با چشمان بسته به فکر فروبردن سر بلند کرد و گفت: «چاره این کار فقط اینست که هفت زن مؤمنه، در شب جمعه دو سه ساعت از شب گذشته در زیر چادر مخصوص بر سر قبر حاضر شوند و عجز و لابه و توبه کنند و وعده خدمت دهند، تا آن حضرت از تقصیر مردم بگذرد.»

در ساعت موعود شش نفر در سر قبر و در زیر چادر حاضر شدند^۱ و نفر هفتم که کربلائی فضا سابق هنگامیکه خود را آماده برای رفتن به محل موعود کرده بود دچار خونریزی دماغ شد و از اینرو از حضور در آن اجتماع محروم گردید.^۲

شش نفر خانم‌ها در میان چادر قبر و ... آقا نیز در پشت همان چادر و گروه کثیری از زنان و مردان و اطفال در میان چادرها و بیرون پراکنده و منتظر معجزه بودند.

ساعتی بعد حاضرین در سر قبر احساس کردند که پارچه‌های کنار قبر شروع به لرزش کردند. البته باید حال این شش زن بیچاره را در آن حال در جلوی چشم

۱- اسامی حاضرین از این قرار است : ۱- خانم سلطان، عیال مرحوم حاجی عبدالجبار. ۲- کربلائی شهریان، عیال مرحوم حاجی محمد یوسف. ۳- سیده فاطمه، عیال مرحوم کربلائی یعقوب. ۴- سیده حوا معروف به آبجی خانم، عیال مرحوم حاجی نظرعلی. ۵- (امهانی)، عیال مرحوم سید احمد. ۶- مشهدی زینت، عیال مرحوم حاجی ابوالقاسم.

۲- در مورد خون‌دماغ شدن کبیل فضا و اینکه توفیق حضور در سر قبر بی‌بی برای دستیابی نیافت شایعات گوناگونی درباره این خانم بزرگوار در قریه میر و سایر دهات بر سر زبانها افتاد که خود فصل جداگانه‌ای دارد و خود آن مرحوم از این پیش‌آمد مدتها شرمسار بود.

مجسم کرد که به چه دلهره‌ای دچار شده بودند.

مرحوم خانم سلطان (خاله اینجانب) بعدها برای من تعریف کرد که لرزش دل من هزاربار بیش از تکان پارچه‌ها در حال بیرون آمدن دست بود و درست حال ما زنان بیچاره همگی مانند اسپندی بود که بر روی آتش ریخته باشند.

لحظاتی بعد دست راست ظریف تمیز عنبر آلوده آغشته به گلاب از لای پارچه‌ها به صورت غنچه گلی خارج و بعد از لحظه‌ای به صورت گل شکفته‌ای باز گردید. هیچیک از این شش نفر قدرت جنبیدن نداشتند و اراده حرکت از همه آنها سلب شده بود تا بالاخره مرحوم کبل شهربانو با حالت گیجی و التهاب از جایش بلند شد و خود را به کنار قبر و در مجاورت دست رسانید و دست خارج شده از قبر را که کاملاً گرم بود و هیچگونه مشابهتی با دست مرده نداشت، نخست به دست و سپس آنرا به لب رسانید.

این عمل کبل خانم در زنهای دیگر رشادتی و حرکتی ایجاد کرد آنها هم به تاسی از کبل خانم از جای برخاستند و به نوبت و با وحشت به بوسیدن دست و کشیدن آن به صورت خود مشغول شدند. در ضمن با اظهار عجز و عبودیت از طرف خود و اهالی ده ناله سردادند و تعهد کردند که بعد از این در بزرگداشت آن بی‌بی بزرگوار ذره‌ای کوتاهی نکنند و.....

بعد از دقایقی، دست ظاهر شده، کم‌کم به صورت اول مانند غنچه در خود جمع شد و از همان راهی که آمده بود فروکش کرد.

ا... آقا که از اول شاهد این منظره بود، بعد از اتمام کار در حالی که هنوز این شش نفر از چادر خارج نشده بودند داخل شد. دیگران هم که در چادرهای مجاور و خارج بودند داخل شدند. ا... آقا با گردن برافراشته رو به خانمهای ششگانه کرد و گفت: «مردم میر و همه اهالی طالقان باید از شما خانمهای بزرگوار ممنون باشند که با محبوبیتی که در نزد این بانوی گرامی دارید، استدعای شما را اجابت فرمود و دست شریف خود را به داخل قبر برد. حال لازم است مردم ده گاو و گوسفند قربانی کنند و فقرای دهات مجاور را هم در این

شیلان به مهمانی شرکت دهند و همچنین لازم است در فکر نذر و نیاز بیشتر باشند تا از این راه برای بی‌بی بقعه‌ای و بارگاهی که در خور مقام او باشد ساخته شود.»

نبش یک قبر و انتقال جنازه

ا... آقا وقتی که به میر می‌آمد بعد از افسون دادن مردم و بالاخره کارهای افسونی، بیشتر وقت خود را در باغات و اطراف این قریه علی‌الخصوص در باغ «باغستان واقع در حد فاصل ده و خزه‌ای دیم» صرف می‌کرد و چنین می‌نمود که مشغول مارگیری یا افسون باغها است. به هر حال مردم را با او کاری نبود و او پنهان از چشم مردم به کار خود اشتغال داشت.

بطوریکه بعدها کاشف به عمل آمد او پیش خود چنین اندیشه کرد که اگر روزی دشمنان او برای کشف حقیقت اقدام به نبش قبر کنند و زیر سنگ مرمر را خالی از هر گونه جسد ببینند علی‌الخصوص با دست درآوردن بی‌بی از قبر، در آن صورت به اصطلاح مشتش باز و پته‌اش به آب خواهد افتاد پس باید در این باره فکری کند و به هر طریق که شده باید جسدی را که حتماً متعلق به یک زن باشد در زیر سنگ دفن نماید تا در صورت شکافتن قبر طبل رسوائی او زده نشود. از اینرو در صدد افتاد جسد زنی را به هر طریق که امکان‌پذیر باشد به محل بیاورد و در زیر سنگ دفن نماید لذا مطلب را با شاگرد و دستیارش م... آقا در میان گذاشت و او هم نظر ا... آقا را تعبداً قبول کرد.

در همین احوال، ا... آقا مطلع شد که پیرزنی در ده موچان (یکی از دهات نزدیک میر) فوت شده است. ا... آقا جریان فوت را به م... آقا اطلاع داد غافل از اینکه م... آقا در روز فوت آن زن، خود در موچان بود و ناهار را هم در خانه صاحب‌عزا صرف کرده و جنازه را هم تا قبرستان تشییع کرده و محل قبر را هم به حافظه خود سپرده است. وقتی که ا... آقا جریان فوت زن را در موچان به م... آقا گفت، م... آقا هم متقابلاً جریان را از این که خودش شاهد مراسم فاتحه خوانی

بود و حتی یک روز را در منزل پسر زن فوت شده گذرانده و محل خاکش را هم می‌داند به اطلاع ولی نعمت خود رسانید و همان شب به اتفاق یکدیگر به موچان رفتند و شبانه جنازه را از گور خارج کردند و در گلیمی که با خود به همراه برده بودند پیچیدند و قبر را به حالت اول درآوردند و به کمک ا... آقا، م... آقا آنرا به دوش کشید و از ا... آقا جدا شد تا هر یک جداگانه خود را همان شب به محل موعود (خزه‌ای دیم) برسانند و جسد را در قبری که قبلاً آماده شده بود دفن نمایند.

ا... آقا زودتر به محل رسید و در انتظار ورود م... آقا و کوله بارش در گوشه‌ای نشست. پس از ساعتی م... آقا سر رسید اما بدون کوله بار. ا... آقا سر بگوش او برد و پرسید آن را چه کردی؟ م... آقا گفت: «خیلی سنگین بود! تا وسط پل رودخانه موچان آوردم. اما چون خیلی سنگین بود اگر می‌خواستم آنرا بیاورم بعد از طلوع آفتاب به اینجا می‌رسیدم و به نظرم رسید که صلاح نیست که در آن ساعات با این کوله بار وارد شوم و محلی را هم نمی‌شناختم که پنهان کنم روی این فکر در وسط پل که رسیدم آنرا به آب انداختم و با دو چشم خود دیدم که آب جنازه را که همچنان در گلیم پیچیده بود به همراه خود برد.»

از این فکر که م... آقا با همه کودنی‌اش به مغزش رسیده بود موجب خوشحالی ا... آقا شد و گفت: «کار عاقلانه‌ای کردی، مرحبا، اما باید در فکر تابوت دیگری باشیم شاید انشاءاله از همین میر بدست بیاوریم که زحمتش هم کمتر باشد.»

تابستان ۱۲۹۱

همانطور که گفته شد اخبار امامزاده میر به هر طرف پراکنده می‌شد و بالطبع به گوش مردان اهالی این قریه که به نقاط مختلف مهاجرت موقت کرده بودند نیز می‌رسید. این خبرها اینها را وادار کرد که آن سال زودتر از موعد هر ساله خود را به سرخانه و زندگیشان برسانند تا از نزدیک شاهد چگونگی کار باشند و یا اقلاً

حس کنجکاوی خود را ارضا کنند.

از جمله کسی که با شنیدن این خبرها کنجکاوی اش تحریک شد، علی‌الخصوص از شنیدن این مطلب که عیالش نائل به دستبوسی بی‌بی شده، مرحوم حاجی نظرعلی بازرگان مقیم تنکابن و فرزند ارشد مرحوم حاجی محمدیوسف بود.

مرحوم حاجی نظرعلی پس از مشورت با پدرش با اتفاق چند نفر از بازرگانان راهی میر طالقان شدند و قرار بر این شد که پدرش هم در ظرف یک هفته به آنان در میر طالقان ملحق شود.

حاجی نظرعلی پس از ورود به میر تنی چند از علمای دینی را که همگی از مجتهدین بودند به خانه خود دعوت کرد و از آنها موضوع را استفسار کرد - آنها همگی گفتند ما قبلاً^۱ در این باره تحقیقات کافی کرده‌ایم و آنچه بر ما معلوم شده این است که امام موسی بن جعفر (ع) دختری به نام سکینه خاتون و بی‌بی و امثالهم نداشته و هیچ کتاب و تاریخ و حدیث هم نشان دهنده این مطلب نمی‌باشد که خواهری از حضرت معصومه سلام‌الله علیها به صفحات طالقان آمده باشد.

مرحوم حاجی از آنها خواست که موضوع را از علمای نجف هم استعلام کنند. اما حاجی میرزا علی آقای کرودی^۱ در جواب گفت: «حاجی آقا، من قبلاً» این مطلب را از آقایان نجف هم پرسیده‌ام و این جواب نامه من است که از نجف برایم فرستاده‌اند. بطوریکه ملاحظه می‌شود چنین امام‌زاده‌ای وجود خارجی ندارد و ... آقا با حقه‌بازی این علم‌شنگه را به پا کرده است. اما متأسفانه فعلاً اقدامی نمی‌توان کرد و باید در انتظار آینده بود.»

۱- حاجی میرزا علی آقا از مجتهدین به نام عصر خود در طالقان بود و او جد آقایان بوذری‌های طالقان است.

ترس از عوام

بطوریکه گفته شد همه علماء و تجار و روشنفکران معتقد به کذب اعمال... آقا بودند و در تمام جلسات بحث این بود که این کارا... آقا یک عمل شیادی و شیطانی است و راه چاره این است که قبر شکافته شود اما آنکه جرأت این کار را داشته باشد و به مثل معروف بتواند زنگوله را به گردن گربه ببندد کیست؟ در این جلسات بحث زیاد می شد و پیشنهادهای متعدد اما آخرش به مشکل ترس از عوام و جهال و معتقدین به ا... آقا و امامزاده اش برخورد می کرد. و این امر سابقه داشت زیرا قبلاً هم چند نفری که با کارهای ا... آقا مخالفت کرده بودند مورد شتم و جرح و اذیت و آزار طرفداران او قرار گرفته بودند. مرحوم حاجی نظرعلی شخصاً چندین بار ا... آقا را که حالا دیگر به نامهای آقا، متولی باشی و آشیخ خطاب می شد به حضور طلبیده و مسئله را با او در میان گذاشته بود اما جواب او در حالی که برای حاجی همان احترامات سابق را مرعی می داشت و با تعظیم وارد می شد و با تعظیم خارج می گردید همان بود که بارها به سایر پرسندگان داده بود: «اینجا مدفن حضرت سکینه خاتون دختر حضرت موسی بن جعفر (ع) است.....»

فرشته نجات

در این هنگام یک روز خبر دادند که مرحوم دکتر سلیم (ادیب الحکماء)^۱ طبیب مخصوص محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی وارد میر شده است. با سابقه دوستی که بین مردم سرشناس میر، علی الخصوص حاجی محمدیوسف و حاجی نظرعلی با خانواده سپهسالار و بالمآل با ادیب الحکماء بود، مرحوم دکتر اول به منزل حاجی بزرگ (حاجی محمدیوسف) وارد گردید و

۱- مرحوم دکتر سلیم (ادیب الحکماء) از مردم قره باغ، پسر مهندس صفی اصفیاء، که مهندس اصفیاء رئیس سازمان برنامه و بودجه قبل از انقلاب اسلامی بود.

پس از ساعتی حاجی نظرعلی در منزل پدرش دکتر را ملاقات کرد. با ورود ادیب‌الحکماء به میر بارقه امیدی در قلب حاجی نظرعلی درخشید و به هر طریق بود رضایت پدرش را جلب کرد و دکتر را به خانه خود برد و پس از احوالپرسی و چاق و سلامت باش مجدد، اصل مطلب توأم با گرفتاریهای خود و مردم در مسئله امامزاده بی بی خاتون را با او درمیان گذاشت. این تبادل نظر و بحث دو نفری تا پاسی از شب گذشته ادامه یافت.

ادیب‌الحکماء قبلاً "موضوع امامزاده را شنیده بود و هنگامی که مرحوم حاجی از فکر او مدد خواست، و در این زمینه خیلی بحث و مذاکره کردند، بالاخره، دکتر نظریه خود را به حاجی اظهار کرد و حاجی نیز پذیرفت و در خاتمه بحث هر یک به اطاق جداگانه روان شدند و به عزم خواب در رختخواب رفتند.

رؤیای صادقانه

ساعاتی از نصف شب گذشته بود که مرحوم حاجی نظرعلی، مرحوم مدد نوکر خود را با فریادهای حاکی از ناراحتی و وحشت به سوی خود خواند و وقتی که مدد به حضورش آمد، حاجی را لرزان، برافروخته و پریشان دید و به محض اینکه چشم حاجی به مدد افتاد با صدائی گرفته و ناراحت گفت: «مدد، زود برو... آقا را با خودت به اینجا بیاور و بگو: حاجی گفت خواب پریشانی دیده‌ام و به وجود تو احتیاج دارم اگر آب در دست داری نخور و به ملاقات من بیا.»

مدد بی تأمل به طرف خانه‌ای که... آقا در آن مقیم بود شتاب کرد و... آقا را که پریشانی‌اش کمتر از حاجی نبود به حضور آورد.

وقتی که چشم حاجی به... آقا افتاد با شتاب از جایش بلند شد و گردن او را بغل گرفت و صورتش را شروع به بوسیدن کرد. ... آقا که تا قبل از این هزار فکر پریشان به مغزش راه یافته بود، هاج و واج ماند، و برخلاف لحظه قبل خیلی

خوشحال شد و حدس زد پیش آمدی شده است که در درخشندگی ستاره اقبالش بی اثر نیست. لذا منتظر ماند تا حاجی چه می خواهد بگوید.

حاجی با هیجان گفت: «بارک الله، آفرین بر تو. حلال باشد شیری که از پستان مادرت خورده ای..... خواب دیدم، خوابی خوش، از همان خوابهایی که پاکان می بینند، رؤیای صادقه. - تو درست می گفتی. حضرت بی بی سکینه خاتون است. او دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. جانها به فدایش. هیچکس حق ندارد به خزه ای دیم آن مکان مقدس جسارت کند. من بعد مخالفین تو با من سر و کار دارند، پدرشان را می سوزانم».

در حالی که اشک از چشمان حاجی سرازیر بود این جملات چون توفانی از دهانش خارج می شد. حاجی طوری وضع خود را رقت بار نشان داد که آقا راتحت تأثیر قرار داد. آقا وقتی که حاجی رابه آن وضع و حال دید بغض راه گلوش را گرفت و اشک از دو چشمش سرازیر شد و جلوتر رفت و دست حاجی را بوسید و بغض آلود گفت: «الحمد لله، خدای را شکر که حقانیت عرضهای این بنده به شما ثابت شد. حاجی آقا، آفتاب در زیر ابر پنهان نمی ماند».

حاجی، در حالی که با تکان دادن سر حرفهای آقا را تصدیق می کرد با همان حال نزار گفت:

«آقا، همین الآن، قبل از طلوع آفتاب، بدون فوت وقت، به طرف قزوین حرکت کن و برای این حضرت دستور ساختن بارگاه و صندوق روی قبر و سایر تجملات رابده.» آنگاه به طرف تاقچه رفت و هفت تومان سکه از آنجا برداشت و دست را با سکه به طرف آقا دراز کرد: «و این هفت تومان هم همراهت باشد و اگر کم آمد پیش حاجی میرزا احمد قزوینی تاجر که در راسته دکان بزازي دارد و به این نشانی مبلغ سه تومان هم از او بگیر و سلام مرا به او برسان. پس از خرید اشیاء و سفارش بارگاه به فوریت به میر برگرد تا شروع به ساختمان نمائیم. م.... آقا را هم با خودت ببر علاوه بر اینکه تنها نخواهی بود او با تو کمک

خواهد کرد و چون پول به همراه داری صلاح است که تنها نباشی و م.... آقا
همراحت باشد. این روزها می‌گویند جاده‌ها خیلی ناامن است دزدها برای یک
تومان آدم می‌کشند. «آقا با قیافه حق به جانب گفت: «حاجی آقا اطاعت
می‌کنم، م.... آقا را هم با خودم می‌برم. می‌روم زود برمی‌گردم خدا سایه شما را از
سرما و همه اهالی میرکم نکند. خیالم راحت شد. از شر دشمن های آزاردهنده
راحت شدم.» و دو دست را به آسمان بلند کرد و گفت: «الهی شکر - خدا یا ترا
شکر که روسفید شدم. این را می‌دانستم که یک روز این معجزه واقع می‌شود» و
اجازه مرخصی خواست.

حاجی از جایش بار دیگر بلند شد، باردیگر صورت ا.... آقا را بوسید و اجازه
رفتن داد. «به سلامت، در پناه خدا، دست علی همراهت، زیر سایه بی‌بی.....»
و او را تا در اطاق بدرقه کرد.

کشیدن نفس راحت

ا.... آقا که از در خارج شد مرحوم حاجی نفس راحتی کشید و متعاقب آن بار
دیگر مدد را صدا زد و گفت: «همین الآن، در تاریکی شب و بدون برداشتن
فانوس و بدون اینکه این مرد (منظور ا.... آقا است) چیزی بفهمد او را دنبال کن.
او قرار است به اتفاق م.... آقا همین ساعت و قبل از طلوع آفتاب از ده خارج
شوند. به محض اینکه خارج شدند به سراغ یونس (یکی دیگر از نوکران حاجی)
برو و او را در محلی که مردم از ده به طرف باغات بیرون ده خارج می‌شوند
بگمار و به او سفارش کن که اگر این دو نفر تنها یا با یکدیگر به هر علتی به ده
مراجعت کردند به من اطلاع دهد به محض انجام این دو کار به پیش من بازگردد.»
مرحوم مدد طابق النعل بالنعل اوامر حاجی را یکی پس از دیگری انجام
داد، یعنی آنقدر کشیک کشید تا ا.... آقا و م.... آقا از ده خارج شدند و یونس را در
مدخل ده که به طرف قزوین می‌روند گماشت و با انجام سفارشات لازم به
یونس خود به نزد حاجی مراجعت کرد.

«حال برو به سراغ مختار (نوکر دیگر حاجی آقا) و به او بگو در مدخل میر که راه به طرف شهراسر است کشیک بدهد و به هیچکس اجازه ندهد به هیچ عنوان از ده خارج شوند و همچنین به یونس هم این موضوع را اطلاع بده که مردم تا ظهر امروز حق خروج از میر را ولو برای کار ضروری ندارند و اگر در مقام پرسش علت برآمدند بگوئید. امروز در میر مراسمی انجام می شود که حضور همه اهالی مقیم ده ضروری است.»

اوامر حاجی طبق معمول انجام شد و این سه نفر به کسانی که قصد خارج شدن از میر را داشتند حتی برای چیدن علف یا چرانیدن گوسفند جلوگیری کردند. علی الخصوص خود آنها هم وقتی که می شنیدند مراسمی از طرف حاجی تا ظهر برقرار است زیاد راغب بیرون رفتن نمی شدند و به ده مراجعت می کردند.

مراسم نیش قبر

صبح هنگام طلوع آفتاب مرحوم حاجی نظرعلی به اتفاق دکتر سلیم به منزل پدرش حاجی محمدیوسف رفتند و در آنجا که تعدادی از روحانیون هم حضور داشتند خلاصه ای از جریان کار را و اینکه... آقا و شاگردش را به دنبال نخود سیاه فرستاده اند به اطلاع حاضرین رساندند و به همراه آنان به سرعت به طرف خزه ای دیم حرکت کردند.

با رفتن این اشخاص به طرف خزه ای دیم حس کنجکاوی آنهایی که در مسیر قرار می گرفتند تحریک و به دنبال آنها حرکت کردند خلاصه در ظرف مدت خیلی کمی همه اهالی دانستند که در خزه ای دیم امروز خبری است و برای اینکه بدانند چه خبر است به آن سمت هجوم بردند - ساعتی از روز نگذشته قریه میر به کلی خالی از جمعیت شد و همه مردم از خرد و کلان در خزه ای دیم حاضر شدند و از خود می پرسیدند پس... آقا کجا است؟

در مقابل چشمان مبهوت اهالی، جناب حاجی دستور کردند قبر را به دو نفر

کارگر که قبلاً به دستور او در محل حاضر شده بودند داد بدون اینکه منظور خود را به آنها گفته باشد.

کارگرها اگرچه طبق دستور هریک بیل و گلنگی هم با خود به همراه آورده بودند، اما هرگز انتظار چنین دستوری را آنهم از طرف حاج نظرعلی مرد باایمان و درستکار را نداشتند. از این جهت پس از صدور این امر به تصور اینکه مطلب را اشتباه شنیده‌اند در چشمان حاجی زل زدند. اما با فریاد مجدد حاجی که گفت: «چرا معطل هستید؟ مگر گوشه‌ایتان کر است؟ گفتم قبر را بشکافید». آنها با اکراه و به آهستگی نوک کلنگ را حواله اطراف سنگ قبر کردند که در این وقت حاجی با فریاد: «مگر ناخوش هستید» کلنگ را از دست یکی از کارگران گرفت و خودش شروع به کار کرد هنوز دو سه کلنگ بر خاک نزده بود که دو نفر از جوانان بی اعتقاد کلنگ را خود به دست گرفتند و با سرعت مشغول کندن شدند.

حاضرین معتقد، حیران به این صحنه چشم دوخته و زیر لب غرولندکنان به حاجی و ایل و تبارش فحش نثار می‌کردند. عده‌ای چون این وضع کافرانه را دیدند و احتمال وقوع سهمگین مثل زلزله و بلاهای آسمانی را می‌دادند به سرعت از محل خود را دور کردند و بعضی حتی به خانه‌های خود رفتند و قرآن به سر گرفتند.

اظهار دکتر ادیب‌الحکماء

در این وقت دکتر ادیب‌الحکماء قیافه‌های درهم عده‌ای را دید و امکان بلوا را مشاهده کرد از کارگران درخواست کرد که لحظه‌ای توقف کنند و خود روی تخته سنگی ایستاد و رو به مردم کرد و گفت: «از شما مردم میراجازه می‌خواهم مطلبی را به اطلاع برسانم. این قبر برای اینکه معلوم شود چیست بر طبق نظر آقایان علماء و مجتهدین و فتوای آقایان روحانیون و مجتهدین نجف اشرف قرار شده است شکافته شود تا حقایق معلوم گردد و برای همین است که آقایان، ا... آقا و شاگردش را از اینجا دور کرده‌اند. اما قبل از این که قبر کنده شود لازم

است یک نکته را با شما در میان بگذارم و آن این است که خط سنگ قبر نستعلیق است و حال اینکه اگر این سنگ مربوط به قبر بی بی باشد باید به خط کوفی باشد به علاوه خط سنگ و خود سنگ خیلی تازه است در صورتی که چون سنگ قبر دختر موسی بن جعفر (ع) متعلق به هزار و سیصد سال پیش است امکان بدین تازه ماندنش نیست.

بعد از ادای این مطالب طبق دستور حاجی، کارگران مشغول فعالیت شدند و هنوز سنگهای روی قبر برداشته نشده بود که بوی عفونت بسیار زننده ای فضا را فرا گرفت بطوری که آنهایی که نزدیک قبر ایستاده بودند با دستمال بینی خود را گرفتند و به مکان دورتری پناه بردند. با استشمام این بوی گند مؤمنین هم دچار شک و تردید شدند دکتر هم موقعیت را غنیمت شمرد و بالای سنگی رفت و گفت: «آیا باور می کنید محلی که دختر امام هفتم شیعیان مدفون است تا این اندازه متعفن باشد؟»

در حالی که بوی تعفن بیشتر فضا را فرا می گرفت مخصوصاً کارگران بیش از همه در عذاب بودند. تخته سنگها از روی قبر برداشته شد. بوی مشمئز کننده چنان فضا را در خود گرفت که همه اشخاصی که در اطراف گور بودند پا به پس گذاشتند و نفسی تازه کردند و کار تعطیل شد.

با اشاره حاجی کارگران که دیگر دلیر شده بودند مجدداً مشغول شدند و جمعیت دیگر بی اعتناء به بوی گند برای مشاهده موضوع به طرف قبر هجوم بردند. مرده ای در قبر دیده شد که کفن چلوارش رو به زردی گذاشته بود. مردم عموماً مبهوت به این منظره نفسها را در سینه حبس کرده بودند. دیگر اعتنائی به بوی کشنده که از گور برمی خاست نداشتند و پیش از آنکه جنس میت از لحاظ مذکر و مؤنث معلوم شود دکتر کار را متوقف کرد و گفت: «مردم! امام هفتم اگر چنین دختری هم داشت در پیش از هزار سال از دنیا رفته است و کفن او باید برد یمانی باشد نه چلوار کارخانه منچستر انگلیس که بیش از صد سال از تأسیس آن نمی گذرد به علاوه کفن این بزرگان زرد نباید بشود و همیشه باید طراوت و تازگی

خود را حفظ کند پس این میت دختر امام نیست و بیچاره‌ای است که گرفتار دست ظالمانه ... آقا و شاگردش شده است. بعد از ادای این مطالب دکتر رو به طرف گور کرد و کفن از صورت و سر میت برداشت. موی بلند میت حکایت از زن بودن او و صورت کوچک دلیل دختر بچه بودنش بود. لذا به دستور علما و خود دکتر، مردها به عقب رفتند و چند زن را پیش خواندند. با باز کردن کفن جنس اناث بودن میت مسلم شد. دختری کوچک جثه در حال پوشیدگی. اما علامتی بر مچ یکی از دستهایش مشاهده شد. این علامت نخی از جنس پنبه بود که برگرداگرد مچ به صورت حلقه بسته شده بود و این علامت معلوم می‌داشت که میت قبل از مرگ مدتی بیمار بوده و خانواده‌اش برای علاج، او را نزد دعانویس برده‌اند و طبق معمول زمان دعانویس بر رشته‌ای دعا خوانده و برای باز یافتن سلامتی به دور دستش گره کرده است.

با دیدن این وضع برای همه مسلم شد که ادعاهای ... آقا سر تا پا کذب بوده و ... آقا خود مردی شیاد و ... است.

به دستور روحانیون، جنازه مجدداً در گور گذارده شد و سنگهای قبر به صورت اول روی جسد را پوشاند و خلاصه دخترک در همان محل مدفون و قبر به صورت اول درآمد. همه به آبادی میر مراجعت کردند در حالی که مخالفین ... آقا گردن برافراشته و موافقین او سر فروهسته بودند.

انبوه جمعیت به دنبال بزرگترها وارد مسجد و محوطه آن شدند. مرحوم حاج نظرعلی سه یا چهار نفر را به تعقیب ... آقا و شاگردش فرستاد چند نفری هم داوطلبانه در پی فرستادگان روان شدند و هنگام ظهر یا ساعتی از ظهر گذشته با پرس و جو از عابرین و روستاهای در مسیر، آن دور را در امامزاده (توداران) در یکی از دهات در حال خواب یافتند.

می‌گویند مرحوم سید علی اکبر که یکی از فرستادگان بود با فریاد ... آقا را از خواب بیدار کرد و بعد از بیدار شدن پرسید: «سید چه خبر است مگر سر یزید را آورده‌ای؟» سید علی اکبر که با او در مورد امامزاده خصومت قبلی داشت لگدی

به پهلویش زد و به طعنه گفت: «آمده‌ام به تو مژده بدهم که امامزاده‌ات معجزه کرده‌است!»

بعد از آن این چند نفر بدون درنگ به سر او و شاگردش ریختند و آن دو را کت بسته به هنگام غروب آفتاب وارد مسجد میر کردند.....

بازجویی شروع شد - ا... آقا و شاگردش هر دو در مراحل اولیه از دادن هرگونه جوابی خودداری می کردند علی‌الخصوص م... آقا در جواب هر سؤالی می گفت: «نمی‌دانم. از ا... آقا پرسید». ا... آقا هم از دادن جواب خودداری می کرد. به دستور حاجی نظر علی ا... آقا را به باد کتک گرفتند تا ناچار به اقرار شد و در پاسخ اولین سؤال: «این میت کیست و از کجا آورده‌ای؟»

گفت: «این میت معصومه، دختر لهرانی است که چندی پیش در قریه لهران فوت کرده بود. ومن به اتفاق م... آقا با نبش قبر او را شبانه به این محل آورده‌ایم و در زیر سنگ مرمر دفن کردیم».

- موضوع دست از قبر در آوردن بی بی چه بوده که هفت زن مؤمنه بالتماس از او بخواهند که دوباره دست را باز پس کشد؟

- در میان غار من و م... آقا نقبی زدیم که این نقب تا محل قبر امتداد دارد و این نقب طوری بود که جثه م... آقا به خوبی می توانست در آن جایگیر شود و قبل از اینکه جنازه معصومه در آن قرار گیرد، به دستور من، م... آقا از آن راه نقب تا زیر سنگ مرمر را بطور سینه خیز طی کرد و چون به زیر سنگ رسید خود را به پشت برگردانید و دست خود را از سوراخی که در کنار سنگ ایجاد کرده بودیم به آهستگی و از زیر پارچه‌هائی که روی سنگ به فراوانی و به طور درهم ریخته شده بود به همان طریقی که می دانید خارج کرد.

مردهائی که زن و مادرانشان دست این نامحرم را بوسیده و بصورت خود کشیده بودند از این اقرار ا... آقا برآشفتمند و به قصد کشت آن دو را به باد کتک گرفتند و مورد ضرب و شتم قرار دادند و بالاخره ریش سفیدان و بزرگترها آنان را از چنگ مردان عصبانی و خون به چشم آمده نجات دادند.

این پرس و جو و فریاد و غلغله تا ساعتی از شب گذشته، ادامه داشت بالاخره به دستور حاجی محمدیوسف و سایر بزرگان آن دو را بطور جداگانه در طویله حبس کردند و کسانی را به مراقبت گماشتند.

فردای آن روز مجدداً در مسجد جلسه‌ای تشکیل شد و گروهی پیشنهاد اعدام این دو را دادند و در این کار هم بسیار پافشاری می‌کردند - اما گروه دیگر که باحوصله‌تر و مأل‌اندیش‌تر بودند با اعدام، بطور جدی مخالفت کردند تا بالاخره مرحوم میرزا ابوالقاسم که مردی دیندار و خداترس و در میر سمت معلمی داشت گفت: «من باکشتن اینها مخالفم زیرا معتقدم که این خداوند است که جان می‌دهد و جان می‌ستاند و فقط اوست که حق جان ستادن دارد، لاغیر». بااین بیان میرزا ابوالقاسم کم‌کم آن حالت عصبانیت متعصبین فروکش کرد و از سر خون آنها گذشتند.

اما هر روز این دو را به جلوی مسجد می‌آوردند و کتک مفصل با شلاق می‌زدند و دوباره به طویله می‌انداختند. بدیهی است در ساعت شلاق زدن آنقدر جمعیت از میر و همچنین از سایر دهات در حیاط بزرگ مسجد جمع می‌شدند که به اصطلاح جای سوزن انداختن نبود.

در آخرین جلسه‌ای که به عنوان شور در مسجد تشکیل شد مقرر گردید که ا...آقا و شاگردش برای همیشه از آمدن به میر خودداری کنند و اهالی میر هم تحت هیچ شرایطی حق نداشته باشند آنان را به این قریه فراخوانند اگر چه به عنوان مهمانی یا مارگیری یا افسون‌دهی باشد.



سفینه‌ای که در آن فتنه بود کشتیان برفت روز و شب و ره سوی کنارنکرد (پروین اعتصامی)

هم اکنون آثار عملیات ا...آقا در خزه‌ای دیم موجود است با اینکه نزدیک هشتاد سال از تاریخ واقعه می‌گذرد.

مرور زمان نسیان می‌آورد - ا...آقا شاید تا ده سال جرأت آمدن به میر را

نداشت ولی بعد از این مدت مجدداً پایش به میر باز شد و برای کار افسون او را دعوت کردند.

من... آقا را در تابستان سال ۱۳۱۰ شمسی در منزل مرحوم مجتبی جباری در میر دیدم که برای مارگیری به این خانه دعوت شده بود. در ضمن صحبت، مرحوم جباری از او پرسید: «ا... آقا، چرا آن وقت‌ها در میر آن عمل خلاف را انجام دادی و چنان رسوائی به بار آوردی؟» ا... آقا در جواب گفت: آقای جباری، هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود. و در مقابل پرسشهای دیگر سکوت کرد.

در خاتمه «این داستان» اضافه می‌شود که مرحوم مجتبی جباری در زمان این حادثه (رسوا شدن ا... آقا) جوانی تنومند و با یال و کوپال و به اصطلاح خیلی بز بھادر بود. او بعد از اقرار ا... آقا به این اعمال، خود را به ا... آقا رساند و بشدت تمام سیبیل‌های ا... آقا را میکند و هم از کسانی بود که ا... آقا را خیلی مورد ضرب و کتک قرار داده بود. چرا؟ آخر خانم سلطان عیال مرحوم حاجی عبدالجبار یکی از هفت زن مؤمنه مادر او بود.

پایان

داستانهای کوتاه دیگر از میر طالقان

روایتی درباره تاریخ میر است که یکی از اهالی نقل کرده که ممکنست مطالبی از آن روشنگر قسمتی از تاریخ میر باشد، گفته می شود پس از مرگ نادرشاه افشار بین سرداران نادر جهت جانشینی او اختلاف و چند دستگی به وجود آمد و هر سرداری خود را پادشاه بعدی می دانست تا اینکه کریم خان زند که فرماندهی ایلات لر را به عهده داشت و مردی وطن دوست بود توانست در اندک مدتی عده ای از سرداران قبایل مختلف را تحت فرمان خود درآورد، یکی از افرادی که تحت فرمان کریم خان در آمد ابوالقاسم بیک بود ولی کریم خان می دانست که او از سرداران نادری می باشد و ممکنست باعث زحمت او در آینده شود او را با تمام افرادش که از ایل بختیاری و مردانی جنگجو بودند به دامنه های جنوبی البرز تبعید کرد. البته شاید هم با مشکلاتی که با حکومت مرکزی داشته اند به این مکان پناه آورده باشند، این مرد با خانواده و همراهان خود به محل تبعید و یا پناهندگی حرکت نمودند و محلی را در کنار رود شاهرود که دارای آب و هوای مطبوع بود به نام «موچان» انتخاب کردند. پس از مدتی متوجه شدند که این محل حفاظ خوبی نیست و ممکنست در آینده مورد حمله قرار گیرند، لذا افرادی را مأمور کردند که از مسیر شاهرود پیشروی کنند تا محل محفوظتری پیدا نمایند، افراد او در مسیر شاهرود به محلی که دارای تنگه ای با کوه های بلند در دو طرف رودخانه که اکنون به نام «دروازکی دره» نامیده می شود رسیده به پیشروی خود ادامه دادند تا به محل فعلی میر رسیدند که سکنه چندانی نداشت، البته در خزّه ای دیم سکنه مختصری داشته است. در جنوب میر فعلی هم پس از عبور از رودخانه به دشت وسیعی که به نام اورو (آن طرف رودخانه) که یوسف آباد فعلی است رسیدند این دشت دارای دو محله قدیمی بود، یکی به نام «آهنگر محله» که گفته می شود نوادگان کاوه آهنگر کرد که زردشتی بودند در آنجا قبلاً اقامت داشته اند و محل دیگری بنام «یهود محله» که

عده‌ای یهودی در قدیم در آنجا زندگی می‌کردند. ابوالقاسم بیک پس از اقامت در میر فعلی توانست آثار این دو محله قدیمی را نیز شناسائی کند، و در تنگه میر نیز دروازه‌ای نصب کرد و نگهبان و قراولانی در آنجا قرار داد. گفته می‌شود در آن زمان عده‌ای از مردم قزوین که شغل اصلی بعضی از آنها رنگریزی بود به میر آمدند و تحت فرمان ابوالقاسم بیک ساکن میر شدند و افراد دیگری نیز از الموت به میر آمدند، آنها هم از حمایت ابوالقاسم بیک برخوردار شده، ساکن میر شدند پس به نظر می‌رسد که مردم میر از اقوام مختلفی که شامل: اهالی اولیه میر، ایل بختیاری، مردمی از قزوین، افرادی از الموت، گروهی زردشتی و عده‌ای کلیمی می‌باشند تشکیل شده است. با این روایت محل میر فعلی توسط ابوالقاسم بیک پایه‌گذاری شده و خانه‌هایی برای خود و افرادش ساخته است و افرادی هم که در خزّه‌ای دیم ساکن بودند به سمت میر فعلی تدریجاً تغییر مکان یافته‌اند، مسجد و حمام روستا در زمان ابوالقاسم بیک و فرزندش حاج محسن سلطان که او هم از سرداران نادری بوده ساخته شد، معماری حمام میر به سبک حمام گنجعلی خان کرمان بوده که این سبک معماری در شهرهای بزرگ اصفهان و کرمان و مناطق دیگر مشاهده می‌شود، این حمام در حقیقت یک اثر باستانی است. جالب اینکه برای محفوظ بودن از سرمای سخت زمستانی و برای سهولت در گرم کردن آن طرح طور یست که قسمت‌هایی از آن در زیر خاک است. ابوالقاسم بیک برای اینکه دارای امنیت باشد سوارانی در اطراف میر به عنوان نگهبان گمارده بود تا مواظب افراد مشکوک باشند، رئیس این نگهبانان شخصی به نام شاه‌وردی خان که مورد توجه ابوالقاسم بیک بود به امور نگهبانان رسیدگی می‌کرد. ابوالقاسم بیک دارای پسران و دخترانی بود که معروف‌ترین آنها به نام حاج محسن سلطان نامیده می‌شد که از ایشان نیز مطالبی در این قسمت ذکر گردیده است.

در روایتی دیگر گفته می‌شود که مرحوم حاج محسن سلطان که تاریخ درگذشتش ۱۲۰۲ قمری است از امرای نادرشاه افشار بوده و در زمان کریم خان

زند، با مشکلاتی که با حکومت مرکزی داشت به میر، باتوجه به شرایط جغرافیائی خاص آن، پناه می آورد و در دروازی دره که تنها تنگه ورودی به روستا بوده، دروازه ای نصب می نماید و در آنجا نگهبان می گذارد تا فرد بیگانه ای وارد روستا نشود، که از محل اقامت ایشان باخبر گردد، آثار این دروازه را مرحوم مصطفی خان طالقانی که از بزرگان و در حقیقت دائرةالمعارفی برای روستا بودند، به خاطر داشته و بنده از ایشان شنیده ام افرادی نیز می گویند علاوه بر قراولخانه دروازی دره قراولخانه های دیگری در میرباغ و خزه ای دیم نیز داشته است. در جنب مسجد عمارتی داشت که بیرونی نامیده می شد و عمارت دیگری در نزدیک حمام داشت که اندرونی می نامیدند. مرحوم حاج محسن سلطان در احداث مسجد قبلی و حمام فعلی میر که یک تاریخ حداقل ۲۵۰ ساله دارد و همچنین سایر مسائل فرهنگی و عمرانی روستا مثل مکتب و غیره خدمات زیادی به روستا نموده اند. آرامگاه حاج محسن سلطان با سنگ مرمر بزرگ سفید مایل به سبز که خیلی هم شفاف بود تا حدود ۳۰ سال قبل در قبرستان روستا مشخص بود، متأسفانه نمی دانم صدها سنگ مرمر که مربوط به آرامگاه نیاکان این روستا بوده است چگونه مفقود گردیده و آثاری از آنان باقی نیست.

گفته می شود در زمان مرحوم حاج محمد یوسف که از بزرگان طالقان بوده و ارتباط با حکومت مرکزی داشتند یک یا چند خانواده روستا به علت مصرف زیاد قند و چائی که در آن عصر به علت جنگ گران بوده به یکی از تاجر خارج از طالقان (احتمالاً قزوین) بدهکار می شوند، این تاجر برای وصول مطالبات خود مکرراً به این خانواده ها فشار می آورده، حاج محمد یوسف از اینکه یک بیگانه در روستا چنین غائله و مزاحمت هایی به راه انداخته بسیار خشمگین می شود، با توجه به گرانی قند و چائی مدتی دستور قدغن کردن صرف چای در روستا را می دهد. ضمناً مهریه ۱۹ تومان ثابت و یکسان برای تمام خانواده ها که سالها اجرا می گردید، از دستورات ایشان است. گفته می شود که کارگران ایشان در

حین آباد کردن یوسف آباد به یک اثر تاریخی قدیمی برخورد کرده اند که در آنجا هنوز منطقه ای به نام یهود محله موجود است، معلوم می شود که منطقه یوسف آباد در ادوار قدیم محل سکونت بوده است.

گفته می شود هنگامی که کابار را می ساختند به تعدادی از کارکنان که اهل روستا بودند، به نحوی که مشخص نیست بی احترامی می گردد، کارکنان از این برخورد ناراضی و دست از کار می کشند و می گویند انگیزه احداث ساختمان سررجه که با توجه به مشکل آب آن روز که جای مناسبی نبوده مقابله و عکس العمل به این بی احترامی بوده است، که خواسته اند در ارتفاع سررجه خانه ای مقابل کابار ساخته شود، عده ای هم می گویند چون برای ساختن کابار کارگران تنکابنی آورده بودند برای اهل محل خوش آیند نبوده و این عکس العمل انجام شده است.

در سال ۱۳۵۵ در فصل تابستان پس از چند ساعت بارندگی شدید سیل عظیمی در روستا به راه افتاد که بدون مبالغه سیل دره گرمودر را پر کرده و سنگهایی به اندازه چند متر مکعب را در دره می غلطاند. چند ساعتی مردم در وحشت بودند تا باران فروکش و سیل هم تدریجاً کاهش یافت و خوشبختانه خرابی پیش نیاورد. روستاهای طالقان مانند مناطق مختلفی از ایران در گسل زلزله هستند، هر چند سال یک بار زلزله محسوسی در این روستاها پیش می آید که خوشبختانه شدت آن به حدی نبوده که خرابی زیادی داشته باشد، حتی برای خانه های گلی، البته برای خانه های جدید خطر کمتر است زیرا مقاومت دیوارها بیشتر و در عین حال سقف سبکتر است که خطر زلزله را کاهش خواهد داد.

یکی از اهالی نقل می کرد که در یکی از اطاقهای قدیمی خود مار سیاهی را می بیند، مدتها از این اطاق استفاده نمی کند تا افسونگر از روستای دیگر بیاید و این مار را بگیرد، افسونگر که می آید به او مراجعه می کند، افسونگر می گوید رنگ مار چه بوده تا افسون مربوطه را بخوانم، می گوید سیاه، افسونگر وارد

اطاق شده و در بها را می‌بندد و می‌گوید کسی به در بها نزدیک نشود ممکنست مار به افسون نیاید و بخواهد فرار کند، صاحبخانه روی کنجکاوای از درز درب عملیات افسونگر را نظاره می‌کند، می‌بیند پس از چندی افسونگر از کیسه متقالی خود که همواره بدوش آویز داشت و چند مار با رنگهای مختلف در آن بود مار سیاهی را بیرون آورده و درب را باز و خارج می‌شود و ادعا می‌کند که مار را گرفته است، صاحبخانه که متوجه حيله افسونگر می‌شود، می‌گوید این آن مار نیست که من دیده‌ام آن مار سیاه کلفت‌تر و خال‌دار بود، افسونگر که خود را ناکام می‌بیند اظهار می‌دارد، شاید مار دیگریست که در سفر بعدی خواهم گرفت، گویا می‌خواست در سفر بعدی مار کلفت‌تر و خال‌داری را همراه بیاورد، به هر حال صاحبخانه مختصر پولی به او داد و دیگر از او درخواستی نکرد. مار هم قطعاً از خانه بیرون رفته چون دیگر دیده نشد و آسیبی هم به کسی وارد نکرد. یکی از اهالی در باغ انگور جیرو، تله خرسی که از آهن است و به کمک زنجیر یا طناب ضخیم به درخت بسته می‌شود قرارداد و خرس بسیار بزرگی که شب برای خوردن انگور به باغ آمده بود در تله می‌افتد. آقایان حاج مطیع‌اله ابادری و حاج عباس میرچی که به جیرو رفته بودند متوجه نعره و جست و خیز خرس می‌شوند، در همانجا پهلوانان ضمن اینکه به روستا خبر می‌رسانند با تبر و چوب سعی در کشتن خرس می‌نمایند، عده ای از اهالی و صاحب باغ هم می‌رسند و با زحمت زیاد این خرس را می‌کشند. یکی از افراد نقل می‌کرد کسی که تبر را به سر خرس می‌زد از دستش افتاد و خرس نیز تبر را بلند کرد و به سمت همان شخص پرتاب نمود که خوشبختانه اصابت نکرد.

داستان واقعی دیگری به بیان یکی از اهالی روستا عیناً در اینجا نقل می‌گردد: در سال ۱۳۴۰ رفته بودم شکار در پس محله پشت در حین دوربین کشیدن برخورد نمودم به پلنگ، پلنگ در حال کمین بود برای شکار بز کوهی، من هم نتوانستم از او بگذرم و به تنهایی رفتم. مقدار زیادی از من فاصله داشت، سنگر به سنگر به پلنگ نزدیک شدم و در فاصله ۵۰ متری قرار گرفتم در این

فاصله برای پلنگ تیر پرتاب نمودم و پلنگ حدود ۱۰ متر بلند شد و پرید، بلافاصله تیر دوم و سوم را شلیک نمودم و پلنگ برگشت به طرف من و با اینکه ۶ متر فاصله داشتم تیرهای دیگری به پیشانی و زیر گلوئی او را گرفت و جلو پای من با نعره وحشتناکی به زمین افتاد و نعره آنقدر بلند بود که صدای آن در کوه پیچید، طول پلنگ بیش از ۳ متر بود. ابتدا فکر کردم حيله‌ای در کار است برای خاطر جمع بودنم شلیک نهائی نمودم بعد از ساعتی که به حالت عادی درآمدم پاهای آنرا به طناب بسته چون برف بود مقداری حرکت دادم اما وزن بیش از حد بود، لذا تصمیم گرفتم از اهالی کمک بگیرم. مقداری آمدم و از بالای کوه با داد و فریاد تقاضای کمک کردم ابتدا مشهدی نیاز و پسرش اولین کسانی بودند که پلنگ را دیدند و وحشت کردند. به آنها گفتم پلنگ مرده است نترسید، آنها آمدند، باور نمی‌کردند. خلاصه از آنها خواستم بروند نیروی کمکی بیاورند، بیش از ۲۰ نفر برای حمل آن تلاش کردند. بعد از چند ساعت پلنگ را وارد روستا نمودیم. تمام ریش سفیدان با سلام و صلوات و دود کردن اسپند بنده را مورد محبت قرار دادند. پس از چندی شکم آنرا خالی نمودم و برای اینکه پوست آن خراب نشود مقداری کاه در پوست قرار دادم و مدتها اهالی برای تماشای آن می‌آمدند. پوست پلنگ را در صورتی که بطور مناسب عمل آورند ارزش فوق العاده‌ای دارد، پالتوی آن برای خانمها از گرانترین پوستها بوده و بسیار کمیاب است.

یکی از اهالی که گاهاً در باغ خود حتی شبها می‌ماند تله خرسی گذاشته بود تا جانورانی که آسیب می‌رسانند، مثل خرس و خوک را شکار کند، این باغ در جیرو بوده و یک روز صبح می‌بیند که صدای نعره‌ای می‌آید به سمت تله می‌رود مشاهده می‌کند که پلنگی نه چندان بزرگ در تله افتاده است، با چوب یا وسیله دیگری که در دست داشت به تنهائی این پلنگ را در تله با زحمت زیاد از پای در می‌آورد.

خرس بزرگی به وسیله مرحوم حسین اباذری در کوه با تفنگ زخمی شده

بود، دو نفر از اهالی مرحوم مشهدی شیردل و حاجی خانعلی اباذری که از کوه می‌گذشتند این خرس زخمی به آنها حمله‌ور می‌شود مدتها با خرس درگیر بوده و خرس با چنگالهایش آنها را شدیداً زخمی می‌کند. در همین حین مرحوم حسین اباذری از راه می‌رسد و این خرس زخمی را با تفنگ از پای درمی‌آورد. پسر مرحوم مشهدی عشور که نوجوان حدود ۱۲ ساله‌ای بود با دوستانش به واگنک می‌روند. ماری در آب می‌بینند. سایرین محل شنای خود را عوض کرده ولی این جوان در آن محل می‌ماند که شنا کند. گویا زیر کلان واگنک بوده است، احساس نیش زدگی را در آب می‌کند ولی اهمیتی نمی‌دهد. پس از دو سه روز محل گزیدگی ورم کرده و بالاخره به تأخیر به دکتر می‌رسانند که کار از کار گذشته بود و فوت می‌کند، موارد دیگری از مارگزیدگی بوده است که در اسرع وقت به دکتر رسانده و مشکلی پیش نیامده است.

گاهی اهالی درکوه یا باغ تله‌ای قرار می‌دادند تا کبک یا پرند دیگری را شکار کنند چندین سال قبل مرحوم حسین اباذری با مرحوم عین‌علی اباذری می‌روند کوه تا ضمن گردش سری هم به تله کوه بزنند، ماه اسفند یا فروردین بوده و در میانین دره برف سنگینی داشته، روی این برفها حرکت می‌کنند، این توده زیاد برف دره یا در اثر آفتاب زیرش خالی شده بود و یا صدای رعد بوده به هر حال به صورت بهمن درآمده و آنان را زیر بهمن می‌برد، خانواده‌هایشان غروب می‌شود می‌بینند خبری از آنان نشد، شبانه یا فردا عده‌ای به کوه می‌روند و این صحنه شکستن برف را مشاهده و سپس اهالی را خبر و جنازه‌ها را از زیر برف سنگین خارج کرده و به روستا می‌آورند که برای اهالی ضایعه دردناکی بوده است، مرحوم حسین اباذری فرزند کربلایی حسن هر دو از مردان شجاع و از پهلوانان روستا بوده‌اند.

یکی از اهالی که تابستانها به طالقان می‌آمد به سرایدار خود سفارش زیادی می‌کند که گاهی پس از برف‌روبی و باران پشت‌بام را بام غلطان (بوم‌گردن) بزند تا گل بام سفت و آب داخل خانه نشت نکند و برای آزمایش سرایدار یک سکه

یک ریالی زیر بام غلطان قرار می دهد تا ببیند در تمام زمستان و بهار سرایدار بام غلطان را از جای خود حرکت می دهد یا خیر. پس از ۹ ماه که برمی گردد سری به پشت بام می زند، یک ریالی خود را زیر بام غلطان به همان حالت مشاهده می کند، از سرایدار می پرسد که آیا زمستان بام غلطان زده ای؟ سرایدار می گوید: بله آقا چندین بار، صاحب خانه به احترام سرایدار چیزی به او نمی گوید تا باعث ناراحتی او شود.

روزی مخزن یخچال نفتی منزل ما که کهنه و زنگ زده بود، مختصری نفت می داد، از آقای عبدالمحمد میرچی که لحیم کاری، حلب سازی و تعمیر چراغ زنبوری و غیره را به خوبی انجام می داد، با توجه به ناشنوا بودنشان، با اشاره از ایشان خواستم تا مخزن یخچال را درست کند، ایشان آمد مخزن را خالی و در آفتاب درست خشک کرد و سپس مقداری گرد تنور خواست و زیر و اطراف مخزن را از خاک نرم تنور آغشته کرد و داخل مخزن را نفت ریخت دیدم پس از چند دقیقه نفت نشتی در چندین نقطه گرد تنور مخزن را خیس کرد و لکه هایی به اندازه عدس و قدری بزرگتر ایجاد شده بود، سوراخها بسیار ریز بود جز از این روش که از خاصیت کاپیلری و اُسمز است به روش دیگری نمی توان این سوراخهای ریز را پیدا نمود، به هر حال محل سوراخها را با دقت تشخیص داده و با سمباده ای نرم زنگ زدگی اطراف سوراخها را پاک و سپس لحیم نمود و یک کار اساسی انجام داد، این عمل فنی و دشوار را به حدی با دقت انجام داد که برایم بسیار جالب و آموزنده بود. حتماً هر یک از شماها خاطرات خوب و شیرینی از چنین افراد زحمت کش و صادق و مبتکر و کم توقع روستا داشته اید که این یک نمونه از آن است.

همانطوری که می دانید سالها قبل دو پسر این همشهری عزیزمان در اثر بیماری اوریون به علت عدم دسترسی به دکتر و درمانگاه در روستا به رحمت خدا رفتند که حادثه غم انگیز و دردناکی برای اهالی بوده است. امید است با امکانات موجود از این پس چنین حوادث غم انگیزی را در روستا نداشته باشیم.

در گذشته بیماریهایی مثل چشم درد، کچلی و بیماریهایی از این قبیل زیاد بود، که از داروهای آن روز و داروهایی محلی استفاده می کردند و بدن هم مقاومت می نمود و گاهی هم افراد خاصی دعا روی کاغذ و یا تخم مرغ می نوشتند و آن تخم مرغ دعا نوشته شده را در جام مسی محکم می شکستند و حبابهایی از هوا در سفیده تخم مرغ شکسته ظاهر می شد که آنها را آثار چشم زدگی می دانستند که با سوزن می ترکاندند. به هر حال غالباً با زحمت زیاد مراحل بیماریها طی می شد و بهبود می یافتند و گاهی هم مداواها و دعانویسی ها بی اثر بود و عواقب وخیمی داشت.

روزی دو تن از نوجوانان روستا که حتماً به یاد دارند از رودخانه از راه قدیم اوچان مراجعت می کردند، وارد باغی می شوند، روی درخت گردو بودند، ناگهان حاج عباس میرچی که کدخدا هم بود این افراد را بالای درخت می بیند، بدون اینکه به آنان چیزی بگوید آنان را شناسائی و گیوه های طالقانی و نو آنان را زیر بغل گذاشته به خانه پدر یکی از نوجوانان که از بزرگان بود می رود و شکایت می کند. دو نوجوان با پای برهنه و نگران از روی خاک و خاشاک و ریگ داغ از جیرو به محل می آیند و مورد سرزنش والدین خود قرار می گیرند، کدخدا هم با وساطت والدین و آن هم پس از چند روز گیوه ها را تحویل صاحبان آنان می دهد و جذبه کدخدائی خود را با مدرک که همان گیوه ها بود به خانواده ها نشان داده و نوجوانان را که پای برهنه و بامشقت به محل آمده و مورد سرزنش والدین نیز قرار گرفته بودند به این شکل تنبیه می کند. این داستان حدود ۵۰ سال پیش است که نشانه ای از احساس مسئولیت و قدرت کدخدا و انضباط روستا بوده است.

دو تن از بچه های ۱۰ تا ۱۲ ساله حدود ۴۵ سال پیش، گندمهای جوری زمین را که مرحوم شهدی الهیار در سر خرمن کوبا کرده بود تا خوب خشک شود و سپس با خرمن کوب گندم آنرا بگیرد، با کبریت از روی احساس بچگی به کوبا کبریت میزنند تا شعله های آتش را تماشا کنند، که البته عناد و یا چیز دیگری در

کار نبوده است، به هر حال از دود و شعله عظیم آن مشهدی الهیار و دیگران می‌رسند قسمتی از کوپا که سوخته بود بقیه را خاموش می‌کنند، بچه‌ها نیز که از بچه‌های ملاکین روستا بودند شناسائی و اولیاء آنان ضمن عذرخواهی ضرر و زیان این روستائی زحمتکش و صادق را جبران می‌نمایند.

گاهی آتش سوزیهای گسترده در گون کوهها مشاهده شده است، نوجوانان باید در این امر توجه داشته باشند که گونی را که آتش می‌زنند اگر در اطراف بوته‌هایی باشد، خصوصاً در صورتی که باد هم بوزد، آتش سوزی گونهای کوه را همراه خواهد داشت که باید از اینگونه حرکات که به مراتب روستا ضرر و زبانی می‌رساند جلوگیری گردد، اگر هم آتشی می‌کنند برای تهیه چای و گرم کردن غذا و غیره احتیاط لازم را به جای آورده و آنرا کاملاً خاموش نمایند.

گفته میشود یکی از اهالی که برای علف آوردن صبح زود به زردولچال رفته و به ده برمی‌گردد، بعد از ظهر قرار بوده که تعزیه بخواند. همانطوری که با لباس مخصوص تعزیه خوانی در صحنه نشسته بود تا نوبت خواندن به او برسد از فرط خستگی در حال نشسته به خواب سنگینی فرو می‌رود. نوبت خواندن که به او می‌رسد تعزیه خوانها و تماشاچیان می‌بینند مقنعه بر خود کشیده و صدائی بلند نمی‌شود. یکی از تعزیه خوانها به سوی او رفته و می‌بینند که خواب است، او را از خواب بیدار کرده و همه تماشاچیان متوجه موضوع می‌شوند و می‌خندند و ایشان هم خواب‌آلود، پس از لحظاتی تعزیه خود را می‌خواند.

گفته می‌شود روزی یکی از مرثیه خوانها که از روی یادداشت بامرکب نوشته (فرط) خود مرثیه می‌خواند و عزاداران سینه می‌زدند، قسمتی از مرثیه خود را که سیاه بوده نتوانست بخواند، خود را از تک و دو نیانداخته و می‌گوید «اینجه سیاه یا حسین» عزاداران هم کماکان سینه خود را می‌زنند و عده‌ای متوجه می‌شوند و می‌خندند و ایشان به مرثیه خوانی خود ادامه می‌دهد و گرمی مجلس را حفظ می‌کند.

۱۰- نکات دستوری گویش میری و کلماتی از گویش روستا

این دستورات و کلمات ممکنست با روستاهای دیگر طالقان بامختصر تفاوتی در لهجه مشابهتهائی داشته باشد.

در زبان روستا صفت معمولاً قبل از موصوف می آید.

مثل: پيله قزقان که دیگ بزرگ است.

ویا: خوجیر جوز که گردوی خوب است.

در این زبان محلی معمولاً مضاف الیه قبل از مضاف می آید.

مثل: اسکولی میان که میان غار است.

ویا: گوسفندانی شیر که شیر گوسفندان است.

معمولاً علامت مفعول صریح (را) در لهجه به صورت (ره) خلاصه شده و

حتی گاهی (ره) حذف می شود و مفعول صریح فقط کسره ای را حفظ می کند.

مثل: گربه رِ درکن که گربه را بیرون کن است.

ویا: چوچکِ بگیر که گنجشک را بگیر است.

در هر موردی حرف اضافه (از) معمولاً به صورت (دِ) و آن هم آخر کلمه

می آید.

مثل: برارم کو دِ بیامه که برادرَم از کوه آمد است.
 ویا: اوره خودِ بیدارکن که او را از خواب بیدارکن است.
 معمولاً در این زبان محلی کلیه کلمات با آن جمع بسته می شود.
 مثل: داران که درختها است.
 ویا: بزان که بزها است.
 ویا: جوزان که گردوها است.

ممکنست قوائد و دستورات دیگری نیز در این زبان محلی باشد که می توان
 بررسی و ارائه نمود در اینجا نمونه هایی از کلمات که در زبان محلی موجود
 است ذکر کرده که البته تلفظ آنان با لهجه محلی دقیقتر خواهد بود.

آبا: جدّ	بوم: بام
اشکم: شکم	بیامین: آمدن
اشکمه: شکمه	بمردن: مردن
آو: آب	پسینه: پستوی خانه
بیه: کودک	پولک: دکمه
بپتن: پختن	پی یر: پدر
بیچین: چیدن	تل: تلخ
بیسین: رفتن	تنورسان: ایوانی که تنور در آن است
بربیتن: بریدن	تور: دیوانه
بخوردن: خوردن	تولمه: آتش گردان
برآز: برادر	تیخ: تیغ، خار
بزاستن: زائیدن	جور: بالا
بدوتن: دوختن	جوز: گردو
بشوردن: شستن	جیر: پائین

سیف: سیب	جیف: جیب
شَلَم: شلغم	چپش: بزغاله دو ساله
شو: شب	چکبند: شکسته بند
شوکی: شبانه	چُو: چوب
شوپرک: شب پره، پروانه	چُوچک: گنجشک
شوآر: شوهر	چُوقلی: شکایت
شوش: ترکه	چیکن: چانه
صب: صبح	خان: میزکوتاه نانوائی
سرفه: سفره	خُوجیر: خوب
صو: صاف، صیقلی، براق	خوآر: خواهر
وینی: بینی	دا: مخفف داداش
قاف: استخوان قوزک پا	داهول: مترسک باغها
قَطَر: قاطر	در: هست
قُرْت: گلو	دُو: دوغ
قزقان: دیگ بزرگ	دنی: نیست
قَسَر: حیوانی که حامله نشده	دیزیندان: سه پایه فلزی روی تنور
قاق: نوعی قرصک نان	دیم: صورت، چهره
غُلاچ: کلاغ	دینج: آرام
قیماق: سرشیر ماست	رَب: طاقچه بالای اطاقها
کرتن: تار عنکبوت	روخانه: رودخانه
کهر: بزغاله سه ساله	زما: داماد
کتاه: کوتاه	زن پی یز: پدرزن
کرس: محل بره و بزغاله	زن مَر: مادرزن
کآری: زال زالک	ساق: سالم

مزار: گورستان	کشی: تنگ چهارپا
مورمور: غرغر زیر لب، در اصل کلمه	کشکرت: کلاغ سیاه و سفید با دم دراز
فرانسوی است	کلوه: هواکش تنور
مهل: مهلت	کله: اجاق
موچانه: مورچه	کولی: بزغاله
میجک: مژه	کیلی: کلید
نکاس: سرتیرهای بیرون آمده از	گُو: گاو
ساختمان	گپ: حرف، سخن
نمازی: عصر	پیل: بزرگ
نو: ناو	گُرز: نوعی علف
نامزه: نامزد	گِل: خاک، گِل
واش: علف	گور: تاریکی زیاد، قبر
وچه: بچه	گُورس: ارزن
ورزو: گاوانر	گوزور: تاپاله
وره: برّه	گمره: تاپاله خشک بزرگ برای
وره کولی: برّه بزغاله	سوخت
وَل: کج	لوچه: لب
ولگ: برگ درخت	مچکول: سوسمار: مارمولک
وک: قلوه	مَر: مادر
وی دار: درخت بید	مرجو: عدس
هیمه: هیزم	مرغانه: تخم مرغ

چند ضرب المثل

- ۱ - «بزک بسته رو نین وازکن و رقصش بین»
درباره شخصی به ظاهر سر به زیر در حالی که ممکنست خیلی شوخ طبع و یا جنجالی باشد، گویند.
- ۲ - «خرخر حریف نی پالان گاز میگیره»
درباره شخصی که قادر به مقابله با شخص دیگری نیست و به اطرافیان او لطمه می زند، گویند.
- ۳ - «گرسنه کلاس خومینه برهنه کرباس»
برای کسی که خوابهای ایده آل می بیند، گویند.
- ۴ - «مارو مینه یه ور یه ور مشو»
درباره کسی که با کسی قهر است، گویند.
- ۵ - «أوک، أوك هر كجه می خوای منه ببر»
خانه مانی درد دل نبر»
برای کسی که از خانه اش بیزار است، گویند.
- ۶ - «ته قهر کنی غلاچان سیاه سرمین»
درباره قهر کسی که بی اهمیت تلقی می شود، گویند.

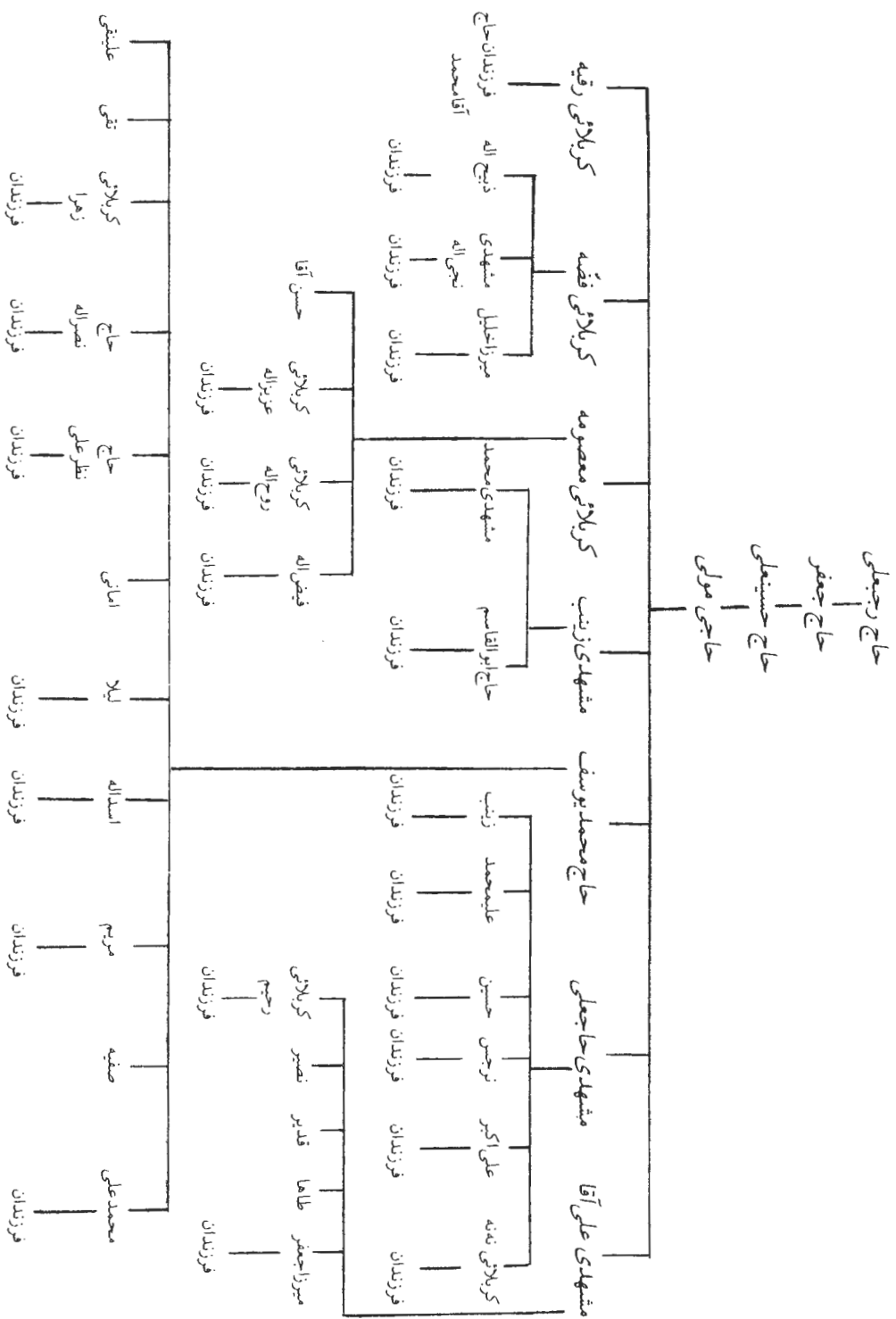
- ۷ - «امسالی چوچک پارسالی چوچکی مقدمیه»
 درباره کسی که به بزرگتر از خودش ایراد می‌گیرد، گویند.
- ۸ - «مُفت بوگُفت بو»
 کسی که از چیز رایگان هر چه باشد استفاده می‌کند و یا شراب مفت را قاضی هم می‌خورد.
- ۹ - «از آن نترس که های و هوی داره از آن بترس که سر به تو داره»
 از افرادی که سر و صدا می‌کنند کمتر از افرادی که تودار هستند باید ترسید.
- ۱۰ - «سگ زرد برادر شغال»
 مقایسه دو فرد بدجنس و ناصالح است نسبت به یکدیگر.
- ۱۱ - «گر به دستش به گوشت نیمر سه مگو مال صغیره»
 درباره کسی که به چیزی دسترسی ندارد و توجیهی برای خود می‌نماید، گویند.
- ۱۲ - «همه رِ مار می‌زنه مارِ مَچکول»
 در حقیقت مشابه ضرب المثل «همه را برق می‌گیرد ما را چراغ نفتی» است.
- ۱۳ - «کلند اگر خنجر درست کنی سر به گون بوته داره»
 درباره افرادی گفته می‌شود که پیشرفتی داشته‌اند و گاهی اعمال اولیه خود که در سطح پائین است را انجام می‌دهند.

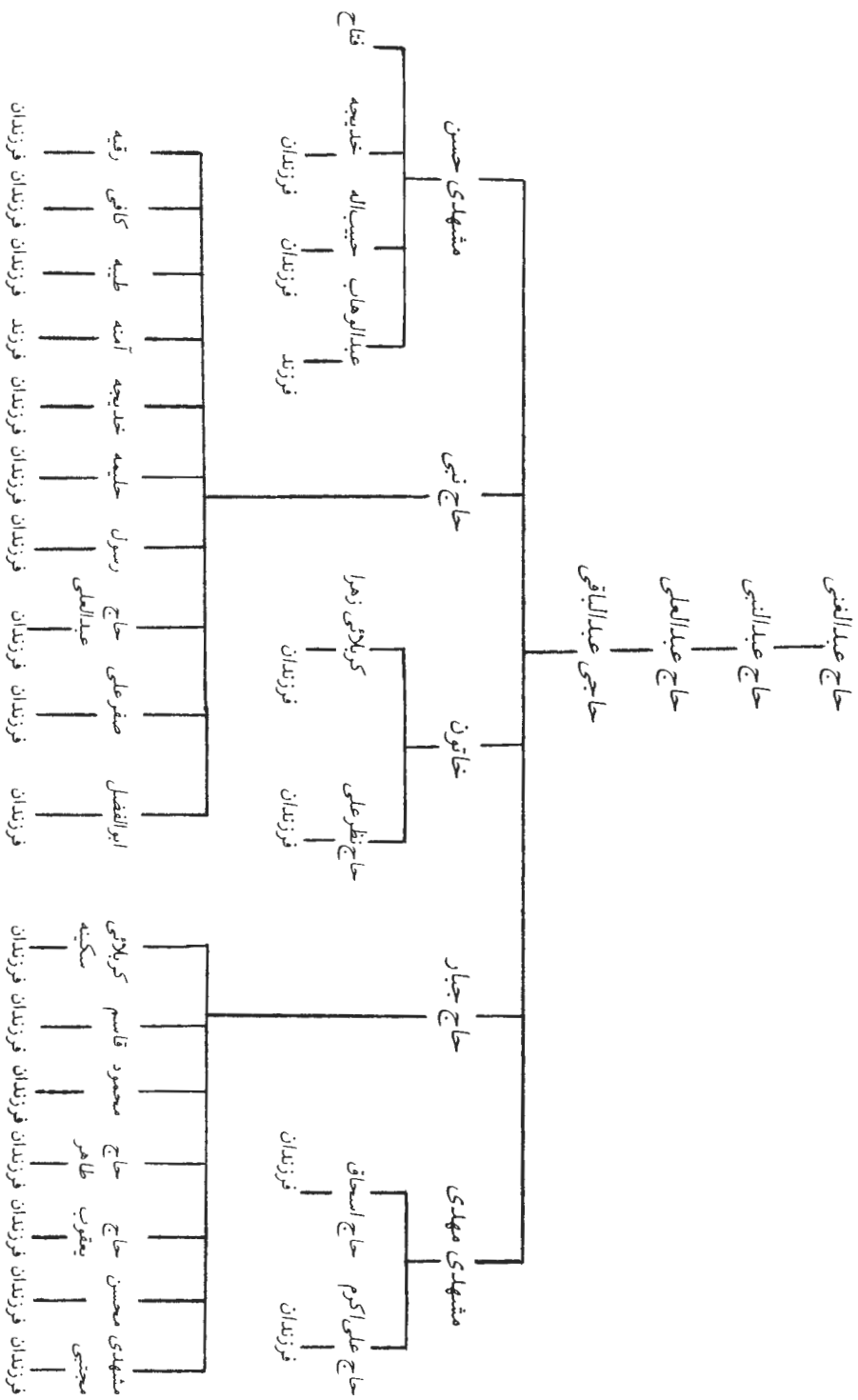
۱۱- اصل و نسب خانواده هائی از میر طالقان

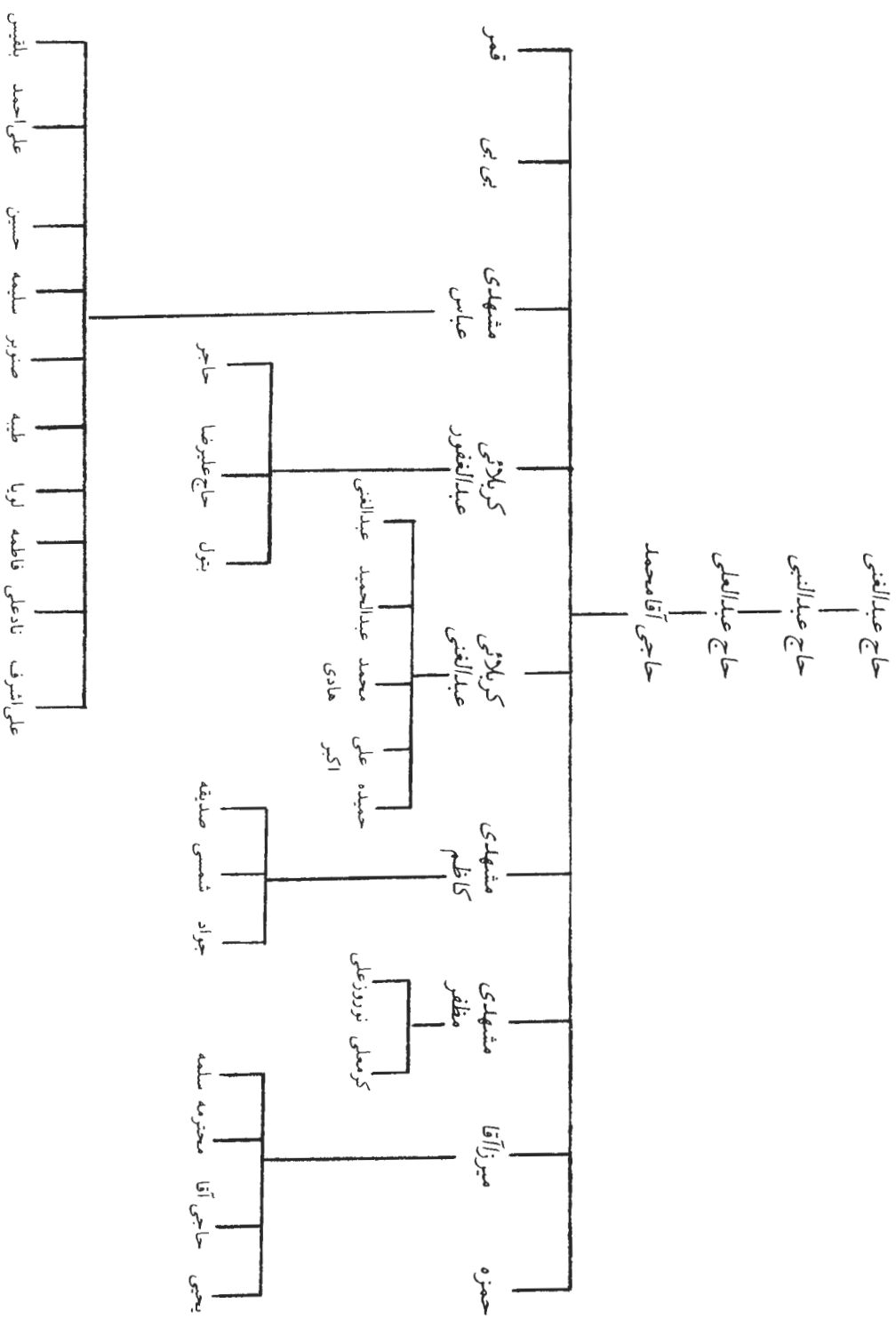
این قسمت که یکی از مباحث مهم کتاب است می تواند برای جوانان فعلی و نسلهای بعدی در جهت شناخت اجداد و منسوبین خود مفید قرار گرفته و در مواردی از نظر توارث اعم از مسائل پزشکی، توانمندیها، اخلاقیات و رفتار و غیره که بسیار حائز اهمیت است راه گشا باشد.

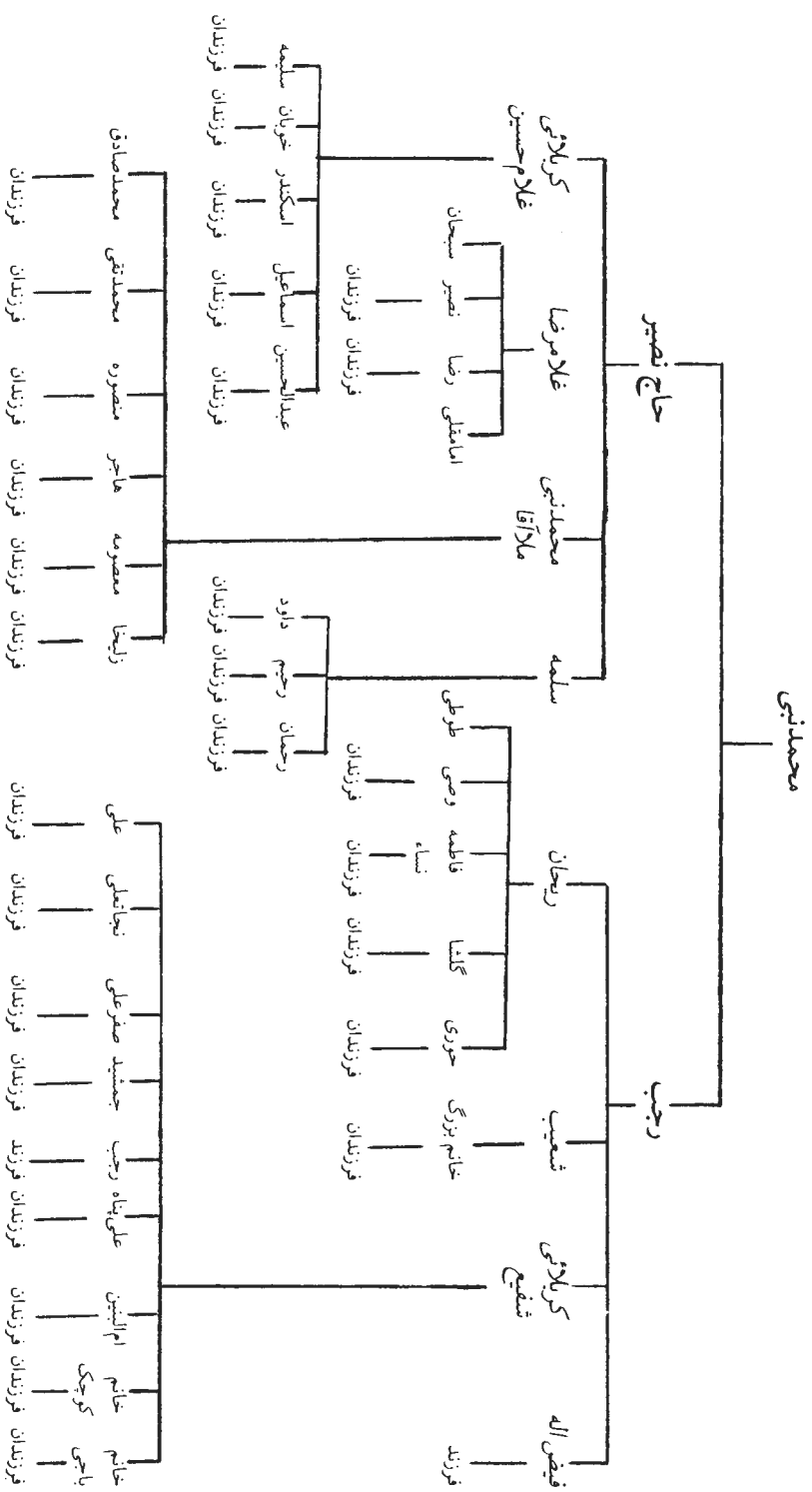
تهیه این نمودارها به کمک معمرین خانواده ها صورت گرفته و در حد اطلاعات آنان بوده است، قطعاً نواقصی هم دارد که حافظه معمرین بیش از این اجازه نداده است، ضمناً در مواردی به علت عدم دسترسی به بعضی از خانواده ها موفق به تهیه آن نشده ایم که در این زمینه ضمن پوزش امیداوریم خانواده ها کمک کرده تا در چاپهای بعدی نواقص برطرف گردد.

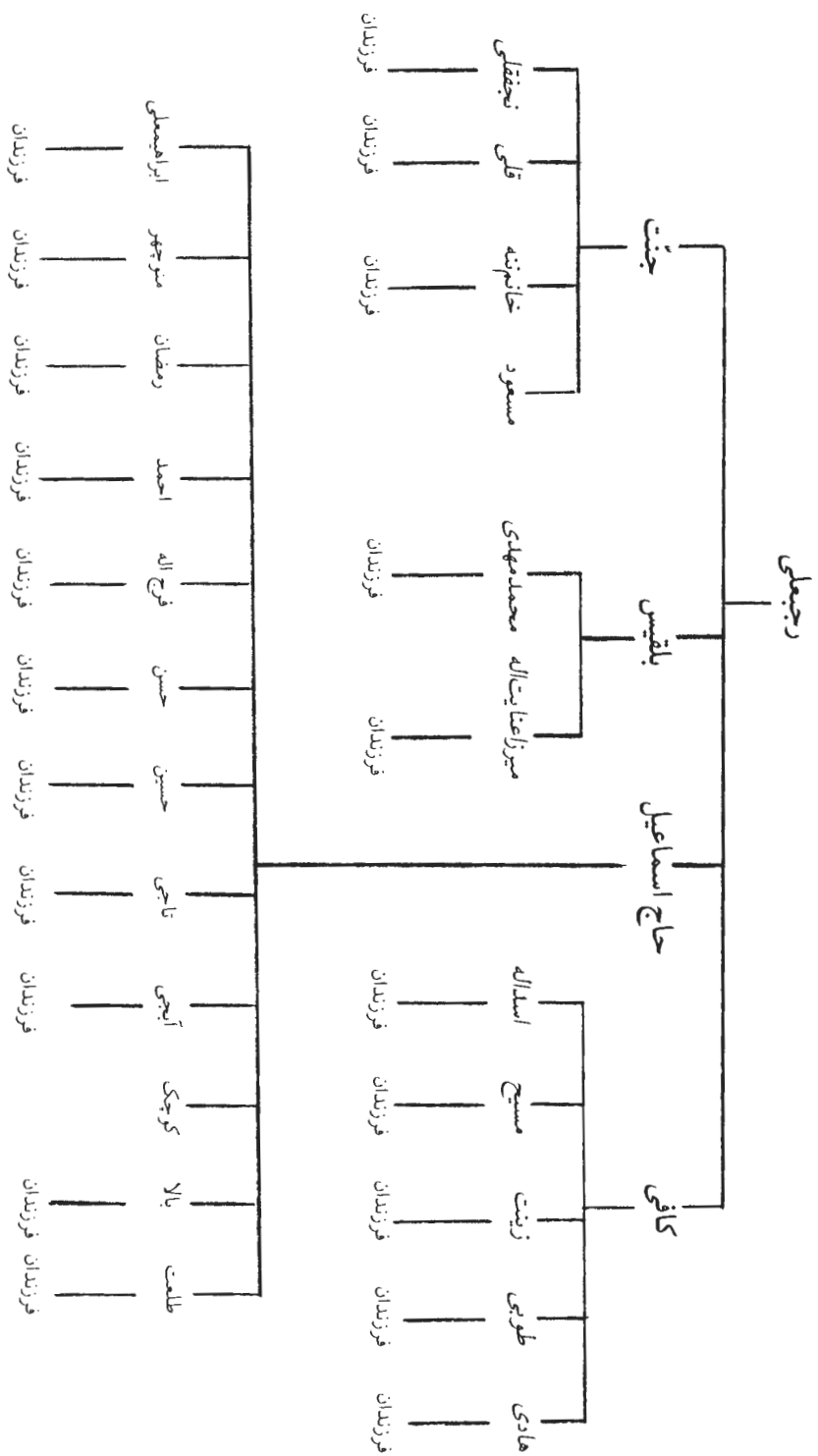
البته با توجه به محدودیت صفحات کتاب امکان ارائه اسامی تمام فرزندان و نوادگان مقدور نبوده است که سرپرست هر خانواده می تواند در صورت تمایل نمودار اختصاصی خانواده خود را که مشخص است برای فرزندان و نوادگان ترسیم نماید. در این کتاب بیشتر اجداد و نیاکان مورد نظر بوده است تا از خاطرات محو نگردد و منبعی برای نسلهای بعدی باشد. در اینجا لازم می دانم از اینکه به علت نبودن محل در نمودارهای خانوادگی اجباراً، القاب آقا یا خانم و یا القاب دیگر در جلوی اسامی بزرگواران نیامده است عذرخواهی نمایم.

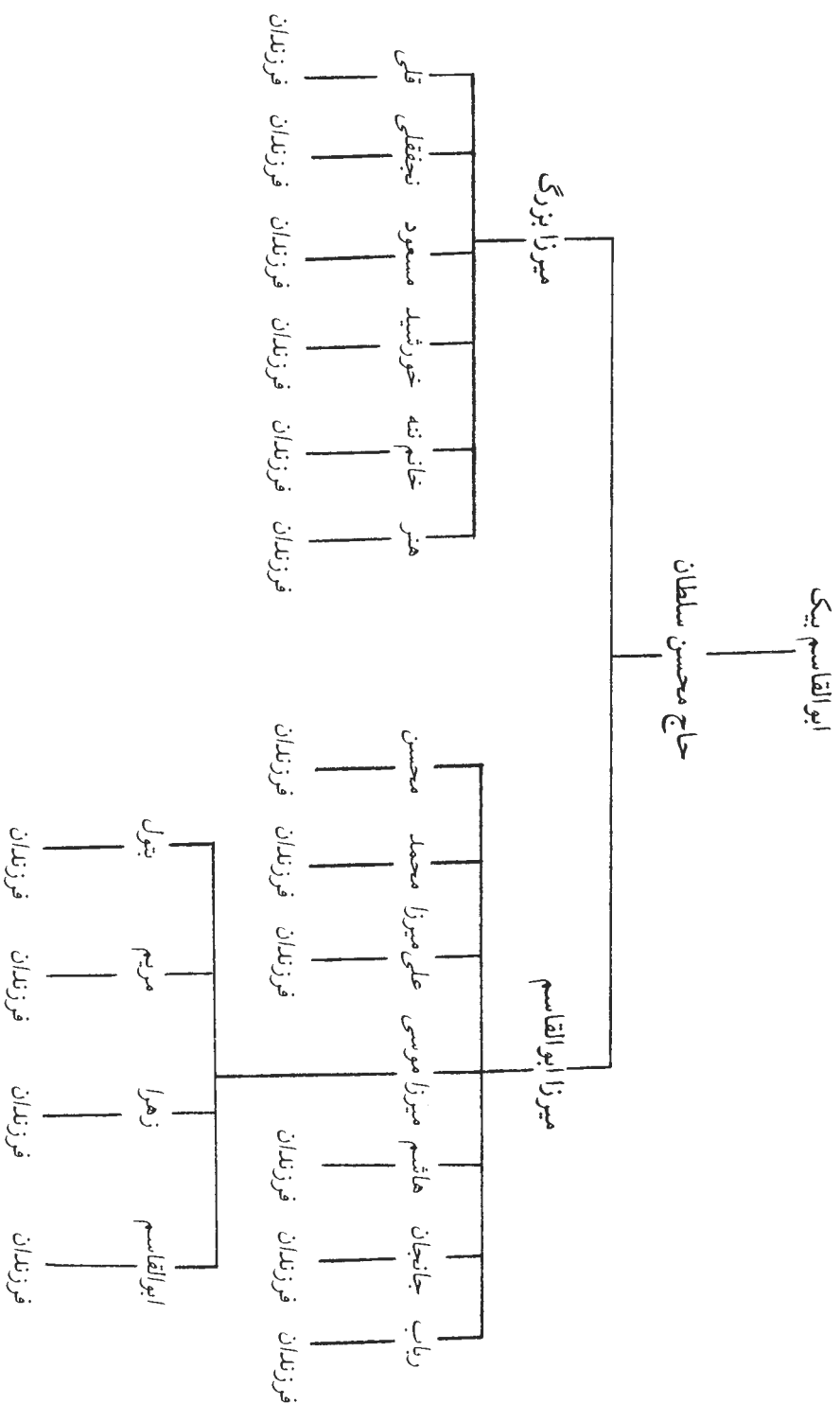


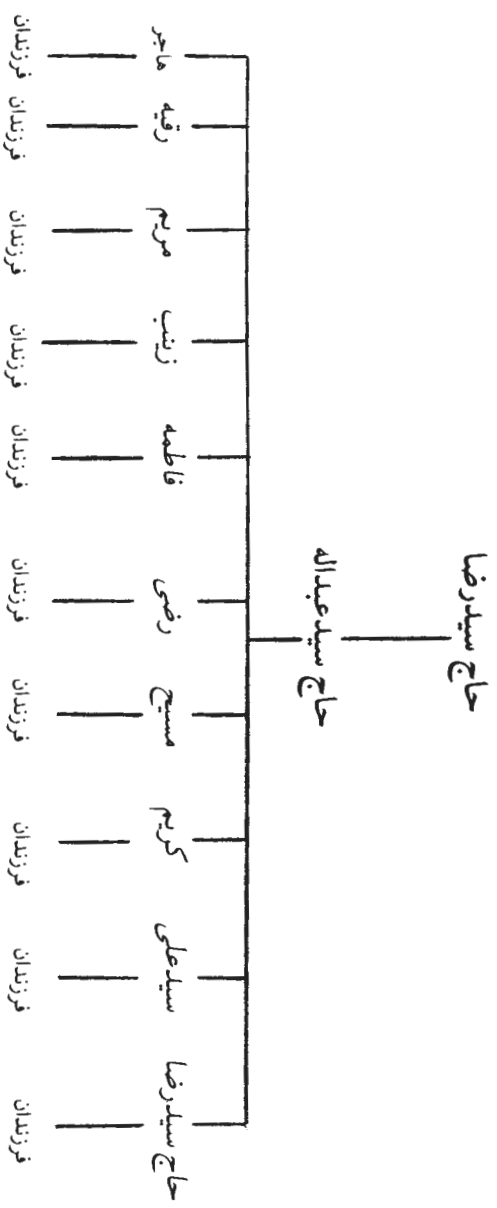


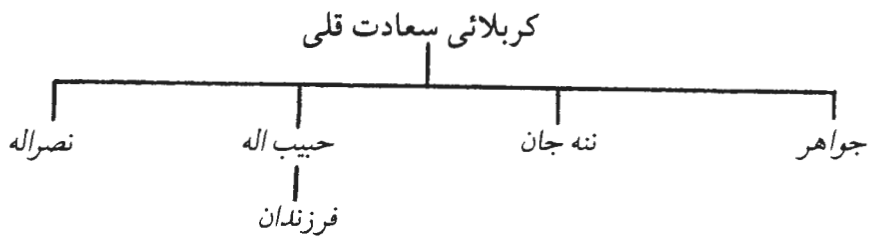
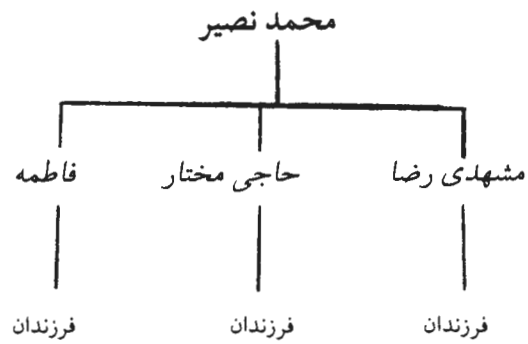
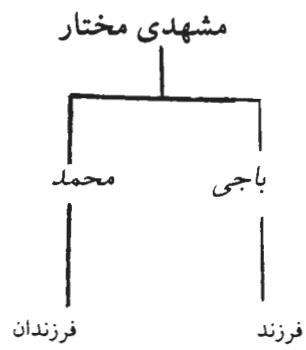




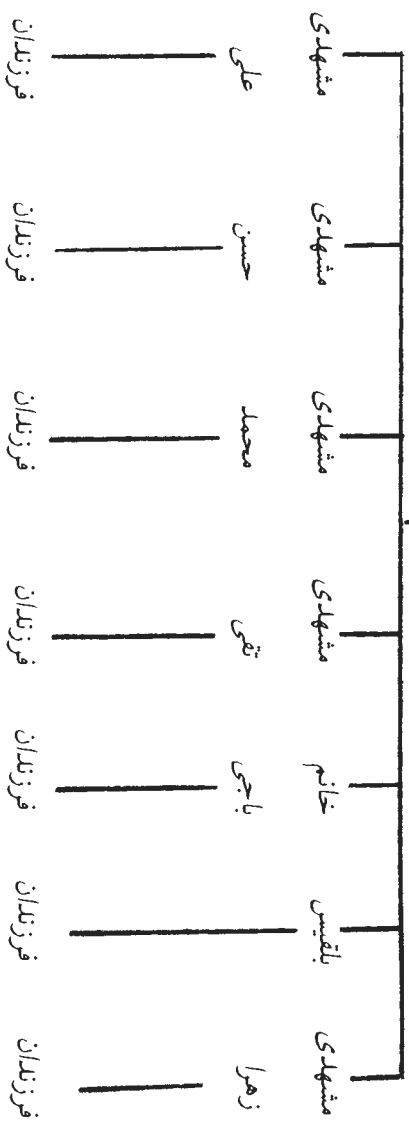


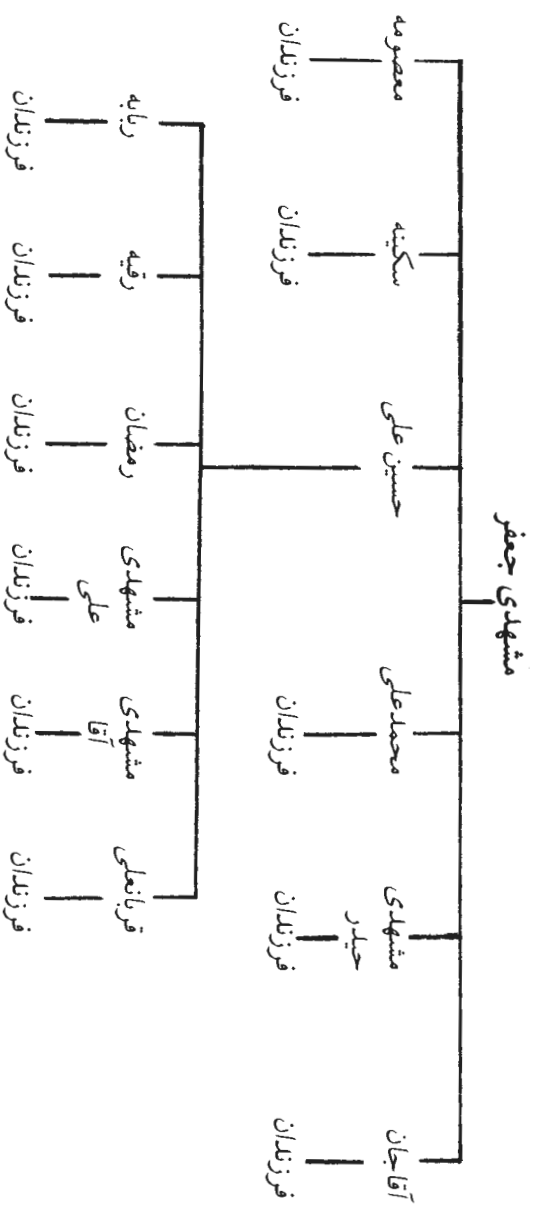


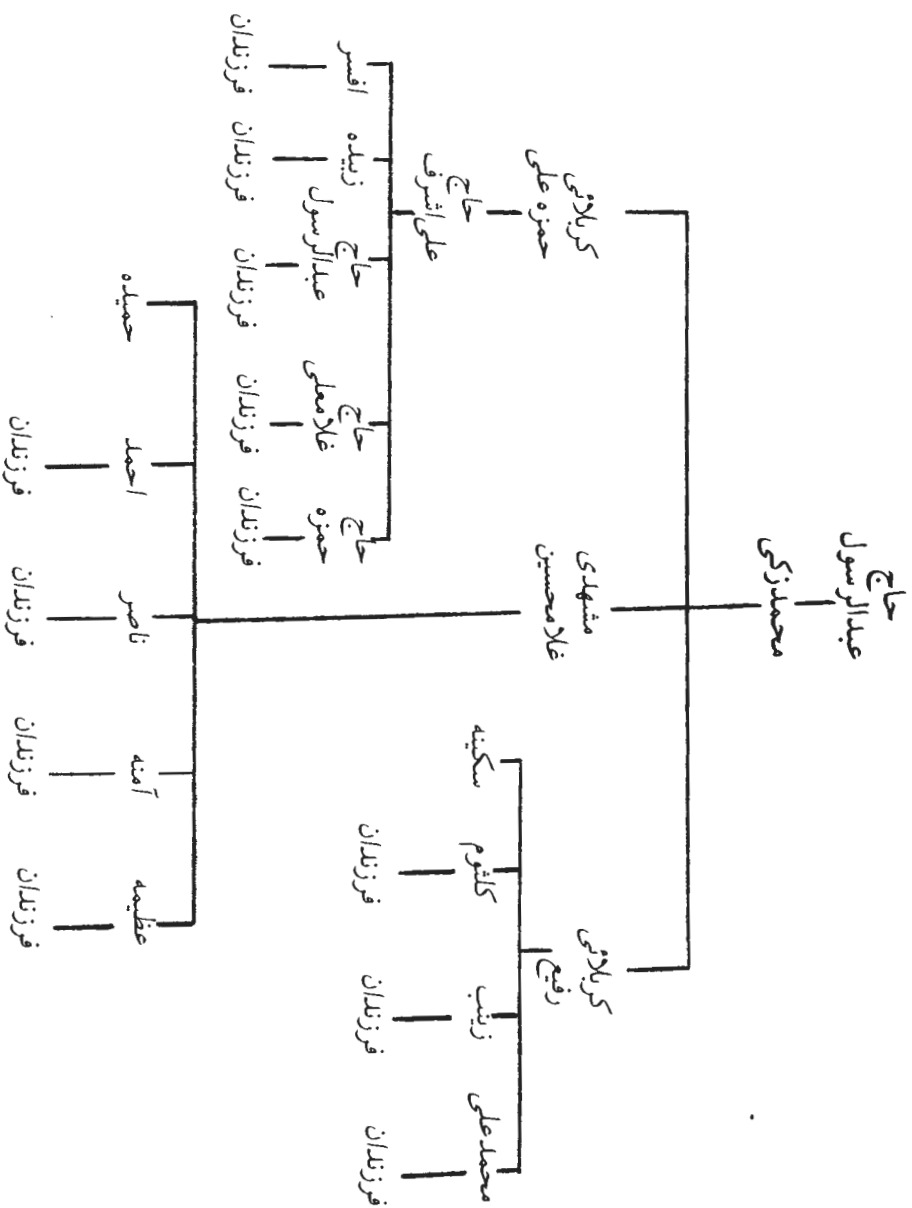


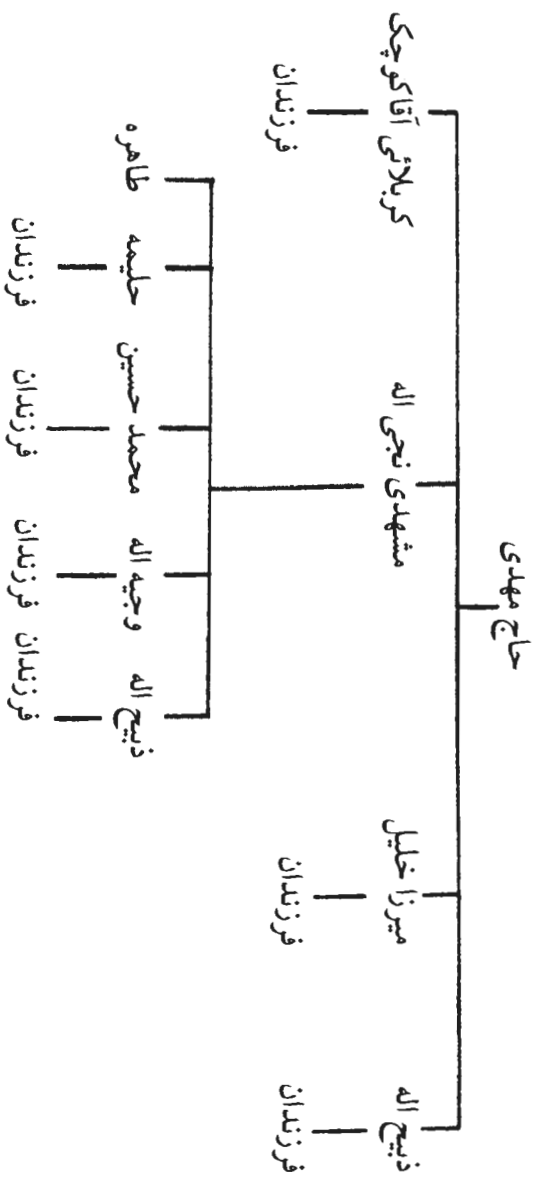


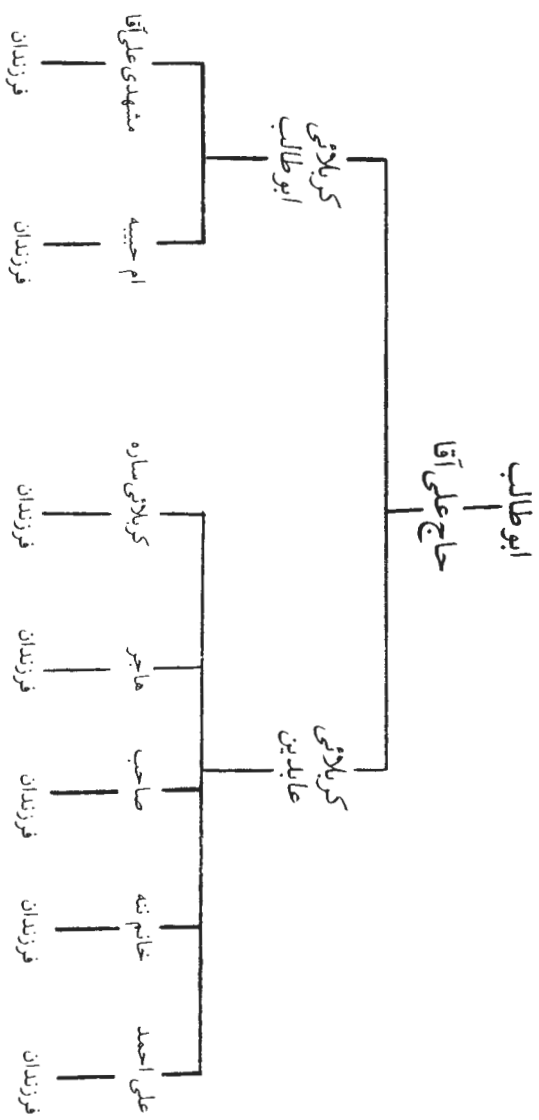
کربلائی عباسعلی

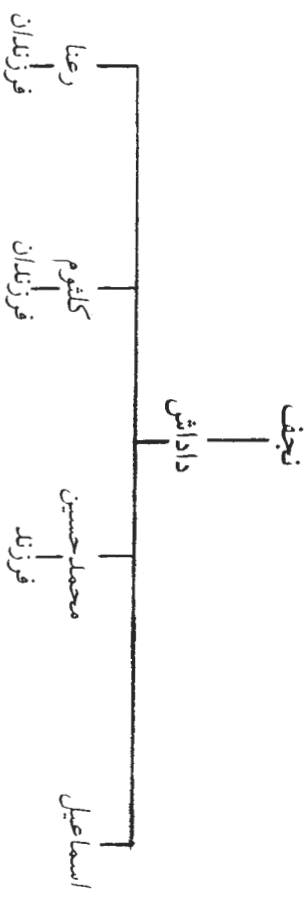




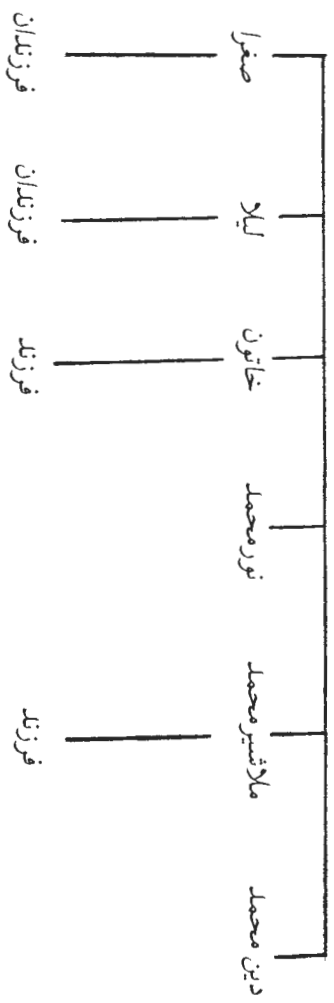


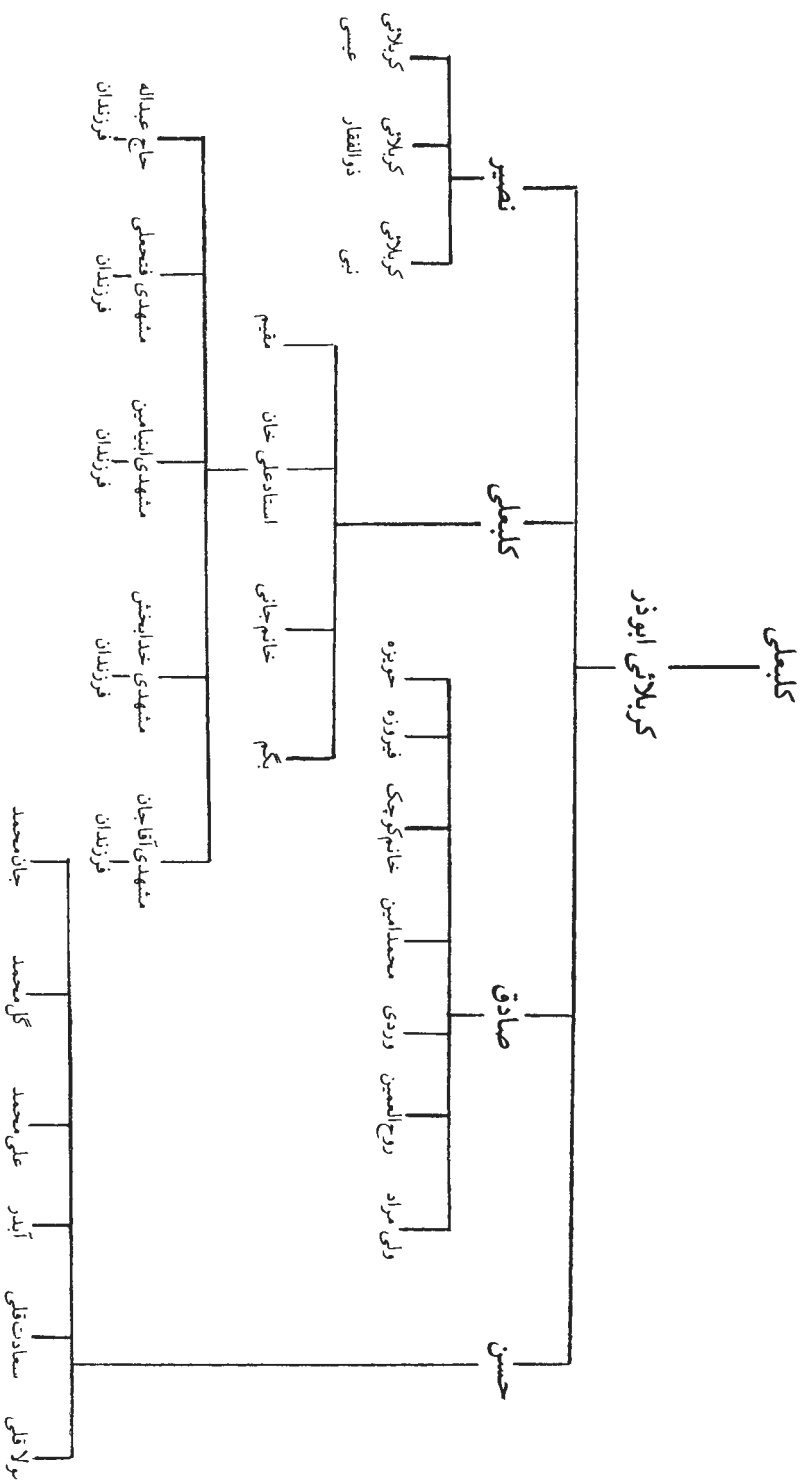


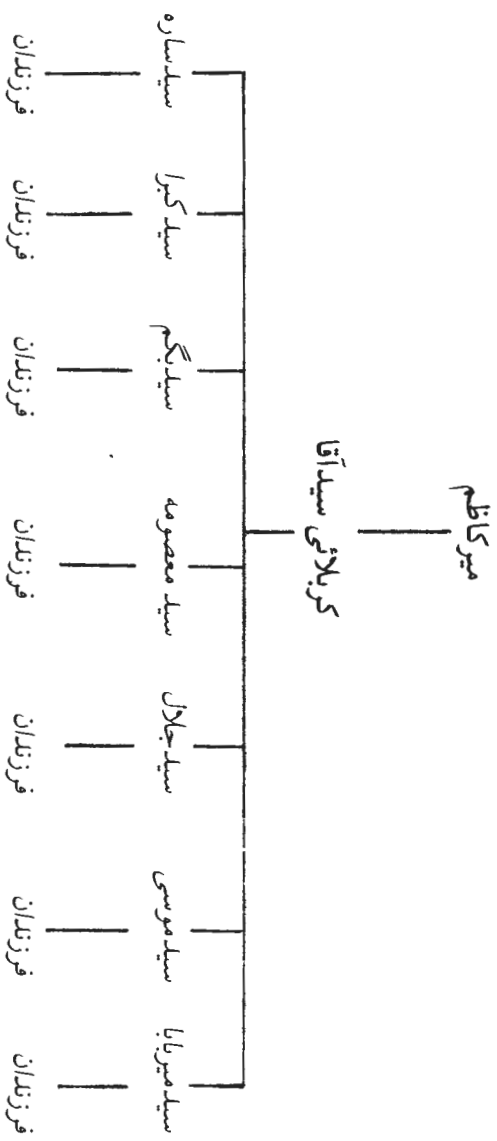


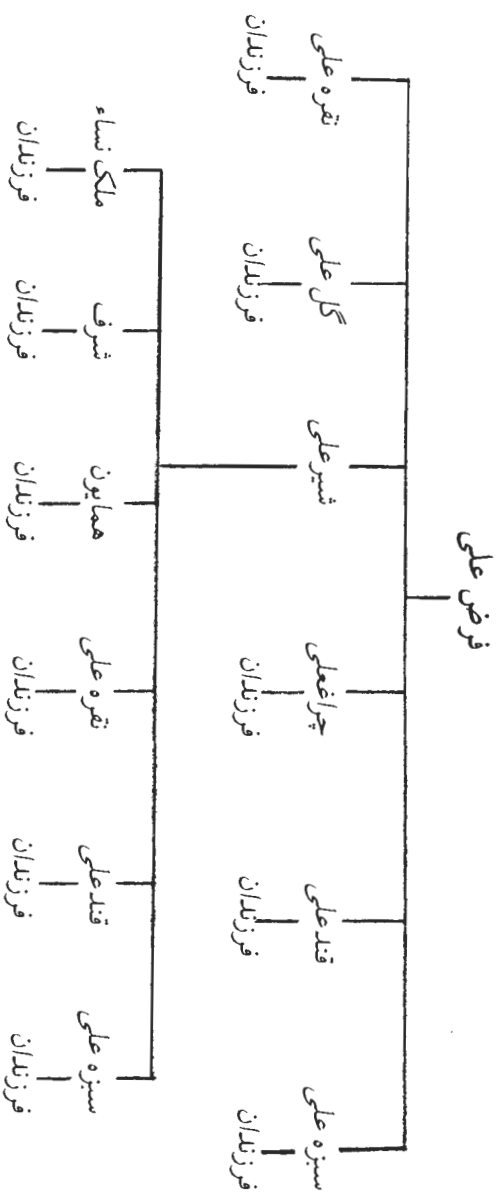


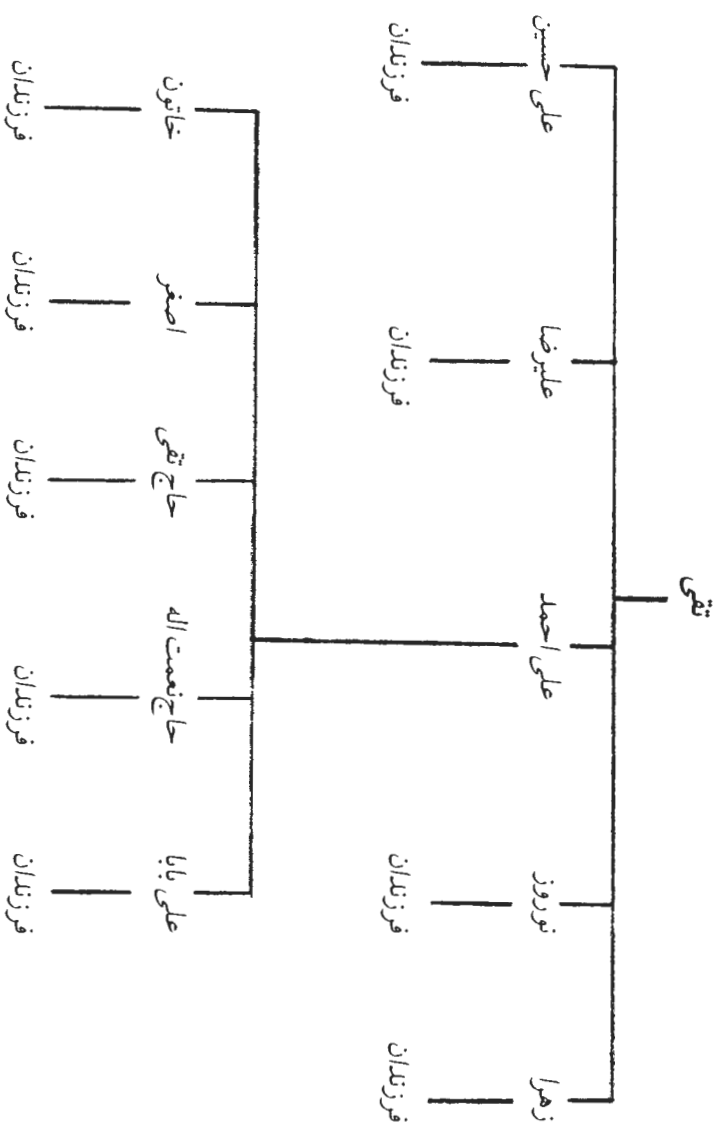
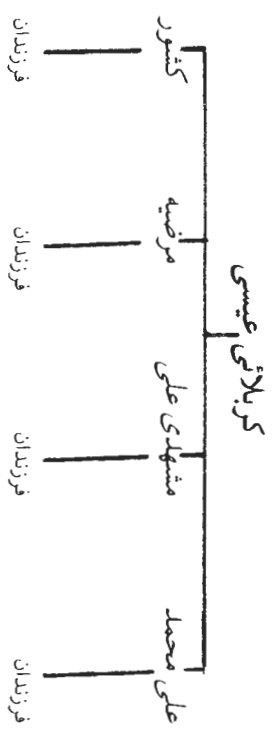
کربلای یوسف قزوینی

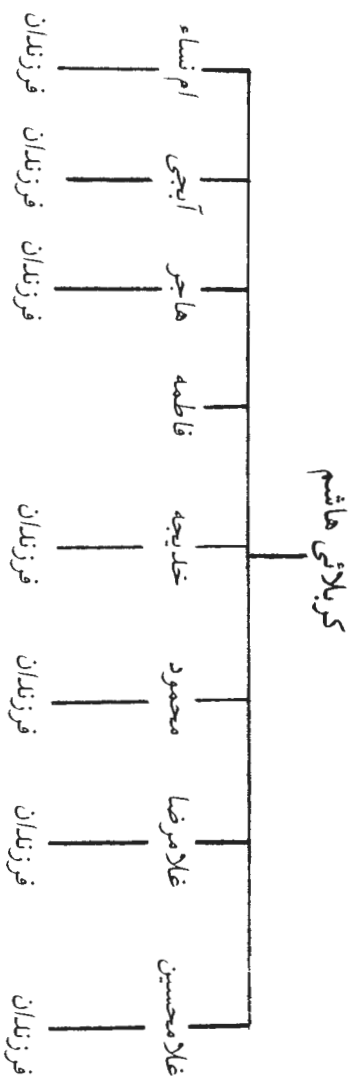
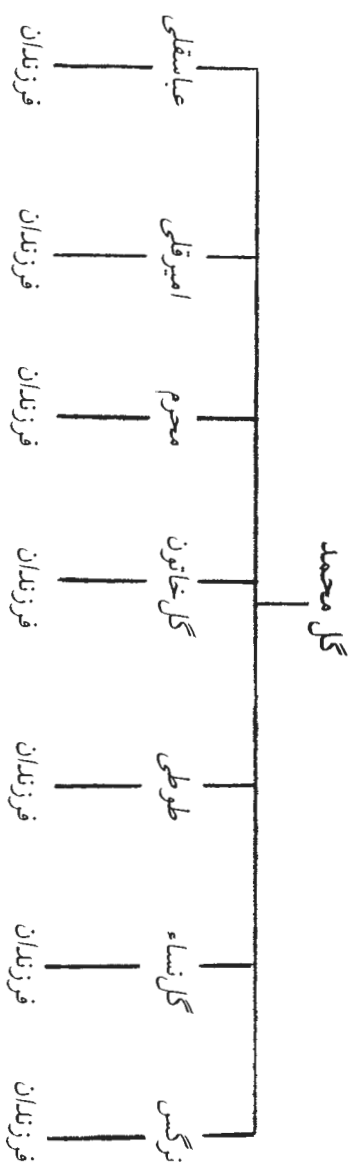


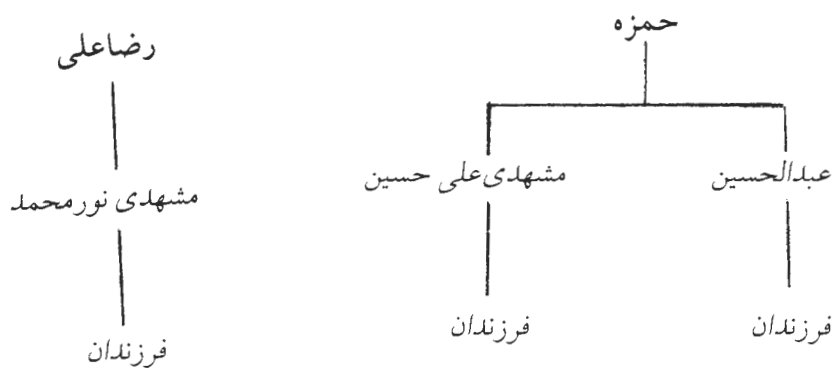
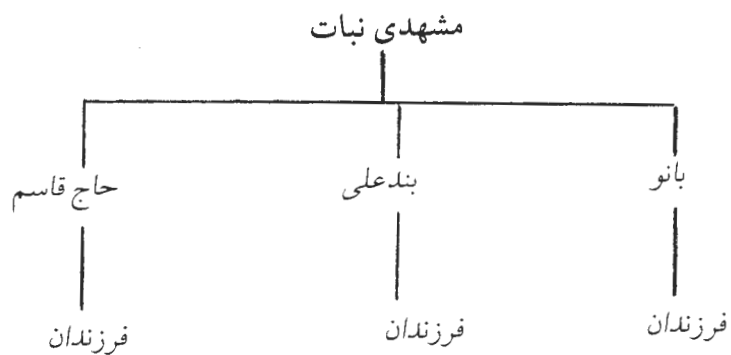
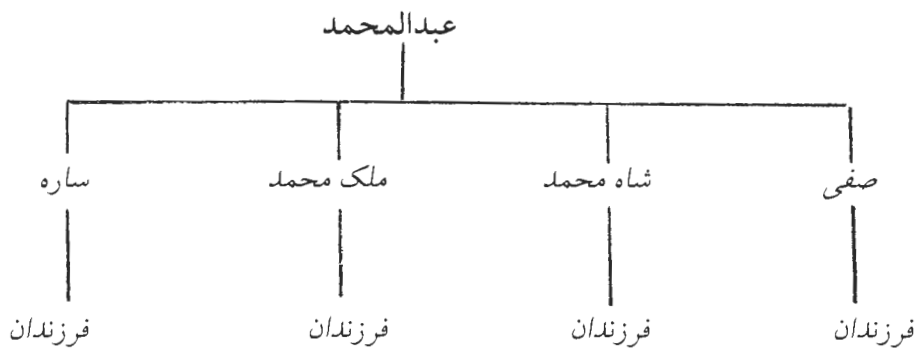


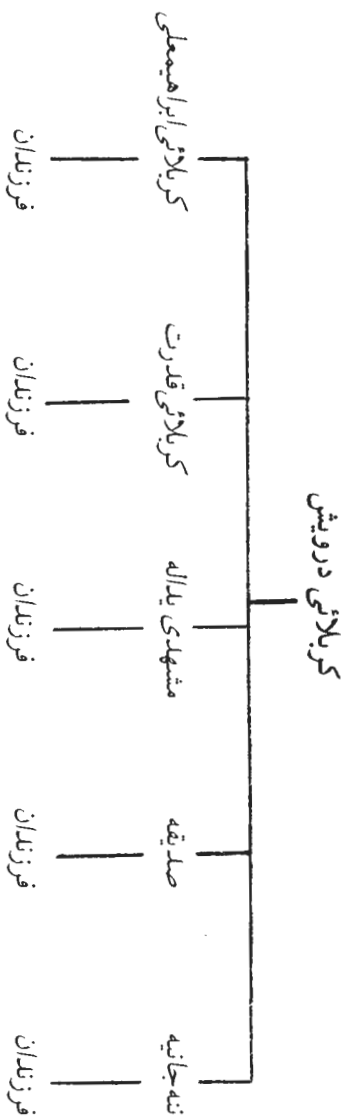
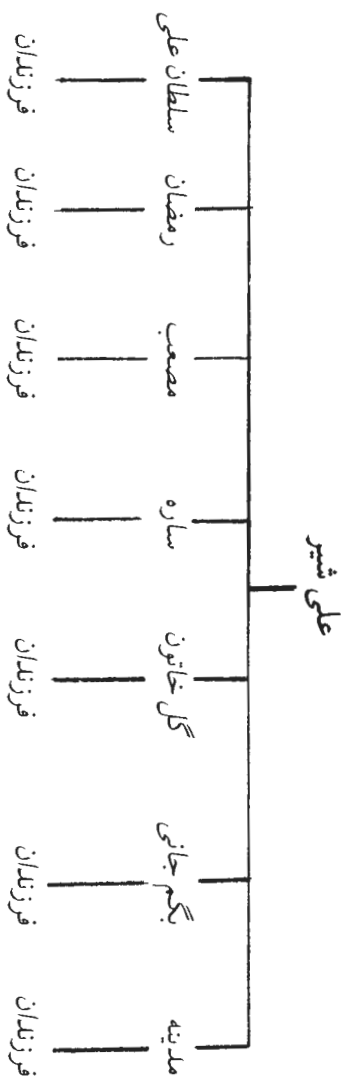


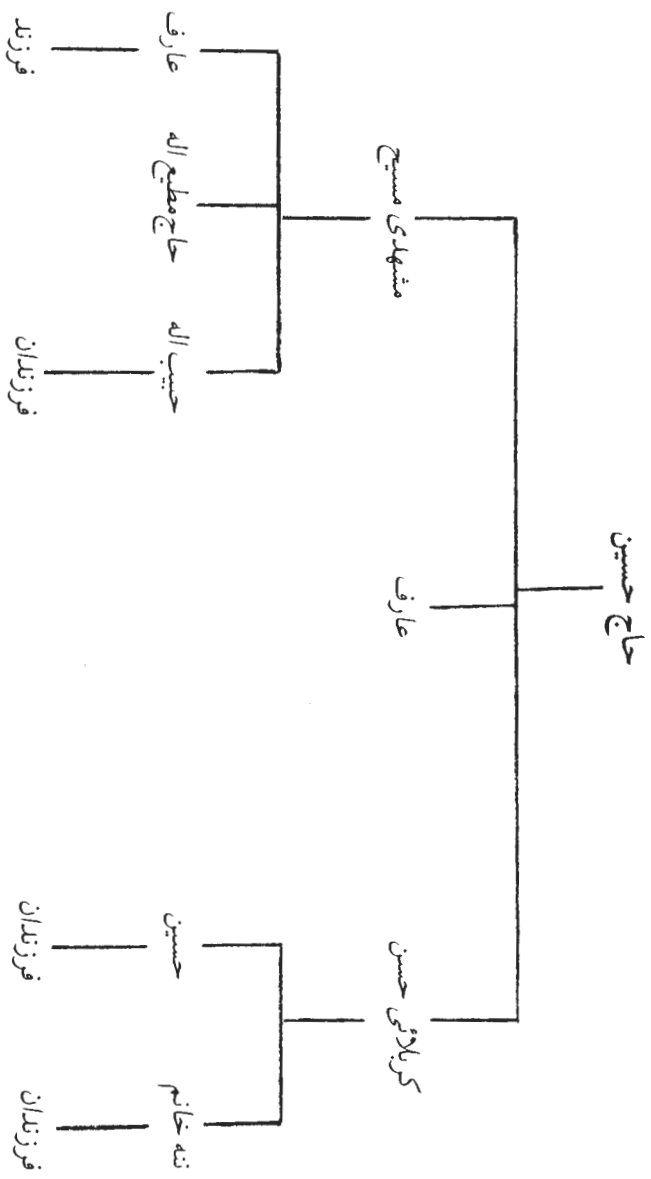


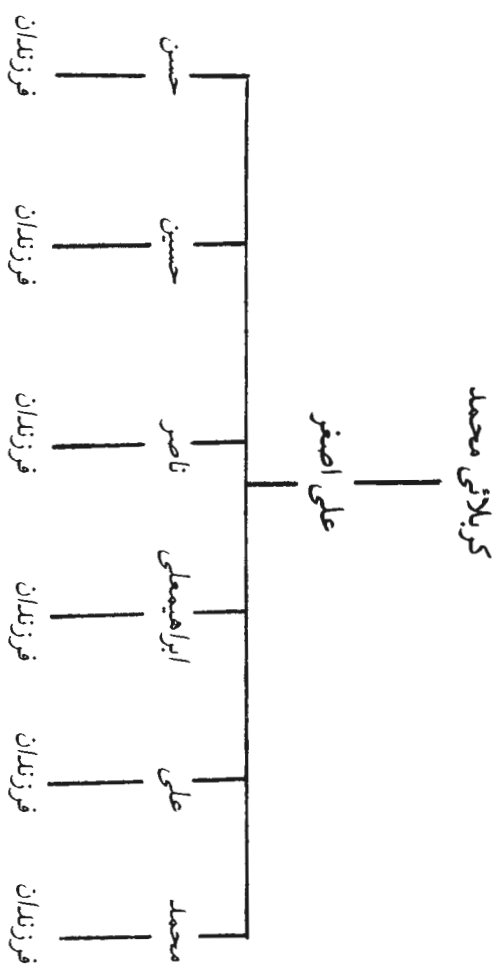


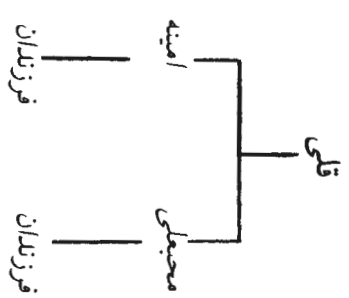
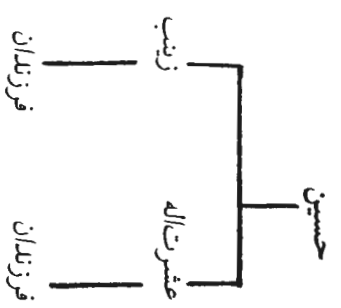
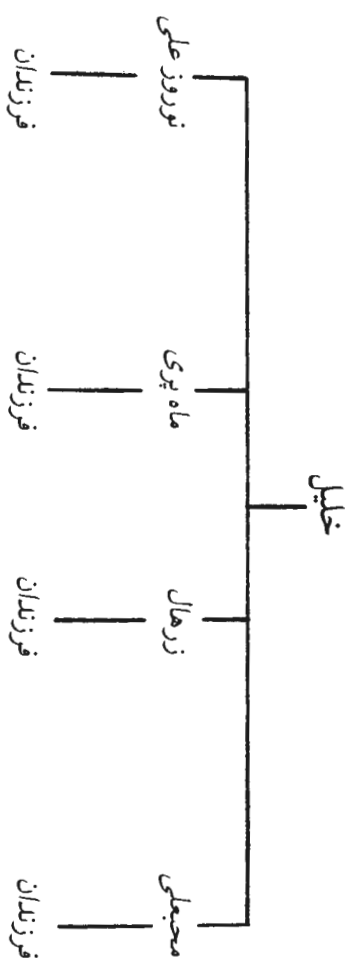


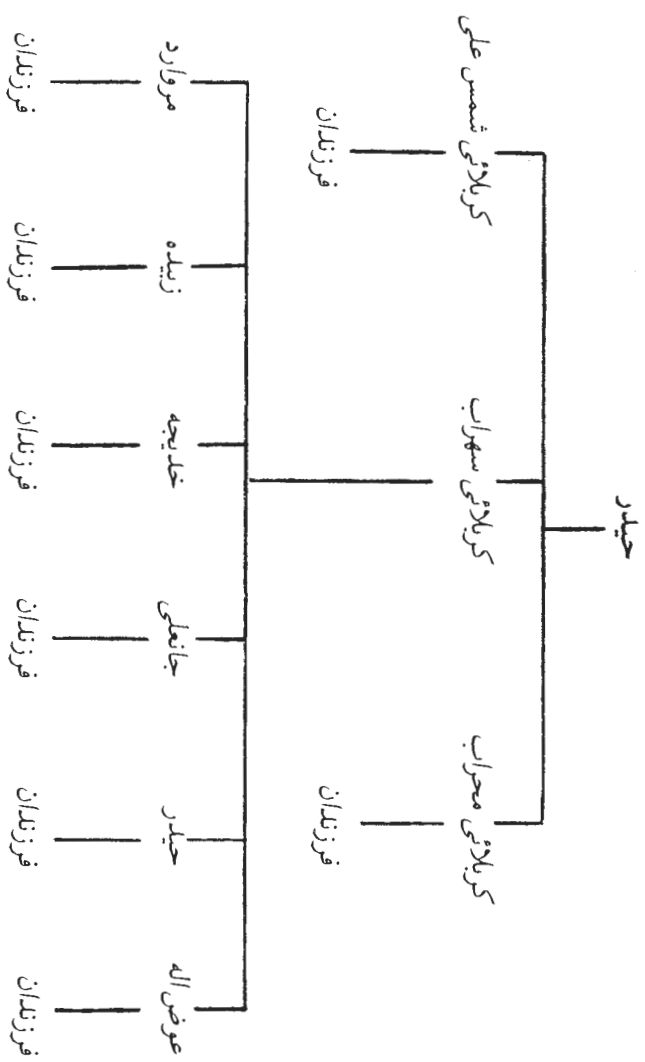


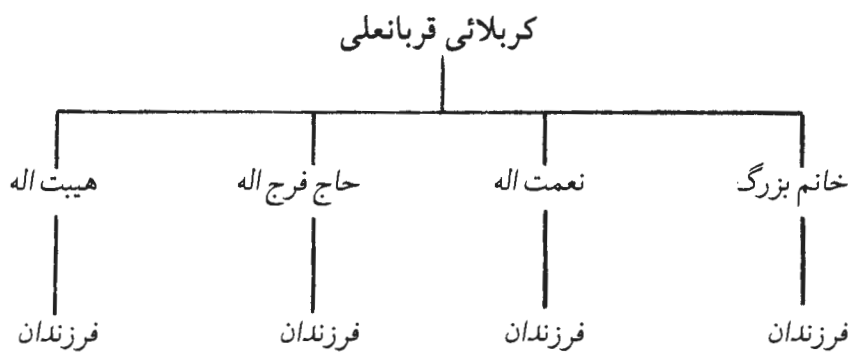
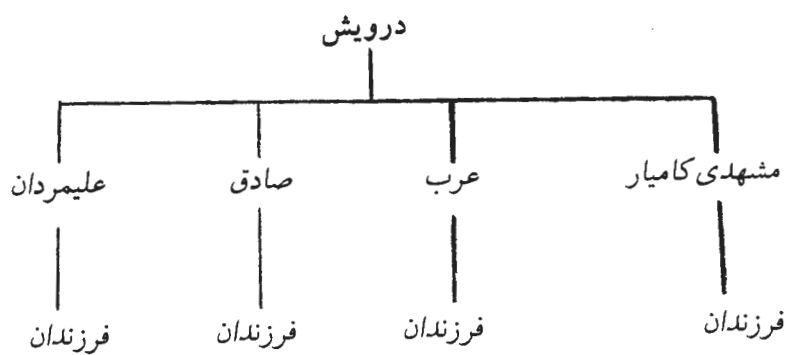














مرحوم حاج نظرعلی طالقانی در وسط با دو نفر از آشنایان خود



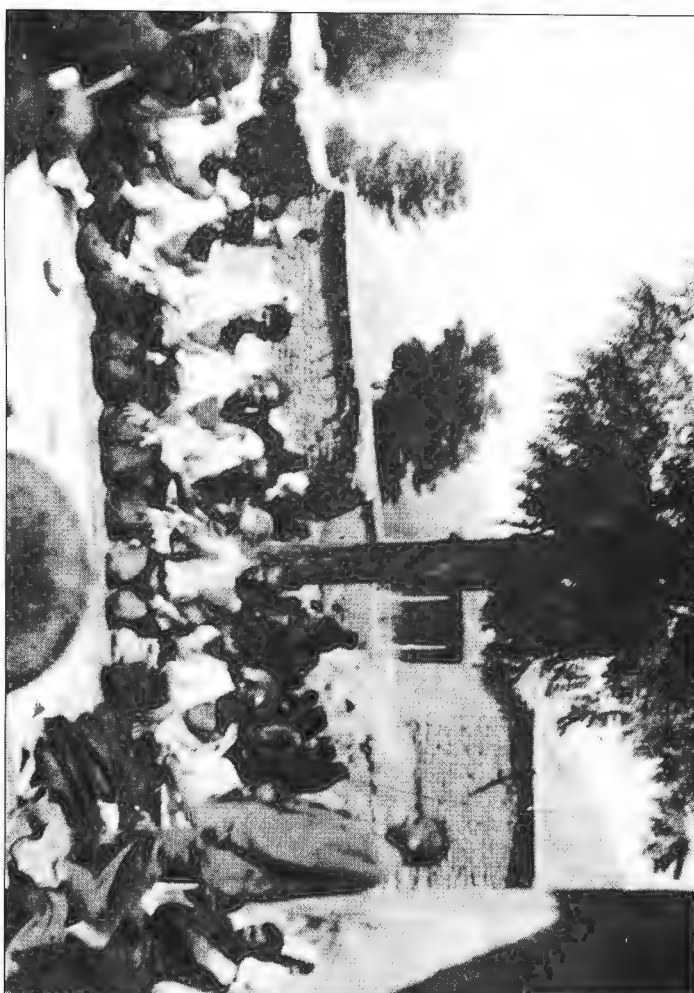
نماز عید فطر در حیاط مسجد قریه میر طالقان، روحانی حجت الاسلام مرعشی و
بزرگانی از روستا در عکس دیده میشوند (تابستان ۱۳۲۷)



آقایانی از قریه میر طالقان در جلوی مسجد قدیمی قریه میر دیده می شوند



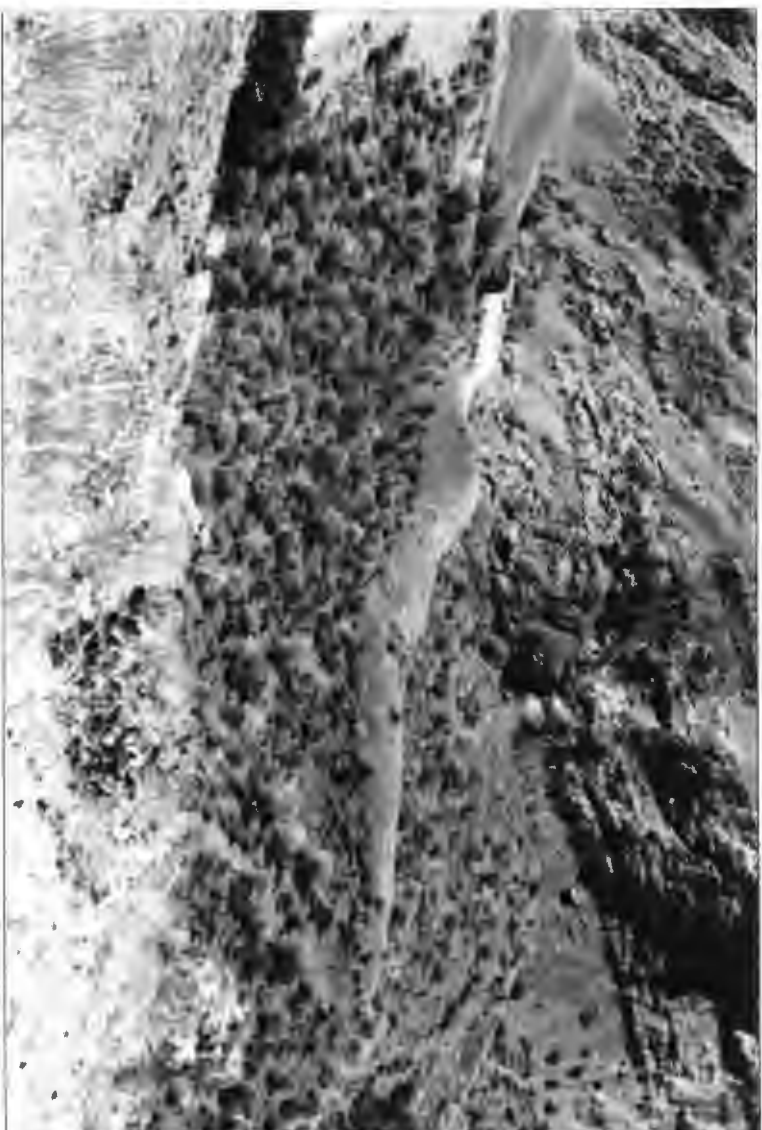
عزاداری عاشورا در حیاط مسجد قدیمی میر طالقان



عزاداری عاشورا در حیاط مسجد قدیمی میر طالقان



منظره ای از کوهها و مسیر ورودی به میر طالقان



منظره ای از میر باغ و پسی باغ میر طالقان



منظره ای از روستای میر طالقان دید از جنوب



دَبل دار واقع در جوری زمین در پائیز



استخر کاه بار در پائیز



منظره ای از پسین چال روستای میر در پائیز



منظره ای از نظرآباد روستای میر در بهار



منظره ای از پل مسیر اوچان واقع در جیرو



منظره ای از دریاوکی چال و استخر آن در فصل بهار



منظره ای از کوههای روستای میر طالقان در بهار



منظره ای از کوههای روستای میر طالقان در بهار



گل قاصدک و گل‌های صحرانی دیگر در فصل بهار



گل صحرانی در فصل بهار



مسجد جدید روستای «میر» طالقان



یکی از خانه های قدیمی روستای «میر» طالقان



منظره ای از پسین چال و کوه ماله سنگ



منظره ای از رودخانه شاهرود و پل مسیر اوچان

نقشه طالقان

